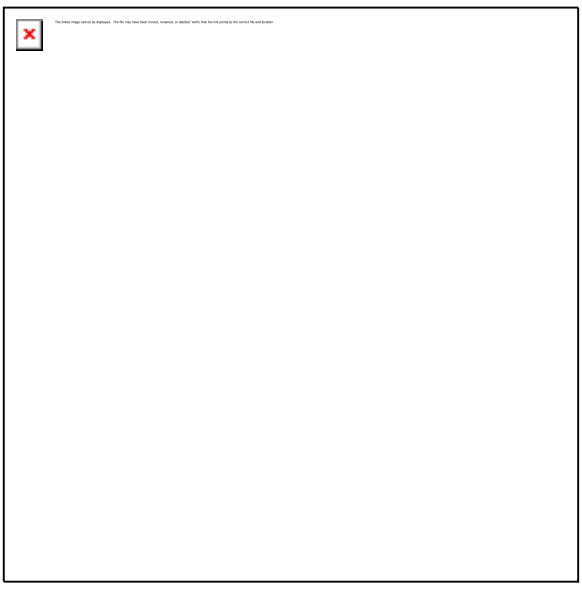
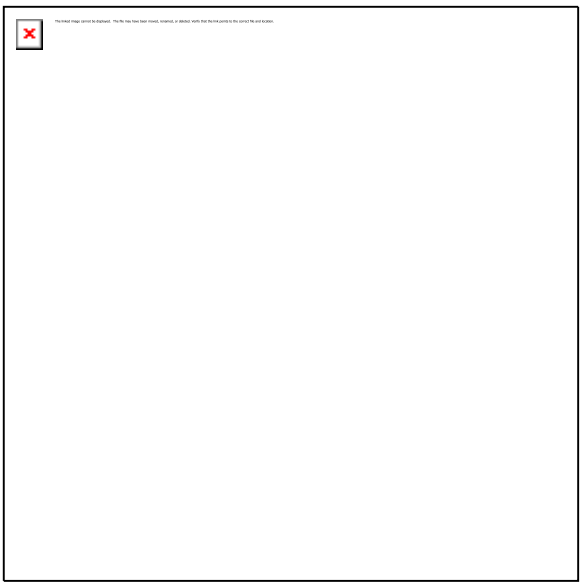

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هو الحکیم

رساله نوین

درباره بناء اسلام بر سال و ماه قمری

تفسیر آیه

ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السماوات و الارض منها اربعه حرم ذلک الدین القیم

بحث تفسیری، روایی، فقهی و تاریخی

تالیف

علامه آیت الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزكيه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على سيدنا محمّدٍ و آله الطاهرين

و لعنة اللَه على اعدائهم اجمعين

و لا حول و لا قوّة الاّ باللَه العلى العظيم.

اين حقير ناچيز در ضمن بحث و كتابت دوره امام شناسى، از دوره علوم و معارف اسلام، در توطئه و تمهيد واقعه غدير خمّ و فحص در اطراف و جوانب مساله و ملاحظه ظروف و مقتضيات، و نگرشى به وضع آن محيط و تماشاى زمينه‌ها و مواقع افكار و انديشه‌ها، در اعلان عمومى و نصب علنى حضرت أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام را به امامت و ولايت مطلقه كليه الهيه؛ خود را نيازمند ديد تا بحثى جامع در حِجّة الوداع و سفر حضرت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم از مدينه به مكّه بنمايد.

در بحث غدير كه چهار جلد ـ از جلد ششم تا جلد نهم ـ اين دوره را استيعاب نمود، داستان مسافرت رسول خدا در سنه دهم از هجرت به مكّه،

و خصوصیات وقایع و جریانات حادثه؛ کاملا بررسی و تحلیل شده و قسمتی از مجلد ششم را فرا گرفت.

از جمله آن وقایع، خطبه هایی است که آن حضرت در مکّه و در سرزمین عَرَفات و در مِنَی ایراد کردند.

در ضمن خطبه آن حضرت، در مسجد الخَیف، واقع در مِنَی که در روز عید قربان ایراد شد ـ و خطبه‌ای بسیار عالی و راقی و حاوی بسیاری از احکام و دستورات و توصیه‌ها و اندرزهاست ـ سخن از نسیئ که عبارت است از: تأخیر انداختن احکام و تکالیف مقرره هر ماه به ماه دیگر، و به زمان‌های بعد؛ به میان آمد و حضرت با استشهاد به آیه قرآن، آن را موجب زیادی کفر دانسته؛ و تصریح نمودند که:

باید تکالیف و اعمال، طبق شهور قمریه بجای آورده شود که دوازده ماه است؛ و چهار ماه از آن که رجب و ذو القعده و ذو الحجه و محرّم است؛ ماههای احرام شمرده می‌شود و به عقب انداختن حجّ و سایر تکالیف را از زمان مقرّر خود در شرع که طبق شهور قمریه است؛ حرام است.

و إعلام داشتند که:

ألا و إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ کَهَیئَتِهِ یومَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ و الأرْضَ؛ السَّنَهُ اثْنَاعَشَرَ شَهْراً مِنهَا أربَعَهٌ حُرُمٌ: ثَلاثَهٌ مُتَوَالِیاتٌ: ذُو القَعْدَهِ و ذُو الحَجَّهِ و المُحَرَّمُ و رَجَبُ مُضَرُ الَّذِی بَینَ جُمَادَی و شَعْبَانَ.

عرب جاهلیّ که به جهت تناسب فصول، از حیث اعتدال هوا و از حیث تجارت و فروش أمتعه خود، حج را از ماه‌های قمریّ به ماههای شمسیّ بر می‌گردانید؛ و هر سال چند روز به تاخیر می‌انداخت؛ کار غلطی بوده است؛ و در این سال که سنه دهم از هجرت است، زمان در دور خود به

همان کیفیتی بازگشته است که: خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ و حجّ بر موقع و محلّ خود در شهور قمریه رسیده است که برای آن مقرّر و معین شده بود.

حقیر بحول الله و قوته، بحث را در این زمینه، گسترش داده؛ و اطراف و جوانب مساله را بررسی کرده و به اثبات رسانید که: تقویم قمری از ضروریات اسلام است، و حتّی ضمیمه نمودن تاریخ شمسی را با قمری، همانطور که امروز مرسوم شده است، کار غلطی است که در نتیجه عدم توجّه به مفاسد و معایب آن معمول گردیده است. در سراسر اقطار اسلام، تاریخ منحصر به قمری است؛ و همه کشورهای اسلامی بنابر ضرورت دین، باید دست از تاریخ شمسیّ که در اثر نفوذ استعمار کافر رائج گردیده است، بردارند.

یکی از ارکان مهمّ وحدت اسلامی، اتحاد در تاریخ است که حتما باید براساس تاریخ هجرّی قمرّی که از جهت اتفاق و اجماع مسلمین و تاریخ و حدیث و سیره پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، جای هیچگونه شبهه و تردیدی نیست، مقرر و رائج

و دارج گردد.

این بحث بسیار جالب و نفیس خاتمه یافت؛ بطوریکه بعضی از دانشمندان و اعلام؛ اصرار برآن داشتند که به صورت رساله‌ای جداگانه طبع شود تا در دسترس عموم قرار گیرد استفاده از آن منحصر به کسانی که فقط دوره امام شناسی را تهیه و مطالعه می‌کنند، نباشد.

بنابراین، مسؤول آنان را اجابت نموده، و به صورت رساله مستقلی به نام رساله نوین درباره بناء إسلام بر سال و ماه قمری، مطالب را بدون کم و کاست تحریر نموده؛ تا مورد استفاده همه اهل تحقیق قرار گیرد و مَا اجْرِی

الّا عَلَى اللهِ، عَلَيهِ تَوَكلْتُ و الَيهِ انِيبُ و اللهُ غَايهُ المَسْؤُولِ و نَهَايهُ المَأمُولِ.

مشهد مقدس قريب ظهر روز ٢٢ شهر محرم الحرام

سنه ١٤٠٦ هجريه قمريه

سيد محمّد حسين الحسينى الطهرانى

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ

يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

بناء اسلام بر سال و ماه قمری

بسم اللَه الرحمن الرحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين،

و لعنة اللَه على اعدائهم اجمعين، من الآن الى قيام يوم الدين،

و لا حول و لا قوة الا باللَه العلى العظيم.

حركت رسول خدا از مكه براى عرفات

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ أَنْ لا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ* وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ* لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ* ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ* ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ

الْأَنْعامُ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ[1]

(و یاد بیاور ای پیغمبر) زمانی را که ما مکان بیت الله الحرام را برای ابراهیم مهیا و آماده نمودیم، اینکه هیچ چیزی را شریک من قرار مده! و این بیت مرا برای طواف کنندگان و قیام کنندگان به نماز و برای رکوع کنندگان، سجده کنندگان پاک و پاکیزه گردان؛

و در میان مردم اعلان و اعلام حج کن، تا اینکه به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که از بُعد سفر و رنج مسافت، ضعیف و لاغر شده است) رهسپار گردند؛ آن شترانی که از راه دور و مسافت درازی می‌آیند، به جهت اینکه مردم بهره‌ها و منفعت‌های خود را مشاهده کنند؛ و در آنها حضور یابند؛ و اسم خدا را در ایام معلومه و مشخصه به یاد و زبان آورند؛ بر آنچه از چهار پایان غیر قادر بر تکلم (شتر، گاو، گوسفند) روزی ایشان کرده است؛ پس شما از آن چهار پایان بخورید! و به گرسنه فقیر در شدّت و سختی بخورانید!

و سپس بایستی از احرام بیرون آیند؛

---

[1] آیات ٢٦ تا ٣٠، از سوره حج: بیست و دومین سوره از قرآن کریم

آلودگی‌ها و چرک و پلیدی را از خود دور کنند؛ و باید به نذرهای خود وفا کنند؛ و باید گرداگرد خانه و بیت الله قدیمی طواف نمایند.

اینست ای پیامبر که هر کس چیزهای محترم خدا را بزرگ و مُعظّم بدارد، برای او پسندیده است در نزد پروردگارش. و چهار پایان بر شما حلال شد؛ مگر آنچه را که برای شما خوانده می‌شود. پس بنابر این از رجس و پلیدی از بت‌ها دوری گزینید! و از گفتار دروغ و کلام باطل و ناروا پرهیز کنید!».

باری، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم پس از انجام طواف و سعی و بیان حکم تمتع برای تمام کسانیکه با

خود هدی نیاورده بودند؛ با جمیع متعلّقان و دختر گرامی خود حضرت زهراء سلام الله علیها؛ و با اولاد صغار آن بی بی عالم که در آن سفر در معیت مادر خود بوده‌اند: حضرت امام حسن و امام حسین و زینب و ام کلثوم علیهم السلام که به ترتیب عمرشان در حدود هشت سال، و هفت سال، و کمتر از این مقدار بود؛ و با جنین او: حضرت محسن علیه السلام که بر حسب قرائن در زمان حج، بی بی حامل به او بودند؛ به ابطح که در مشرق مکه است آمدند؛ و این چند روزی را که تا زمان حجّ مانده است در آنجا توقف کردند.

و بنا بر آنکه در روز یکشنبه چهارم ذو الحجة وارد مکه شده باشند، چهار شب دیگر در مکه توقف کردند،[1] و در روز هفتم که آن را یوْمُ الزَّینَة گویند به جهت زینت کردن شترهای هدی به روپوش‌ها، خطبه‌ای خواندند[2]، و در روز هشتم که روز ترویه است نیز خطبه‌ای ایراد کردند و مردم را به کیفیت

---

[1] «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٦٦

[2] «طبقات ابن سعد» ج ٢، ص ١٧٣

عمل به مناسکشان آگاه کردند[1]؛ و در روز پنجشنبه هشتم که ترویه است قبل از زوال شمس و یا بعد از آن به طرف منَی حرکت کردند؛ و دستور دادند که در همین روز تمتع کنندگان؛ به احرام حج از مکه مُحرِم شوند؛

و لبیک‌گویان به جانب منَی بروند.[2]

و بنا بر این غیر از خود حضرت رسول اکرم و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام و کسانی که با خود هَدْی آورده بودند، جمیع تمتع کنندگان از روز چهارم که به دستور آن حضرت از احرام بیرون آمده بودند. تا روز هشتم (ترویه) مُحِل بودند؛ و در این روز مُحْرِم شده و به صوب مِنَی رهسپار شدند.

رسول خدا به منی آمدند؛ و نماز ظهر و عصر و مغرب وَ عشاء را در منی بجای آوردند؛ و تا به صبح در منی توقف کردند؛ و نماز صبح روز نهم را که روز عرفه است نیز در مِنَی بجای آوردند؛ و سپس عازم عرفات شدند، و در این مسئله هیچ خلافی

---

[1] «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٦٩

[2] «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٦٩.

نیست که رسول خدا این پنج نماز را در مِنَی انجام دادند. و حتی کسانی که تصریح کرده‌اند که رسول خدا بعد از زوال شمس در روز ترویه حرکت کردند؛ نیز تصریح کرده‌اند که نماز ظهر را در مِنَی بجا آوردند.[1]

و بر همین اساس و بر اصل روایاتی که از اهل البیت علیهم السلام وارد است، مستحب مؤکد است که حجّاج از

[1] همین کتاب؛ ج ۵، ص ۱۷۰.

مکه یکسره به عرفات نروند؛ بلکه شب عرفه را در مِنَی بیتوته کنند؛ و صبح روز عرفه به جانب عرفات رهسپار گردند.

صبح روز عرفه پس از آنکه آفتاب طلوع کرد، آن حضرت به جانب عرفات حرکت کردند؛ و دستور داده بودند که چادرشان را در نَمِرَة[1] برافرازند.

قریش چون خود را اهل حرم می‌دانستند؛ فلهذا در حال حج از مشعر الحرام که داخل حرم است بیرون نمی‌رفتند؛ و وقوف خود را در مشعر می‌گذاردند؛ و می‌گفتند: وقوف به عرفات که خارج از حرم است برای غیر قریش است؛ و روی این مبنی چون رسول خدا از مِنَی حرکت کردند؛ هیچ شکی نداشتند در اینکه رسول خدا که از قریش است در مشعر وقوف خواهد نمود؛ ولی این پندارشان غلط در آمد، و رسول خدا یکسره از مِنَی به عرفات آمدند و در قُبّه و چادر خود که از مو بود؛ و در نمرة متصل

---

[1] نَمِرَة- به فتح نون و کسر میم- ناحیه‌ای است در عرفات که رسول خدا در آنجا وارد شدند. و گفته شده است: که حَرَمَ از راه طائف در کنار عرفات در یازده میلی نمره قرار دارد. (معجم البلدان).

به سرزمین عرفات نصب شده بود، وارد شدند[1] و طبق آیه قرآن: ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ[2] (آیه ۱۹۹، از سوره ۲: بقره).

«و سپس افاضه کنید؛ و کوچ کنید از همانجائی که مردم کوچ می‌کنند؛ و از خدا طلب غفران و آمرزش کنید! که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

وقوف را در عرفات قرار داده و از آنجا به مشعر الحرام و سپس به مِنَی برای انجام مناسک مِنَی حرکت کردند.

---

[1] «البداية و النهاية». و ج ۵، ص ۱۷۰ «السيرة الحلبيّة» ج ۳، ص ۲۸۹. و «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱، ص ۲۱۱.

[2] در «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۲۸۹ از کلام ابن جوزی نقل کرده است که: رسول خدا قبل از نبوّت و بعد از آن حجّهائی انجام داده‌اند که مقدارش معلوم نیست؛ یعنی قبل از نبوّت هم در عرفات وقوف می‌کردند و از آنجا به مزدلفه کوچ می‌کردند به توفیقی که خداوند به آن حضرت داده بود؛ بر خلاف قریش؛ چون آنها از حرم بیرون نمی‌رفتند و می‌گفتند: ما فرزندان ابراهیم علیه السّلام هستیم؛ و ما اهل حرم و پاسداران بیت الله و معتکفین در مکه می‌باشیم؛ و علیهذا هیچ کس از عرب مقام و منزلت ما را ندارد؛ و اگر در سال حجّ از حرم خارج شوند و به عرفات روند، دیگر عرب به آنها به دیده حقارت می‌نگرد؛ و آن عظمت و احترامی که در حرم دارند در حِلّ نخواهند داشت؛ و باید در موسم حجّ از حرم بیرون نرویم، تا پیوسته احترام ما در حِلّ مانند حَرَم باشد؛ و می‌گفتند: ما مردم استوار و متین و شجاع هستیم؛ فلهذا وقوف به عرفات را برای غیر قریش می‌دانستند؛ و خودشان وقوف به عرفات و کوچ از عرفات را به مزدلفه ترک می‌کردند

خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در عرفات

باری، رسول خدا در نَمِرة در چادر خود بودند تا موقع زوال شمس فرا رسید؛ ناقه قصواء[1] خود را طلبیده؛ و بر آن

سوار شدند و تا وسط وادی عرفات آمدند، و مردم را مخاطب قرار داده و این خطبه را ایراد کردند:

إِنَّ دِمَآءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيكُمْ؛ كَحُرْمَةِ يوْمِكُمْ هَذَا؛ فِى شَهْرِكُمْ هَذَا؛ فِى بَلَدِكُمْ هَذَا؛ أَلا كُلُّ شَىءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِى؛ وَ دِمَآءُ الْجَاهِلِيةِ مَوْضُوعَةٌ؛ وَ إِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَضَعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةِ بْنِ الْحَارِث؛ وَ كَانَ مُسْتَرْضِعاً فِى بَنِى سَعْدٍ فَقَتَلَهُ هُذَيلٌ.

وَ رِبَا الْجَاهِلِيةِ مَوْضُوعٌ؛ وَ أَوَّلُ رِباً أَضَعُ رِبَانَا رِبَا الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ.[2]

---

[1] قَصْواء به فتح قاف و مدّ است، و بعضی که به ضمّ قاف و قصر خوانده‌اند: قُصْوی اشتباه است؛ و این ناقه از ناقه غَضباء و جَدعآء است، و نیز بعضی که این اسامی را برای ناقه واحدی عَلَم دانسته‌اند اشتباه است. (سیره حلبیّه، ج ۳، ص ۲۹۸).

[2] بسیاری از فقرات این خطبه را در تاریخ الکامل ج ۲، ص ۳۰۲ ابن اثیر نقل کرده است.

وَ اتَّقُوا اللهَ فِی النِّسَاءِ فَإِنَّکُمْ أخَذْتُمُوهُنَّ بِأمَانَةِ اللهِ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِکَلِمَةِ اللهِ؛ وَ لَکُمْ عَلَیهِنَّ أنْ لَا یوطِئْنَ فُرُشَکُمْ أحَداً تَکْرَهُونَهُ؛ فَإنْ فَعَلْنَ ذَلِکَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْباً غَیرَ مُبَرِّحٍ! وَ لَهُنَّ عَلَیکُمْ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بَالْمَعْرُوفِ.

وَ قَدْ تَرَکْتُ فِیکُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی إنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: کِتَابَ اللهِ[1]!

وَ أنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّی فَمَا أنْتُمْ قَائِلُونَ؟!

قَالُوا: نَشْهَدُ أنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ أدَّیتَ وَ نَصَحْتَ!

فَقَالَ بِإصْبَعِهِ السَّبَّابَةِ، یرْفَعُهَا إلَی السَّمَاءِ وَ ینْکُتُهَا عَلَی النَّاس: اللَهُمَّ اشْهَدْ! اللَهُمَّ اشْهَدْ! اللَهُمَّ اشْهَدْ! ثَلاثَ مَرَّاتٍ.[2]

---

[1] در «سیره ابن هشام» ج ٤، ص ١٠٢٢ آورده است: کتاب الله و سنّة نبیّة: و در «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت ١٣٧٩، ج ٢، ص ١١١ آورده است: کتاب الله و عترتی أهل بیتی. و بنابراین به ظنّ قوی در تمام این روایات و عترتی أهل بیتی بوده است؛ غایة الامر در کتب مذکوره بکلّی این جمله حذف شده است: و در «سیره ابن هشام» به و سنّة نبیّه تبدیل و تحریف شده است.

[2] «البدایة و النهایة» ج ٥، ص ١٧٠، و «سیره ابن هشام» ج ٤، ص ١٠٢٢ و ص ١٠٢٣؛ و «سیره حلبیّه» ج ٣، ص ٢٩٨ و ص ٢٩٩ و «بحار الانوار» کمپانی، ج ٦، ص ٦٦٨ از کتاب «منتقی»؛ و «روضة الصّفاء» ج ٢، حجّة الوداع؛ و «تاریخ طبری» ج ٣، ص ١٥٠ و ص ١٥١ از طبع دوّم دار المعارف؛ و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ١، ص ٢١٢ و «الکامل فی التاریخ» ج ٢، ص ٣٠٢ و محمّد حَسنین هیکل در کتاب «حیاة محمّد» از ص ٤٦١ تا ص ٤٦٣ آورده است.

«همانطوریکه امروز شما که روز عرفه است روز محترمی است، و این ماه ذی الحّجه شما ماه محترمی است، و این شهر و بلده شما که مکّه است شهر محترمی است؛ و حرام است در این روز و این ماه و این شهر محرّمات الهیه؛ همینطور خون‌های شما؛ و مال‌های شما بر شما محترم است؛ و ریختن خونهایتان و بردن مالهایتان بر یکدیگر حرام است!

آگاه باشید! تمام امور و سنّت‌های جاهلیت را من در زیر گام خود نهادم، و خون‌هائی که در جاهلیت ریخته شده، همگی زیر قدم نهاده شده، و قصاص ندارد. و اولین خونی را که من قصاصش را ساقط کردم از خون‌های ما که در جاهلیت ریخته شد، خون پسر ربیعة بن حارث بن عبد المطلّب است، و او از طائفه بنی سعد شیرده و مرضعه می‌خواسته است و او را

طائفه هذیل به قتل رسانیده‌اند (و چون مسلمان نبوده است قصاص ندارد گرچه پسر عموی پیغمبر بوده است).

و رباهائی که در جاهلیت تعهّد به آن شده است، همگی را از اعتبار انداختم، و اولین ربا و منفعت پولی را که از اعتبار انداختم و زیر قدم خود قرار دادم، رباهائی است که عموی من عباس بن عبد المطّلب از مردم می‌خواهد، تمام این منفعت پول‌ها و رباها را ساقط کردم.

ای مردم تقوای خدا را پیشه سازید درباره نگاهداری و حمایت از زنان! زیرا که شما به امانت خدا آنها را به حباله نکاح خود در آوردید! و به نام خدا و کلمه خدا آمیزش و مواقعه با آنان را بر خود حلال کردید!

و حق شما بر ایشان آن است که هیچکس را که شما ناپسند دارید، در منزل و خوابگاه شما وارد نسازند، و اگر چنین کردند، بزنید آنها را زدنی که آنان را به تعب و مشقت و اذیت شدید نیفکند.[1]

---

[1] ضَرْباً غَیْرَ مُبرَّح؛ بَرَّحَ به الامرُ: أتعبه و جَهده و آذاء أذیً شدیداً.

و حق ایشان بر شما آن است که طعام و لباس آنها را به طور پسندیده و شایسته بدهید!

و من در میان شما باقی گذاردم چیزی را که اگر به آن تمسک کنید گمراه نخواهید شد، و آن کتاب خداست.

و شما درباره من مورد سؤال و پرسش قرار خواهید گرفت! پس شما چه خواهید گفت؟!

مخاطبان به خطبه گفتند: ما شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ رسالات خدا را کردی، و ابلاغ نمودی، و تکالیف خود را ادا کردی و به تعهد خود عمل نمودی، و امَّت را به نصیحت و ارشاد هدایت فرمودی!

در این حال رسول خدا، انگشت سَبَّابه خود را به آسمان بلند کرده؛ و به طرف مردم سه بار پائین آورده، و با اشاره به آنها گفت: خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش!»

عمرو بن خارجة گوید: عتاب بن أَسید برای حاجتی در روز عرفه مرا به سوی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم فرستاد، آن حضرت در عرفات وقوف داشت، من حاجتش را معروض داشتم؛ و سپس در زیر ناقه آن حضرت ایستادم و بطوری نزدیک بودم که آب دهان ناقه بر سر من می‌ریخت؛ و شنیدم که می گفت:

أیهَا النَّاسُ! إنَ اَللهَ أدَّی إلَی کُلِّ ذِی حَقٍّ حَقَّهُ؛ وَ إنَّهُ لا یجُوُز وَصِیةٌ لِوَارِثٍ؛ وَ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ؛ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ؛ وَ مَنِ ادَّعَی إلَی غَیرِ أبِیهِ؛ أوْ تَوَلَّی غَیرَ مَوَالِیهِ فَعَلَیهِ لَعْنَةُ اللَهِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْنَّاسِ أجْمَعِینَ لا یقْبَلُ اللهُ لَهُ صَرْفاً وَ لَا عَدْلاً.[1]

«ای مردم! خداوند حق هر ذی حقی را به او رسانیده است؛ جایز نیست کسی برای وارث خود وصیت کند (بطوری که حقّ ورثه دیگر ضایع شود)[2]

---

[1] «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۱، از محمّد بن اسحاق و ترمذی و نَسائی و ابن ماجة روایت کرده است، و «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۳۰۰ و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۳.

[2] شاهد بر این معنی، عبارتی که در «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۳ آورده است که رسول خدا صلّی علیه و آله و سلّم در این خطبه فرمود: إنَّ الله فَسَّمَ لکلِّ إنسانٍ نَصِیبَه من المیراث؛ فلا یَجوزُ لوارثٍ وَصیَّةٌ. خداوند برای هر شخص نصیب و سهم او را از میراث معیّن و مشخّص نموده است؛ بنابراین

بچه‌ای را که زنی می‌زاید، تابع نکاح صحیح است؛ و به صاحب

فراش و پدر ملحق می‌شود، و شخص زناکار در این فراش نصیبی از بچّه ندارد، بلکه نصیب او به جرم عمل قبیح زنا سنگباران شدن است.

هر کس، فرزندی خود را به غیر پدر خود نسبت دهد؛ و هر بنده‌ای که خود را بنده غیر مولای خود بداند؛ لعنت خداوند و فرشتگان و تمام افراد بشر بر او خواهد بود. و خداوند از او هیچگونه توبه و عوضی را نمی‌پذیرد؛ و یا هیچ واجب و مستحبی را از او قبول نمی‌کند».

رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم خطبه را انشاء می‌کردند و ربیعة بن امیة بن خلف که مرد جَهْوَرِیُّ الْصَوت و بلند صدائی بود، کلمات رسول اللَه را برای مردم با صدای بلند حکایت می‌کرد؛ و رسول خدا به او می‌گفتند: بگو: ای مردم! رسول خدا چنین

جایز نیست کسی برای وارث خود وصیّتی کند؛ که موجب از بین رفتن حق سایر ورّاث گردد. و امّا وصیّتی که موجب تضییع حق آنان نشود وصیّت از مقدار ثلث خود که در آن مجاز است اشکال ندارد.

می‌گوید ...[1]

پس از خطبه رسول الله بلال اذان گفت، و سپس اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند؛ و بدون فاصله بلال اقامه گفت، و رسول خدا نماز عصر را بجای آوردند.

و در این کلام معلوم است که رسول خدا پس از فرا رسیدن ظهر، خطبه قرائت کردند و سپس نماز ظهر و عصر را با هم جمع کردند، و آیا این نماز ظهر، نماز جمعه بوده است که دو رکعت بجای آورده و خطبه را قبل از آن خوانده‌اند؛

[1] «البداية و النهاية» ج ۵، ص ۱۷۱ و «سيره حلبيّه» ج ۲، ص ۲۹۹.

یا نماز ظهر بدون کیفیت جمعه بوده، غایة الامر خطبه‌ای قبل از آن خوانده شده است؟ از اینکه آن روز، روز جمعه بوده است و رسول خدا بین نماز ظهر و عصر را جمع کرده‌اند؛ و قبل از نماز خطبه خوانده‌اند، ممکن است بگوئیم: نماز جمعه بوده است خصوصا؛ روایتی که از حضرت امام صادق علیه السلام از پدرش، از جابر در حجة الوداع آمده است که جابر گفت:

پیامبر به سوی موقف عرفات رفتند؛ و خطبه اوّل را خواندند؛ و پس از آن بلال اذان گفت؛ و پس از آن پیامبر شروع در خطبه دوّم کردند؛ و بلال از اذان و رسول خدا از خطبه فارغ شدند؛ و سپس بلال اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند؛ و بلال اقامه گفت و رسول خدا نماز عصر را بجا آوردند؛[1]

و از خواندن دو خطبه آنهم بعد از زوال شمس؛ و جمع بین دو نماز ظهر و عصر؛ استفاده نماز جمعه را کرده‌اند؛ و از آنکه رسول خدا مسافر

---

[1] «البداية و النهاية» ج ۵، ص ۱۷۲.

بوده‌اند؛ و بر مسافر نماز جمعه واجب نیست؛ و خطبه بعد از زوال هم به جهت آمادگی برای عبادت بوده است؛ کما آنکه جمع بین ظهر و عصر هم برای همین جهت بوده است، و دو خطبه از رسول خدا ثابت نشده است، بالاخص آنکه نماز ظهر را هم اخفاتاً خوانده‌اند، نه

جهراً، همچنانکه از بحث مالک با ابو یوسف در محضر هارون الرشید استفاده می‌شود، می‌توان به دست آورد که نماز ظهر را به کیفیت جمعه نخوانده‌اند.[1]

إفاضه رسول الله علیه و آله و سلم در عرفات

و پس از اتمام نماز، حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلم بر راحله خود سوار شده؛ و به موقف آمدند، و رو به قبله به دعا کردن همینطور ایستاده بودند تا آفتاب غروب کرد. و در حدیث است که آن حضرت گفته‌اند:

با فضیلت‌ترین دعا در روز عرفه، و آنچه را که من و پیامبران پیش از من در روز عرفه می‌گفته‌اند، اینست:

لَا أَلَهَ الَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیئٍ قَدِیرٌ.

«هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و شریکی برای او نیست؛ پادشاهی و

---

[1] «سیره حلبیّه» ج ۳؛ ص ۳۰۰، و «البدایة و النهایة» ج ۵، از ص ۱۷۳ تا ص ۱۷۵.

ستایش اختصاص به او دارد؛ و او بر هر چیز قادر و تواناست.»

آنگاه رسول خدا بسیار دعا نمودند و به قدری دعا کردند که آفتاب غروب کرد.

و جماعتی از نَجدْ آمدند و از کیفیت حج پرسیدند؛ حضرت امر کردند که منادی ندا کند: اَلْحَجُّ عَرَفَةٌ مَنْ جَاءَ لَيلَةَ جَمْعٍ أیْ الْمُزْدَلَفَةَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَدْ أدْرَکَ الْحَجَّ.

«حج عبارت است از وقوف به عرفات، و کسی که در شب عید قربان به مشعر برسد، و قبل از طلوع صبح صادق، وقوف مزدلفه را ادراک کند، حج را ادراک کرده است.»[1]

و رسول خدا بر روی ناقه عَضبَاء خود سوار بودند؛ و چون آفتاب غروب کرد اسَامة بن زَید را در پشت خود بر روی ناقه سوار کرده، و به جانب مُزْدَلَفَة روان شدند؛ و در راه مردم را امر می‌کردند که با سکینه و آرامی حرکت کنند، چون در راه به شِعْب أبْتَر رسیدند پیاده شده، و ادرار کرده و وضوی مختصری گرفتند.[2]

و بلادرنگ آمدند تا به مُزْدَلَفَة رسیدند؛ و در آنجا نماز مغرب و عشآء را با هم جمع کرده؛ و با یك اذان و دو اقامه بدون فاصله انجام دادند[3]؛ و خود بر پهلوی خود آرمیده؛ و به زنان و کودکان که ضعفاء محسوب می‌شدند اجازه دادند که بعد از نیمه شب به مِنَی

---

[1] «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۳۰۰، و «البدایة و النهایة» ج ۵، از ص ۱۷۳ تا ص ۱۷۵.

[2] «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۳۰۱، و این ادرار کردن به جهت آن بود که بت‌های جاهلیّت را از آن کوه می‌تراشیدند.

[3] «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۸۰.

حرکت کنند. ابن عباس می‌گوید:

رسول خدا ضعفای اهل خود را به من سپردند، تا من آنها را بعد از نیمه شب به مِنَی بیاورم؛ ولی تاکید کردند که جمره عقبه را رمی نکنند مگر آنکه آفتاب طلوع کرده باشد.

چون سپیده صبح صادق دمید، در همان تاریکی شب رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلم نماز صبح را به جماعت با مردم در مُزَدلفه بجای آوردند و سپس به مَشْعَرُ الْحَرَام آمدند و در حالی که بر روی ناقه خود سوار بودند، رو به قبله کرده، و وقوف نمودند، و خدا را به بزرگی و عظمت و وحدانیت خواندند، و دعا می‌کردند تا اینکه هوا جدا روشن گشت.[1]

رسول خدا سواره به جانب منی رهسپار شدند؛ و فَضْلِ بن عَبَّاس را پشت سر و ردیف خود نشاندند، و چون به وَادِی مُحَسَّر رسیدند، ناقه خود را کمی به جنبش در آوردند؛ و از راهی که به جَمْرَه عَقَبَه منتهی می‌شد، روان شده، تا بدانجا رسیدند؛ و با هفت ریگی که عبد اللَه بن عباس برای آن حضرت جمع کرده بود، از قسمت پائین جَمْره هفت ریگ به جمره زدند، و در هر باری که می‌زدند یك بار اللَهُ أكبَر می‌گفتند. در «البداية و النهاية» ج ۵، ص ۱۸۷ از مسلم از یحیی بن حصین از

---

[1] «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۳۰۱.

جده خود ام الحصین، و نیز با سند دیگر از جابر بن عبد اللَه آورده است که: رَأیتُ رَسُولَ اللَهِ یرْمِی الْجَمْرَةَ عَلَی رَاحِلَتِهِ یوْمَ النَّحْرَ وَ یقُولُ: لِتَأخُذُوا مَنَاسِکَکُم فَإنِّی لا أدْرِی لَعَلِّی لا أحُجُّ بَعْدَ حَجَّتِی هِذِهِ

«رسول خدا را دیدم در روز عید قربان که بر روی شتر خود نشسته و جمره را رمی می‌نمود و می‌گفت: شما باید مناسک خود را از من یاد بگیرید! زیرا که من نمی‌دانم شاید بعد از این حج، حج دیگری انجام ندهم!».

خطبه مشهور رسول خدا در منی

و سپس حضرت فیما بین جَمَرات، در حالی که در روی ناقه‌ای و یا بغله شهبائی[1] سوار بودند، خطبه مفصلی انشاء کردند، و مردم بعضی ایستاده و بعضی نشسته خطبه آن حضرت را گوش می‌دادند.[2]

و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام خطبه آن حضرت را با صدای بلند برای مردم بازگو می‌نمود.[3]

و ما این خطبه را از «تاریخ یعقوبی» می‌آوریم:

نَضَّرَ اللَهُ وَجْهُ عَبْدٍ سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاهَا وَ

---

[1] بَغْلِه شَهباء: قاطر سفید رنگی را گویند که در آن نقطه‌های سیاه باشد

[2] «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۳۰۲.

[3] «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۹۹ و نیز در حدیث دیگری که در ص ۱۹۸ آورده است.

حَفِظَهَا ثُمَّ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يسْمَعْهَا فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَيرِ فَقِيهٍ، وَ رَبَّ حَامِلِ فِقْهٍ أَلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.

ثَلاثٌ لا يغِلُّ عَلَيهِنَّ قَلْبَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: أخْلاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَ النَّصِيحَةُ لِأئِمَّةِ الْحَقِّ؛ وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَةِ الْمُؤمِنِينَ، فَإنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ.[1]

---

[1] این فقرات از خطبه را در «مجالس» شیخ مفید، طبع نجف، ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱ آورده است و بجای نَصَّر الله، نَصر الله آورده است؛ و نیز به لفظ وَ النَّصیحة لائِمَّةَ المُسلِمِینَ وَ اللّزوم جماعتهم ذکر کرده است، و به آخر آن آورده است المُؤمِنونَ إخوَة؛ تَتَکافی دِمائُهُم وَ هُمْ یَدٌ وَاحِدٌ عَلَی مَن سِواهُم، یَسْعَی بِذمَّتِهِمْ أدنَاهُمْ. و در «روضه بحار» طبع کمپانی ج ۱۷، ص ۳۹ از «مجالس» مفید به همین لفظ آورده است؛ ولی در همین باب در طبع حروفی ج ۷۷، ص ۱۳۰ با لفظ نَصَّر الله ذکر کرده است. و در «تحف العقول» ص ٤٢ این خطبه را به رسول الله در مسجد خیف نسبت داده است و به همین مضمون «مجالس» مفید آورده است؛ امّا در طبع «بحار» کمپانی ج ۱۷، ص ٤٢ چون از «تحف العقول» نقل کرده است به لفظ نَصَر آورده؛ و در طبع حروفی ج ۷۷، ص ١٤٦ از «تحف العقول» نَضَّرَ با ضاد معجمه ذکر کرده است؛ و در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۱۵، جزء دوّم ص ۸۵ از «اکمال الدّین» صدوق به لفظ نَضَر آورده است و مضمونش با آنچه مفید آورده است یکی است مگر در بعضی از الفاظ. و نیز محدّث قمی در «تتمّة المنتهی» ص ۱۵۳ از رسول الله در مسجد خیف آورده است. همچنانکه در «إکمال الدّین» نیز چنین است. و در «تفسیر «فی ظلال القرآن» ص ۱۲۵ از جزء اوّل از امام أحمد حنبل جملات: المُسْلِمُونَ تَتَکافَأً دمآؤهم، وَ هُمْ یَدٌ علی مَن سِوَاهُم یَسْعَی بِذمَّتِهِم أدْنَاهُم را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ذکر کرده است. باری معنای فقرات این است که: مؤمنین با هم برادر هستند؛ و قیمت خون‌های آنها بقدر یکدیگر است؛ و تمام مؤمنین حکم دست واحدی را دارند بر علیه غیر خودشان؛ و برای قضاء ذمّه آنها کمترین آنها می‌تواند سبب واقع شود. در «مجمع البحرین» درباره حدیث: ذِمَّة المسلمین وَاحِدَة یَسْعَی بها أدناهم آورده است که چون از حضرت صادق علیه السّلام از معنای آن سؤال شد؛ در پاسخ فرمودند: اگر لشگری از مسلمانان، طائفه‌ای از مشرکان را محاصره کنند؛ آنگاه یک نفر از آن مشرکان جلو بیاید و بگوید: به من أمان دهید تا من رئیس شما را ملاقات کنم و با او گفتگو نمایم؛ و در این حال گر

«خداوند نیکو و خرم گرداند چهره بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود، و آن را حفظ کند؛ و به خاطر بسپارد، و سپس آن را به کسی که نشنیده است برساند. زیرا چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشی، که خود آنها فقیه و دانشمند نیستند، و چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشی که آن فقه و دانش را به سوی فقیه‌تر و دانشمندتر از خود می‌برند.

پست‌ترین و کم اهمیّت‌ترین فرد مسلمان به او امان دهد؛ بر با فضلیت‌ترین و شریف‌ترین افراد مسلمان لازم است که به او امان او وفا کنند انتهی.

سه چیز هستند که هیچوقت دل مرد مسلمان از ارتکاب آنها حقد و غش و خیانت و سنگینی پیدا نمی‌کند: خالص گردانیدن عمل از برای خدا، و نصیحت کردن به زمامداران و حاکمان حق؛ و ملازمت با جماعت مؤمنان، زیرا که دعوت مؤمنان از پشت سر ایشان و از اطراف و جوانب گرداگرد مردم را احاطه کرده است و مختّص خود آنها نیست.

و پس از آن فرمود: ای رَبیعَة (ربیعة بن امیة بن خلف) بگو: ای مردم! رسول خدا می‌گوید: لَعَلَّکُمْ لا تَلْقَوْنَنِی عَلَی مِثْلِ حَالِی هَذِهِ وَ عَلَیکُمْ هَذَا! هَلْ تَدْرُونَ أیَّ بَلَدٍ هَذَا؟ وَ هَلْ تَدْرُونَ أیَّ شَهْرٍ هَذَا؟! وَ هَلْ تَدْرُونَ أیَّ یوْمٍ هَذَا؟!

فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ! هَذَا الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ الشَّهْرِ الْحَرَامُ وَ الْیوْمُ الْحَرَامُ!

قَالَ: فَإنَّ اللَهَ حَرَّمَ عَلَیکُمْ دِمَاءَکُمْ وَ أمْوَالَکُم کَحُرْمَةِ بَلَدِکُمْ هَذَا، وَ کَحُرْمَةِ شَهْرِکُمْ هَذَا وَ کَحُرْمَةِ یوْمِکُمْ هَذَا، ألاهَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

«شاید شما دیگر بعد از این مرا بر مثل این

حال که شما نیز بر این کیفیت باشید، ملاقات نکنید!

آیا می‌دانید این چه شهری است؟! و آیا می‌دانید این چه ماهی است؟! و آیا می‌دانید این چه روزی است؟!

مردم گفتند: آری، اینست شهر حرام و محترم؛ و اینست ماه حرام و محترم، و اینست روز حرام و محترم!

آنگاه فرمود: خداوند چنان خون‌های شما را و اموال شما را حرام و

محترم شمرده است، نظیر احترامی که این بلده شما دارد، و مانند حرمتی که این ماه شما دارد؛ و مانند احترامی که این روز شما دارد! آیا من تبلیغ کردم؟!

همه گفتند: آری. آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!».

ثُمَّ قَالَ: وَ اتَّقُوا اَللهَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أشْيآءَهُمْ وَ لَا تَعْثَوْا فِی ألأرْضِ مُفْسِدِينَ. فَمَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أمَانَةٌ فَلْيؤَدِّهَا!

ثُمَّ قَالَ: النَّاسُ فِی الْإسْلَامِ سَوَآءٌ؛ النَّاسُ طَفٌّ الصَّاعِ لِآدَمَ وَ حَوَّآءَ؛ لَا فُضِّلَ عَرَبِیٌّ عَلَی عَجَمِیٍّ، وَ لَا عَجَمِیٌّ عَلَی عَرَبِیٍّ إلَّا بِتَقْوَی اَللهِ! أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ.

«و سپس فرمود: و تقوای خدا را پیشه سازید! و از حقوق و امور مردم چیزی را کم مگذارید! و در زمین بهم ریختگی و آشفتگی و فساد مکنید! پس در نزد هر کس امانتی است، باید آن را به صاحبش ادا کند.

و پس از آن فرمود: مردم در اسلام مساوی هستند، تمام افراد مردم هر یک همچون پیمانه پر

بدون تفاوت، از آدم و حوا هستند، هیچیک از مردمان عرب را بر عجم فضیلتی نیست؛ و هیچیک از مردمان عجم را بر عرب فضیلتی نیست، مگر به پرهیزگاری و تقوای خدائی. آیا من ابلاغ کردم و مطلب را رساندم؟!

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!».

ثُمَّ قَالَ: كُلُّ دَمٍ فِی الْجَاهِلِیةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِی؛ وَ أوَّلُ دَمٍ أضَعُهُ، دَمُ آدَمِ بْنِ رَبیعَةِ بْنِ الْحَارِثِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ـ وَ كَانَ آدَمُ بْنُ رَبِیعَةٍ مُسْتَرْضِعاً فِی هُذَیلٍ

فَقَتَلَهُ بَنُو سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ، وَ قِيلَ فِی بَنِی لَیثٍ فَقَتَلَهُ هُذَیلٌ. ـ أَلَاهَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

و سپس فرمود: «تمام خون‌هائی که در جاهلیت ریخته شده است در زیر قدم من گذارده شد و قصاص ندارد. و اولین خونی را که از اعتبار و ارزش ساقط می‌کنم خون آدم بن ربیعه پسر حارث بن عبد المطلّب (نواده عموی خود من است) ـ و آدم بن ربیعه از طائفه هذیل شیرده مرظعه می‌خواسته است و او را بنی‌سعد بن بکر کشته‌اند؛ و گفته شده است که از بنی لیث شیرده مرظعه می‌خواسته است؛ و او را طایفه هذیل کشته‌اند ـ .

آیا من تبلیغ کردم و حق را گفتم؟! گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!».

ثُمَّ قَالَ: وَ کُلُّ رِباً کَانَ فِی الْجَاهِلِیةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِی؛ وَ أوَّلُ رِبَا أضَعُهُ رِبَا الْعَبَّاس بْنِ عَبْدِ المُطَّلِبِ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

«و پس از آن فرمود: و تمام منفعت پول‌ها و رباهائی که در جاهلیت صورت گرفته است، در زیر

قدم من نهاده شده است، و اولین ربائی را که از اعتبار ساقط می‌نمایم، ربای عباس بن عبد المطّلب (عموی من) است.

آیا من ابلاغ کردم و حکم خدا را رساندم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: یا أیهَا النَّاسُ إنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ

يضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا، يحِلُّونَه عَاماً وَ يحَرِّمُونَهُ عَاماً لِيوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَهُ؛ أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيئَتِهِ يوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمواتِ وَ الْأَرْضَ، وَ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فَى كِتَابِ اللَهِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ: رَجَبُ الَّذِى بَينَ جُمَادَى وَ شَعْبَانٍ، يدْعُونَهُ مُضَرَ؛ وَ ثَلاثَةٌ مُتَوَالِيةٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحَجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ. أَلاهَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

سپس فرمود: «ای مردم نَسِئ (که عبارت است از تأخیر انداختن احکام و تکالیف مقرره در هر ماه به ماه دیگر و به زمان‌های بعد) زیادتی در کفر است، که بواسطه آن مردمی که کافر شده‌اند، مورد ضلالت و گمراهی واقع می‌شوند، آن ماهی را که نسئ کرده باشند، در یک سال از ماه‌های حلال می‌شمارند؛ و در یک سال از ماه‌های حرام، تا با آن مقدار از ماههای مُحَرَّم خدا از جهت تعداد تطبیق کند. آگاه باشید که اینک زمان به گردش خود به نقطه اصلی خود رسید، بر همان هیئت و میزانی که در روزی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید آنطور بود.

و حقّاً تعداد ماهها در نزد خداوند دوازده ماه است، که در کتاب خدا اینطور است، از آن ماههای دوازده‌گانه، چهار تایش از ماههای محترم است که به ماههای حرام معروف است: رجب که بین جُمادی و شعبان است، و آن را مُضَر گویند. و سه ماه دیگر متوالی و پیاپی است، که عبارتند از: ذُو القعدة و ذو الحَجَّة و مُحَرَّم. آگاه‌باشید: آیا من این مطلب را تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: اوصِیکُمْ بِالنِّسَآءِ خَیراً؛ فَإِنَّمَا هُنَّ عَوَانٍ

عِنْدَكُمْ؛ لَا يمْلِكْنَ لِإنْفُسِهِنَّ شيئاً؛ وَ إنَّمَا أخَذْتُمُوهُنَّ بِأمَانَةِ اللهِ؛ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكِتَابِ اللَّهِ، وَ لَكُمْ عَلَيهِنَّ حَقٌّ؛ وَ لَهُنَّ عَلَيكُمْ حَقَّ كِسْوَتِهِنَّ وَ رِزْقِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛ وَ لَكُمْ عَلَيهِنَّ أَلَّا يوطِئْنَ فِرَاشَكُمْ أحَداً؛ وَ لَا يأذَنَّ فِى بُيوتِكُمْ إلَّا بِعِلْمِكُمْ وَ إذْنِكُمْ.

فَإنْ فَعَلْنَ شَيئاً مِنْ ذَلِکَ فَاهْجُرُوهُنَّ فِى الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ ضَرْباً غَيرَ مُبَرِّحٍ! أَلَاهَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

«و سپس فرمود: من شما را درباره حمایت و پاسداری از زنان سفارش می‌کنم که به نیکوئی و خوبی با آنان رفتار کنید؛ چون ایشان در نزد شما متحمّل کارهای سخت و دشوار می‌شوند؛ و برای خودشان چیزی ندارند؛ و شما به امانت خدا آنها را گرفته‌اید؛ و به حکم خدا و کتاب خدا، مواقعه و دخول بر آنها را حلال شمرده‌اید!

از برای شما بر عهده آنها حقّی است؛ و از برای آنها بر عهده شما حقّی است، حقّ آنها بر شما آنست که لباس و پوشش و رزق و طعام ایشان را به طور نیکو و پسندیده بدهید؛ و حق شما بر آنها آنست

که در منزلگاه و خوابگاه شما کسی را نیاورند؛ و در خانه‌های شما دخل و تصرفی نکنند مگر با علم شما و اجازه شما!

و اگر از این چیزهای ممنوعه بجا آورند، شما از خوابیدن با آنها در خوابگاهشان دوری گزینید؛ و آنها را بزنید، زدنی که آنها را به مشقّت نیندازد؛ و از پای در نیاورد. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری. آن حضرت فرمود: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: فَاوصِيكُمْ بِمَنْ مَلَكَتْ أيمَانُكُمْ فَاطعِمُوهُمْ

مِمَّا تَأكُلُونَ وَ أَلْبِسُوهُم مِمَّا تَلْبَسُونَ، وَ إنْ أذْنَبُوا فَكِلُوا عُقُوبَاتِهِمْ إلَى شِرَارِكُمْ! أَلَا هَلْ بَلَّغْتَ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ.

و پس از آن فرمود: «پس از سفارش درباره زنان، من شما را وصیت و سفارش می‌کنم درباره غلامان و کنیزان که مالک آنها شده‌اید؛ از هر چه شما می‌خورید، به آنها هم بخورانید؛ و از هر چه شما می‌پوشید، به آنها هم بپوشانید؛ و اگر مرتکب گناهی شدند، خود شما متصدّی کیفرشان نگردید؛ و عقوبت آنها را به عهده بَدانِتان بگذارید! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: إنَّ الْمُسْلِمَ أخُو الْمُسْلِمِ لَا يغُشُّهُ وَ لَا يخُونُهُ وَ لَا يغْتَابُهُ وَ لَا يحِلُّ لَهُ دَمُهُ وَ لَا شَيئُ مِنْ مَالِهِ إلَّا بِطِيبَةِ نَفْسِهِ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

سپس فرمود: «هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است؛ به او غش و خدعه نمی‌کند؛ و به او خیانت نمی‌ورزد؛ و از او غیبت نمی‌نماید؛ و خون

وی را حلال نمی‌شمرد؛ و هیچگونه تصرفی در مال او را حلال نمی‌داند مگر با طیب نفس و رضایت خاطر او. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: إنَّ الشَّیطَانَ قَدْ یئِسَ أنْ یعْبَدَ بَعْدَ الْیوْم، وَ لَکِنْ یطَاعُ فِیما سِوَی ذَلِکَ مِنْ أعْمَالِکُمُ الَّتِی تَحْتَقِرُونَ؛ فَقَدْ رَضِیَ بِهِ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

و پس از آن فرمود: «حقّا که شیطان پس از این روز مأیوس شده است که مورد عبادت و پرستش واقع شود؛ و لیکن مطاع و فرمانده قرار می‌گیرد در غیر مورد پرستش از اعمالی که شما بجای می‌آورید، و آنها را کوچک می‌شمارید، به آن گناهان و خطاها راضی است! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: أعْدَى الْأعْدَآءِ عَلَى اللَهِ قَاتِلُ غَيرِ قَاتِلِهِ؛ وَ ضَارِبُ غَيرِ ضَارِبِه؛ وَ مَنْ كَفَرَ نِعْمَةَ مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أنْزَلَ اللَهُ عَلَى مُحَمَّدٍ؛ وَ مَنْ انْتَمَى إلَى غَيرِ أبِيهِ فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللَهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ أجْمَعِينَ. أَلَا هَلْ بَلَّغَتْ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

و سپس فرمود: «دشمن‌ترین دشمنان بر خدا کسی است که کشنده غیر از قاتل خود باشد، و زننده غیر از ضارب خود باشد (قصاص قبل از جنایت کند؛ و به مجرد توهّم و سوء قصد کسی به قتل و یا

به ضرب او، او را بکشد و یا بزند) و کسی که کفران نعمت موالی و صاحبان ولایت خود را نماید، حقاً به آنچه خداوند بر محمّد فرو فرستاده است کافر شده است؛ و کسی که خود را به غیر پدرش منتسب کند، لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردمان برای اوست.

آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: خداوندا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: أَلَا انّی إنَّمَا امِرْتُ أن اقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّی یقُولُوا: لَا إلَهَ إلَّا اللَهُ وَ أنَّی رَسُولُ اللَهِ؛ وَ إذا قَالُوا عَصَمُوا مِنَّی دِمَآءَهُمْ وَ أمْوَالَهُمْ إلَّا بِحَقٍّ وَ حِسَابُهُمْ عَلَی

اللَهِ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتَ؟!

قَالِوا: نَعَمْ. قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

و پس از آن فرمود: «آگاه باشید که من از جانب خدا مأمور شدم که با مردم جنگ کنم، تا اینکه بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَهِ. و چون بدین شهادت گویا شدند؛ خون‌های خود را و اموال خود را از تعرّض من حفظ کردند، مگر به حق؛ ولیکن این از نقطه نظر ظاهر است، ولی از جهت واقع و حقیقت امر، حساب ایشان با خداست. آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِی كُفَّاراً مُضِلِّينَ يمْلِکُ بَعْضَكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ. إِنِّی قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَيتِی.

أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

و سپس فرمود: «پس از رحلت من به کفر برنگردید، که گمراه کنندگان بندگان خدا بوده باشید؛ و بعضی از شما بر بعضی دیگر مسلط گردد؛ و

تملیک اراده و اختیار و نفوس و اموال مردم را بنماید!

من در میان شما دو چیز را به ودیعت می‌گذارم که اگر به آنها تمسک کردید هیچگاه گمراه نخواهید شد: یکی کتاب خدا، و دیگری عترت من که اهل‌بیت من می‌باشند؛ آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم»؟!

گفتند: آری! آن حضرت فرمود: خداوندا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْؤُلُونَ فَلْيبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ

الْغَائِبَ.[1]

و در آخر فرمود: «حقّاً همه شما مسؤول و مورد پرسش قرار خواهید گرفت، و بنا بر این واجب است که هر کدام از شما که در اینجا حضور داشتید این مطالب را به غائبین برسانید.»

ما این خطبه شریف حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که در مِنَی ایراد کرده‌اند از «تاریخ یعقوبی» آوردیم؛ زیرا که تمام خطبه در این کتاب آمده است؛ و در سایر کتب همین خطبه لیکن

---

[1] «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت سنه ۱۳۷۹ هجریّه، ج ۲، از ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۲. و این خطبه را با مختصر اختلافی در عبارت در «تفسیر الدّرُّ المنثور» ج ۳ ص ۲۳٤ و ص ۲۳۵ از تخریج أحمد بن حنبل و باوردی و ابن مردویه از أبو حمزه رقاشی از عمویش که از اصحاب بوده و زمام ناقه رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم را گرفته بوده است؛ روایت کرده است. و اصل این روایت را در «مسند» احمد حنبل، در ج ۵، در ص ۷۲ و ص ۷۳ آمده است. و مجلسی در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ٦، ص ٦٦۲ و ص ٦٦۳ از «کافی» روایت کرده است. و در «سیره ابن هشام» ج ٤، از ص ۱۰۲۲ تا ص ۱۰۲٤ آورده است؛ ولی در عبارت کتاب الله و عترة نبیّه تحریفی به عمل آمده و به عبارت: کتاب الله و سنّة نبیّه آورده است. و همچنین در «البدایة و النهایة» ج ۵ با چند سند از ص ۱۹٤ تا ص ۲۰۱ آورده است؛ و نیز بیهقی در «سنن» ج ۵، کتاب الحجّ ص ۱٤۰ آورده است؛ و نیز ابن جوزی در کتاب «الوفآء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۰۷ و ص ۲۰۸ ذکر کرده است. و نیز ابن سعد در «طبقات» ج ۲، از ص ۱۸۳ تا ص ۱۸۷ آورده است. و «روضة الصفاء» ج ۲، باب حجة الوداع. و «تفسیر علیّ بن ابراهیم» در ذیل آیه یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْک مِنْ رَبِّک از ص ۱۵۹ تا ص ۱٦۱ آورده است. و همچنین طبری در «تاریخ الامم و الملوک» ج ۳، از ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۲ آورده است. و جاحظ در «البیان» و «التبیین» طبع قاهره، سنه ۱۳٦۷، در ج ۲، از ص ۳۱ تا ص ۳۳ آورده است.

به طور تفریق و قطعه قطعه ذکر

شده، و هر قطعه از آن توسط بعضی از روات روایت شده است، همچنانکه در تعلیقه، به نام بعضی از کتب که فقرات آن را بطور جداگانه آورده‌اند اشاره کردیم.

این خطبه بسیار بلیغ و رسا، و حاوی مطالب مهمّه، و قوانین عظیم سیاسی و اجتماعی؛ و دستورات اخلاقی و فقهی است. و حقّاً می‌توان مانند آیات قرآن حکیم، از نقطه نظر متانت و رصانت و استحکام بدان توسل جست. و چه نیکو بود برای آن شرحی مفصل نوشته می‌شد؛ و مطالب و فقرات آن را با آیات قرآن و سایر روایات و اصول مسلّمه سنّت نبویه، و منهاج آل طاهرین از سلاله آن حضرت، تطبیق؛ و معارف محتویه آن را مکشوف می‌نمود؛ و لیکن اینك ما برای روشن شدن یك فقره از فقرات آن که شاید نیاز به شرح و توضیح بیشتری دارد، به قدر وسع اقدام می‌کنیم، و از خداوند منّان توفیق می‌طلبیم، وَ عَلَیهِ تَوَکلْتُ وَ إلَیهِ اِنِیبُ.

تفسیر آیه: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ

و آن فقره اینست: یا ایهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّسِيءُ

زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ تا آخر جملاتی که در این باره آن حضرت بیان فرمود. بیان آن حضرت در اینجا شرح و توضیح مطلبی است که در دو آیه از قرآن وارد شده است:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ

الْقَيِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ـ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عاماً لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ.

(آیه ۳۶ و ۳۷، از سوره ۹: توبه)

«بدرستیکه تعداد ماهها در نزد خداوند، در آن وقتی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه است، که از این ماهها، چهار تایش ماههای محترم هستند؛ آنست آئین استوار و پابرجا؛ پس در این ماههای محترم بر خودتان ستم روا مدارید! و با همه مشرکان جنگ و کارزار کنید، همچنانکه ایشان با همه شما جنگ و کارزار نمودند! و بدانید که حقّاً خداوند با پرهیزکاران است!

اینست و جز این نیست که تأخیر انداختن تکالیف و وظائف وارده در ماهها به ماههای دیگر، موجب زیادی کفر است، که بدینوسیله کسانی که کافر شده‌اند گمراه می‌شوند. این کافران در یک سال، ماه حرام را حلال می‌کنند؛ و در یک سال ماه حرام را حرام می‌شمارند؛ تا بدین جهت فقط با تعداد ماههائی که خداوند حرام فرموده است؛ موافقت

کنند، و بالنتیجه آن ماهی را که خدا محترم شمرده است، حلال می‌کنند؛ و حرمت آن را نادیده می‌گیرند.

بدی و زشتی کردار آنان برایشان زینت داده شده است، و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.»

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم با استناد و استشهاد به این آیه، تاخیر و نسیئ ماهها را حرام شمردند و روشن

نمودند که باید اعمال و رفتار هر ماهی را در همان ماه انجام داد.

نَسیئ[1] مصدر است مثل نَذِیر و نَکیر از مادّه نَسَأ الشَّیءَ ینسَؤُهُ نَسأً وَ مَنسَأةً وَ نَسِیئًا: إذا أخَّرَهُ تَأخیرًا. یعنی آن چیز را به تاخیر انداخت.

گفتار مجمع البیان در تفسیر آیه نسیئ

شیخ طبرسی گوید: طائفه عرب ماههای چهارگانه: رجب و ذو القعدة و ذو الحجة و محرم را بنا بر تمسّک بر ملت و آئین حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام محترم می‌شمردند؛ و جنگ و قتال را در آنها حرام می‌دانستند، و چون مردان کارزار و مخاصمه بودند، صبر کردن سه ماه متوالی:

---

[1] در «نهایه» ابن اثیر ج ۲، ص ۱۳۹ در مادّه دَوَرَ آورده است که: و در حدیث است که إنَّ الزَّمانَ قَدِ اسْتَدار کهیئَةِ یوم خَلَقَ الله السَّمَواتِ و الارض گفته می‌شود: دَارَ یَدُورُ و اسْتَدَارَ یَسْتَدیرُ بمعنای آنکه گرداگرد چیزی دور زد؛ و به جائی که حرکت را از آنجا شروع کرد؛ برگشت، و معنای حدیث اینست که: عادت عرب این بود که ماه محرّم را به ماه صفر تأخیر می‌انداختند برای آنکه در محرّم جنگ کنند و این نَسِیئ است؛ و هر سال بعد از سال دیگر این کار را انجام می‌دادند. و بنابراین محرّم از ماهی به ماه دیگر منتقل می‌شد بطوریکه در تمام ماههای سال گردش می‌کرد و دور می‌زد. و چون آن سالی که رسول خدا حجّ نموده بود؛ ماه محرّم به همان زمان مخصوص خود که قبل از انتقال داشت برگشته بود؛ و سال به همان هیئت و کیفیّت اوّل خود دور زده بود؛ فلهذا رسول خدا چنین فرمود.

ذو القعده و ذو الحجّة و محرّم برای آنان سخت بود، که به هیچوجه به جنگ و غارت دست نزنند؛ فلهذا حرمت ماه محرّم را به ماه صفر تأخیر می‌انداختند، و بجای محرم ماه صفر

را ماه حرام می‌شمردند، و ماه محرّم را حلال می‌کردند. و مدتی بر این نهج که می‌خواستند درنگ می‌کردند، سپس حرمت را دوباره به محرّم بر می‌گردانند، و این عمل تأخیر را نیز در ماه ذی الحجة انجام می‌دادند و حکم بدان می‌نمودند.

فرّاء گوید: آن کسی که متعهد و مسؤول نسیئ بود مردی بود از طائفه کنانة که به او نُعَیم بن ثَعْلَبَة می‌گفتند، و در حج رئیس موسم بود، و می‌گفت: من آن کسی هستم که هیچگاه مورد عیب گوئی مردم واقع نمی‌شوم، و در نیل به مقصود پیوسته مظفّر و منصورم، و حکمی را که می‌کنم هیچوقت برگردانده نمی‌شود!

مردم در موسم در پاسخ او می‌گفتند: آری راست می‌گوئی! اینک یک ماه را برای ما تأخیر انداز! حرمت ماه محرّم را بردار! و به ماه صفر انداز! و محرّم را برای‌ما حلال کن! او نیز این کار این را می‌کرد.

و در هنگامی که اسلام آمد، آن شخص مسؤول این کار، جُنَادَةُ بْنَ عَوْفِ بْنِ امَیة کنَانیِّ بود. و ابن عباس گوید: اولین کسی که این عمل نسیئ و تأخیر اندازی را

در بین عرب دائر کرد عَمْرُو بْنَ لَحَیَ بْنِ قُمَعَةِ بْنِ خِنْدِف بود. و امّا ابو مسلم بن أسلم می‌گوید: مردی از بنی کَنَانه بود که او را قَلَمَّس می‌گفتند: او می‌گفت: من محرم را در این سال

تأخیر انداختم، پس در این سال، دو ماه صفر داریم، و چون سال آینده می‌شد می‌گفت: ما حرمت ماه محرم سال قبل را اینك قضا می‌کنیم، و این هر دو ماه را محرم قرار می‌دهیم. و شاعر کنانی در این باره گفته است: وَ مِنَّا نَاسِئُ الشَّهْرِ الْقَلَمَّسْ.

«و قَلَمَّس که مقام تاخیراندازی ماه‌ها را دارد، از طائفه ماست.»

و کُمَیت شاعر گوید:

و مُجَاهِد گوید: مشرکان در هر ماهی دو سال حجّ می‌گزاردند؛ یعنی در ذو الحجّة، دو سال پی در پی حجّ می‌کردند، و سپس در ماه محرم دو سال حجّ می‌کردند؛ و سپس در ماه صفر دو سال حجّ می‌گذاردند؛ و همچنین به همین ترتیب در ماههای دیگر، در هر یك از آنها دو سال حجّ می‌گذاردند؛ تا اینکه آن حجّی که در سال قبل از حجة الوداع انجام داده شد، در ماه ذو القعده بود. و رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلم که در سال بعد که حجّة الوداع بود

حج گذاردند، با ماه ذو الحجّة موافق شد، و بر این اساس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم در خطبه خود فرمود:

ألا وَ إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيئَتَهَ يوْمَ خَلَقَ اللهُ السَّمَواتِ وَ ألأرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً مِنْها أرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلاثَةٌ مُتَوَالِياتٌ: ذُوالْقَعْدَةِ وَ ذُوالْحَجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ رَجَبُ مُضَرُ الَّذِى بَينَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ.

«آگاه باشید که اینک زمان در گردش خود به همان هیئت و کیفیتی برگشته است که خداوند در وقت خلقت آسمانها و زمین آن را بدان کیفیت آفرید. سال دوازده ماه است، و چهار تا از آنها ماه‌های حرام است، سه تا پشت سر هم، ذو القعدة و ذو الحجّة و محرّم، و رَجب مُضَر که بین ماه جمادی و ماه شعبان است.»

در این عبارت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم خواسته است بفهماند که ماههای حرام اینک به مواضع حقیقی و اصلی خود بازگشته است، و انجام مراسم حجّ به ماه ذو الحجة باز گردیده است،

و نسیئ و تأخیر در این حجّ باطل شده است.[1]

و در تفسیر «أبو السُّعود» بعد از بیان ماههای حرام و بیان خطبه رسول خدا در حجّة الوداع که إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيئَتِهِ يوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ؛ و اینکه ماهها دوازده تا هستند، گفته است که: معنی چنین می‌شود که:

[1] «مجمع البیان» طبع صیدا؛ ج ۳، ص ۲۹.

ماهها از جهت حرمت و حِلّ بازگشت کردند به همان حالی که اولًا داشتند، و حجّ نیز بازگشت کرد به ماه ذو الحجّه بعد از آنکه به واسطه نسیئ و تأخیری که در زمان جاهلیت می‌کردند، آن را از موضع و موقع اصلی خود تغییر داده بودند. و بنا بر این حجّ رسول الله در حجّة الوداع موافق با ماه ذو الحجّه شد، و حج ابو بکر قبل از حج رسول الله در ماه ذو القعده واقع شده بود[1].

و نظیر اینگونه تفسیری که در «مجمع البیان» و «تفسیر ابو السعود» دیدیم، در غالب تفاسیر مشاهده می‌شود، و محصل آنچه به دست می‌آید آنست که: در بین أعراب جاهلیت دو گونه تغییر در ماهها دیده می‌شد: یکی تغییر ماههای حرام از جای خود، همچون محرّم به ماه صفر، و دیگری تغییری که در حجّ می‌نمودند، و به واسطه آن حجّ از ذو الحجّه برداشته می‌شد، و به ماههای دیگر می‌رفت و در ماههای دیگر دور می‌زد، تا دو مرتبه به محلّ أصلی خود برگردد، و این هر دو گونه تاخیر را نسیئ

---

[1] «تفسیر أبو السعود» ج ۲، ص ٥٤٨.

می گفتند.

روایات وارده در تفسیر نسیئ به تأخیر ماههای حرام

شاهد بر تغییر أوّل یعنی تغییر حرمت ماههای حرام به ماههای بعد روایاتی است:

در تفسیر «الدُّرُّ المنثور» ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از ابن عمر تخریج کرده‌اند که او گفت:

وَقَفَ رَسُولُ اللَهِ صَلّی الله عَلَیه و آله و سلّم بِالعَقَبَةِ: فَقَالَ: إنَّ النَّسِیءَ مِنَ الشَّیطَانِ زِیادَةٍ فِی الْکُفْرِ، یضَلُّ بِهِ الَّذِینِ کَفَرُوا، یحِلُّونَهُ عَاماً وَ یحَرَّمُونَهُ عَاماً وَ یحَرِّمُونَ صَفَرَ عَاماً وَ یسْتَحِلُّونَ الْمُحَرَّمَ وَ هُوَ النَّسِیءُ.[1]

«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم در عقبه سرزمین مِنَی ایستاد و گفت: حقا نسیئ از شیطان است، که موجب زیادی کفر است، و بدین وسیله کافران گمراه می‌شوند، از ماههای حرام در یک سال آن را حلال می‌شمرند، و در یک سال حرام می‌شمرند، و ماه صفر را حرام می‌کنند، و ماه محرّم را حلال می‌کنند، و اینست معنای نسیئ».

و نیز در «الدُّرُّ المنثور» آورده است که: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده‌اند که او گفت: کانَ جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ الْکنَانِیُّ یو فِی الْمُوْسِمَ کلَّ عَامِ: وَ کانَ یکنَّی أَبَا ثُمَادَةَ؛ فَینَادِی: أَلا أَنَّ أَبَا ثُمَادَةَ؛ لا یخَافُ وَ لا یعَابُ؛ أَلا إنَّ صَفَرَ

---

[1] «تفسیر الدّر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۶؛ و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۲۸۶.

الْأَوَّلَ حَلالٌ.[1]

وَ كانَ طَوَائِفُ مِنَ الْعَرَبِ إِذَا أَرَادُوا أَنْ يغيرُوا عَلَى بَعْضَ عَدُوِّهِمْ أَتَوْهُ فَقَالُوا: أَحِلَّ لَنَا هَذَا الشَّهْرَ يعْنُونَ صَفَرَ؛ وَ كانَت الْعَرَبُ لا تُقَاتُل فِى الْأَشْهُرِ الْحُرُم فَيحِلُّهُ لَهُمْ عَاماً وَ يحَرِّمُهُ عَلَيهِمْ فِى الْعَامِ الْآخَرَ. وَ يحَرِّمُ الْمُحَرَّمَ فِى قَابِلٍ لِيوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَهُ، يقُولُ: لِيجْعَلُوا الْحُرُمَ أَرْبَعَةً غَيرَ أَنَّهُمْ جَعَلُوا صَفَرَ عَاماً حَلالاً وَ عَاماً حَرَاماً.[2]

«جُنادة بن عَوْف كه از قبيله بنو كنانه بود؛ و او را أبو ثُماده مى‌گفتند، در هر سال در موسم حجّ حاضر مى‌شد؛ و ندا مى‌كرد: آگاه باشيد كه: أبو ثُماده از هيچ چيز نمى‌هراسد؛ و هيچكس بر او عيبى

---

[1] علّامه طباطبائى رضوان الله عليه در ج ۹، «الميزان» ص ۲۸۷ از سيوطى در كتاب «مزهر» نقل كرده‌اند كه: عرب در زمان قبل از اسلام ماه محرّم را صفر مى‌ناميد و آن را صفر أوّل مى‌گفت؛ و ماه صفر را صفر دوّم مى‌گفت؛ پس همانند دو ربيع، و دو جمادى، دو ماه صفر بود و نسيئ در صفر اوّل واقع مى‌شد و از صفر دوّم تجاوز نمى‌كرد؛ و چون اسلام استقرار يافت؛ به جهت احترام ماه صفر اوّل كه حرمتش بواسطه نسيئ زائل شده بود آن را شَهرُ اللهِ المحرّم خواندند؛ و بواسطه كثرت استعمال؛ محرّم خوانده شد؛ و ماه صفر به صفر دوّم اختصاص يافت. پس محرّم از ألفاظ اسلامى است و از اوصافى است كه بواسطه كثرت استعمال در ماه صفر اوّل علم بالغلبة شده است.

[2] «تفسير الدُّرُّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳٦ و ص ۲۳۷؛ و «تفسير الميزان» ج ۹، ص ۲۸٦ و ص ۲۸۷.

نمی‌تواند بگیرد! آگاه باشید که ماه صفر أوّل حلال است!

و عادت طوائف عرب بر این بود که چون می‌خواستند بر بعضی از دشمنانشان بتازند؛ نزد او می‌آمدند و می‌گفتند: این ماه صفر را (محرّم را) بر ما حلال کن! و عادت عرب اینطور بود که در ماههای حرام جنگ نمی‌کردند. أبو ثُماده برای آنها ماه صَفَر اوّل را در یک سال حلال می‌کرد؛ و در سال دیگر همان ماه را حرام می‌کرد؛ و از این جهت در سال دیگر حرام می‌کرد که در تعداد و مطابقه با مقدار ماههائی که خداوند حرام کرده است، موازنه حاصل شود. خداوند می‌فرماید: این کار را می‌کردند تا ماههای حرام از جهت مقدار و تعداد بهم نخورد؛ مگر اینکه ماه صفر أوّل را در یک سال حلال و در سال دیگر حرام می‌کردند.»

و نیز در «الدِّرِّ المنثور» آورده است که: ابن منذر از قتادة درباره آیه ﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾ تخریج کرده است که او گفت:

عَمَدَ انَاسٌ مِنْ أهْلِ الضَّلالَةِ فَزَادُوا صَفَرَ فِی الْأشْهُرِ الْحُرُمِ وَ كانَ يقُومُ قَائِمُهُمْ فِی الْمَوْسِمِ؛ فَيقُولُ: إنَّ آلِهَتَكمْ قَدْ حَرِّمَتْ صَفَرَ، فَيحَرِّمُونَهُ ذَلِك الْعَامَ؛ وَ كانَ يقَالُ لَهُمَا الصَّفَرَانِ.

و كانَ أوَّلَ مَنْ نَسَأ النَّسِيءَ بَنُو مَالِك مِنْ كنَانَةَ، وَ كانُوا ثَلاثَةً: أبُو ثَمَامَةَ صَفْوَانُ بْنُ امَيةَ، أحَدُ بَنِی فَقَيم بْنِ الْحَارِثِ، ثُمَّ أحَدُ بَنِی كنَانَةَ.[1]

«جماعتی از اهل ضلالت اراده کردند که در ماههای حرام، ماه صفر را اضافه کنند؛ و در اینصورت رئیس ایشان در موسم حجّ می‌ایستاد و می‌گفت: خدایان شما برای شما ماه صفر را حرام کرده‌اند؛ و ایشان در آن سال ماه صفر را بر خود حرام می‌کردند؛ و به ماه محرّم و صفر هر دو، ماه صفر گفته می‌شد.

[1] «تفسیر الدّرُّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۷۸۲.

و اوّلین کسی که نسیئ را رواج داد، بنو مالک از بنی کنانه بودند، و سه تن بودند: ابو ثمامه صفوان بن امَیه؛ و یک تن از بنی فقیم بن حارث، و یک تن از بنو کنانه.»

و نیز در «الدُّرُّ المنثور» آورده است که: ابن أبی حاتم از سدیّ در این آیه شریفه، تخریج کرده است که:

كانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِى كنَانَةَ يقَالُ لَهُ: جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ يكنَّى أبَا أمَامَةَ ينْسِئُ الشُّهُورَ وَ كانَتِ الْعَرَبُ يشْتَدُّ عَلَيهُمْ أن يمْكثُوا ثَلاثَةَ أشْهُرٍ لا يغِيرُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ؛ فَإذَا أرَادَ أنْ يغِيرَ عَلَى أحَدِهِمْ قَامَ يوْمَاً بِمِنَى فَخَطَبَ فَقَالَ: إنِّ قَدْ أحْلَلتُ الْمُحَرَّم وَ حُرَّمْتُ صَفَرَ مَكآنهُ. فَيقَاتِلُ النَّاسُ فَى الْمُحَرَّم؛ فَإذَا كانَ صَفَرَ عَمَدُوا وَ وَضَعُوا الأسِنَّةَ ثُمَّ يقُومُ فِى قَابِلٍ فَيقُولُ: إنِّ قَدْ أحْلَلْتُ صَفَرَ وَ حَرَّمْتُ الْمُحَرَّمَ فَيواطِئُوا أرْبَعَةَ أشْهُرٍ فَيحِلُّوا المُحَرَّمَ.[1]

«مردى از قبيله كنانه بود كه به او أبو أمامة، جنادة بن عوف مى‌گفتند، و كار او تأخير انداختن ماهها بود. و چون بر عرب بسيار گران بود كه سه ماه پياپى درنگ كنند؛ و بر يكديگر نتازند و غارت نكنند؛ لذا چون جناده مى‌خواست براى آنها حكم حرمت را تغيير دهد؛ روزى در مِنَى مى‌ايستاد و خطبه مى‌خواند و مى‌گفت: من ماه محرّم را حلال كردم؛ و به جاى آن ماه صفر را حرام كردم؛ فبناءً

[1] «تفسير المدُرُّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳۷، و «تفسير الميزان» ج ۹، ص ۲۸۷.

علیهذا مردم در ماه مُحَرَّم جنگ می‌کردند، و چون ماه صفر فرا می‌رسید؛ نیزه‌ها و سنان‌ها را کنار می‌گذاشتند، و دست از کارزار باز می‌داشتند.

و در سال بعد نیز در مِنَی خطبه می‌خواند، و می‌گفت: من ماه صَفَر را حلال، و ماه محرم را حرام کردم، فعلیهذا در چهار ماه حرام از جهت مقدار موافقت داشتند، الاّ اینکه مُحَرَّم را حلال می‌دانستند.»

روایات وارده در تفسیر نسیئ، به دور زدن ماهها در فصول سال

و نیز دو روایت دیگر بر این نهج، در «الدر المنثور» با تخریج ابن مردویه از ابن عباس وارد شده است، که آیه

شریفه را بدین کیفیت تفسیر می‌نماید[1].

و شاهد بر تغییر دوّم، یعنی تغییر زمان حجّ از زمان اصلی خودش، و گردش کردن حجّ در تمام ماههای سال، تا دو مرتبه به ماه ذی الحجّه برگردد، و دور خود را کامل کند، نیز روایاتی است:

در «الدر المنثور» آورده است که: طبرانی و ابو الشیخ و ابن مردویه از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش تخریج کرده‌اند که می گفت:

كانَتِ الْعَرَبُ يحِلُّونَ عَاماً شَهْراً؛ وَ عَاماً شَهْرَينِ، وَ لَا يصِيبُونَ الْحَجَّ إِلَّا فِى كلِّ سِتَّةٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً مَرَّةً؛ وَ هُوَ النَّسِئُ الَّذِى ذَكرَ اللَهُ تَعَالَى فِى كتَابِهِ.

فَلَمَّا كانَ عَامُ الْحَجَّ الْأكبَرِ ثُمَّ حَجَّ رَسُولُ اللَهِ صلّى اللَه عليه (و آله) و سلّم مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فَاسْتَقْبَلَ النَّاسُ الْأهِلَّةَ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَه صلّى اللَه عليه [و آله] و سلّم: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِاسْتَدَارَ كَهَيئَتِهِ يوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمَواتِ وَ الْأرْضَ.[2]

---

[1] «تفسير الدُّرُّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳۷.

[2] «تفسير الدُّرُّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳٦، و «تفسير الميزان» ج ۹، ص ۲۸۹.

«عادت عرب چنین بود که: در یک سال یک ماه از ماههای حرام را حلال می‌شمردند؛ و در سال دیگر دو ماه را حلال می‌شمردند. و چون این عمل در ماهها دور می‌زد؛ به حجّ واقعی و حقیقی خود که بر زمان اصلی

خود منطبق باشد، فقط در بیست و شش سال یک بار می‌رسیدند. و این عمل همان نسیئ است که خداوند در کتابش فرموده است.

تا رسید به زمان حجّ اکبر، همان حجی که رسول خدا بجای آوردند؛ در آن سالی بود که چون مردم ماهها را شمردند؛ و بر ماه حج موافق بود؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در خطبه خود فرمود: اینک زمان دور زده است؛ و به جائی رسیده است که بر همان کیفیت و هیئتی است که خدا آسمان‌ها و زمین را در آن روز آفرید.»

و نیز در «الدُّرُّ المنثور» آورده است که: أحمد حنبل و بخاریّ و مُسْلمٍ و أبو داود و ابن منذر و ابن أبی حاتم و أبو الشّیخ و ابن مَردَویه و بیهقی در کتاب «شعب الایمان» از ابو بکرة تخریج کرده‌اند که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم در حجّ، خطبه‌ای ایراد کردند و فرمودند:

أَلا إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ کَهَیئَتِهِ یوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأرْضَ؛ السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً؛ مِنْهَا أرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلاثَةٌ مُتَوَالِیاتٌ: ذُوالقَعْدَةِ وَ ذُوالْحَجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ؛

وَ رَجَبُ مُضَرُ الَّذِی بَینَ جُمَادیَ وَ شَعْبَانَ[1].

«بدانید که: زمان دور زده است، همانند روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید! سال دوازده ماه است، که چهار تای از آنها ماه‌های محترم است؛ سه تا از این چهار تا، پی در پی است، که ذیقعده و ذی حجّه و مُحَرَّم است؛ و یکی تنها است که رَجَب مُضَر است؛ و آن بین جُمَادی و شعبان است.»

[1] «تفسیر الدُّرُّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳٤، و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۳۷.

و نیز در «الدُّرُّ المنثور» آورده است که همین مضمون را بزّاز و ابن جَرِیر و ابن مَرْدَوَیه از أبو هُرَیرِه تخریج کرده‌اند[1]، و ابن جریر و ابن منذر و ابن أبی حاتم و ابن مردویه از ابن عمر تخریج کرده‌اند[2]. و ابن منذر و أبو الشّیخ و ابن مردویه از ابن عبّاس تخریج کرده‌اند.[3]

روایات وارده از مجاهد، در تفسیر نسیئ به گردش حج در فصول سال

و نیز در «الدُّرُّ المنثور» آورده است که: عبد الرّزّاق و ابن منذر و ابن أبی حاتم و ابو الشّیخ از مُجَاهد تخریج کرده‌اند که در تفسیر آیه: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ گفته است که: فَرَضَ اللَهُ الْحَجَّ فِی ذِی الحَجَّةِ وَ کانَ الْمُشْرِکونَ یسَمُّونَ الْأَشْهُرَ: ذُو الحَجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ صَفَرُ وَ رَبِیعٌ وَ رَبِیعٌ وَ جُمَادَی وَ جُمَادَی وَ رَجَبٌ وَ شَعْبَانُ وَ رَمَضَانُ وَ شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةُ وَ ذُو الحَجَّةِ ثُمَّ یحِجُّون فِیه.

---

[1] «تفسیر الدُّرُّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳٤، و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۳۷.

[2] همان

[3] همان

ثُمَّ يسْكتُونَ عَنِ الْمُحَرَّمِ فَلا يذْكرُونَهُ، ثُمَّ يعُودُونَ فَيسَمُّونَ صَفَرَ صَفَرَ؛ ثُمَّ يسَمُّونَ رَجَبَ جُمَادَى الْآخِرَةِ؛ ثُمَّ يسَمُّونَ شَعْبَانَ رَمَضَانَ؛ وَ رَمَضَانَ شَوَّالَ؛ وَ يسَمُّونَ ذَاالْقَعْدَةِ شَوَّالَ؛ ثُمَّ يسَمُّونَ ذَاالْحَجَّةِ ذَاالْقَعْدَةِ؛ ثُمَّ يسَمُّونَ الْمُحَرَّمَ ذَاالْحَجَّةِ، ثُمَّ يحِجُّونَ فِيهِ وَ اسْمُهُ عِنْدَهُمْ ذُوالْحَجَّةِ.

ثُمَّ عَادُوا إِلَى مِثْلِ هَذِهِ الْقِصَّةِ فَكانُوا يحِجُّونَ فِى كلِ

شَهْرٍ عَاماً حَتَّى وَافَقَ حُجَّةُّ أبی بَکرٍ اِلْآخِرَةُ مِنَ الْعَامِ فِی ذِی الْقَعْدَةِ؛ ثُمَّ حَجَّ النَّبِیُّ صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم حَجَّتَهُ الَّتِی حَجَّ فِیهَا فَوَافَقَ ذُوالْحَجَّةِ؛ فَذَلِك حِینَ یقُولُ صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم فِی خُطْبَتِهِ: إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ کَهَیئَتِهِ یوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأرْضَ[1].

و محصّل آنچه از این روایت، با وجود اضطراب و تشویشی که در عبارات صدر آن است؛ استفاده می‌شود، آنست که: أعراب قبل از اسلام، حجّ خانه خدا را در ماه ذو الحجه بجای می‌آوردند، با این تفاوت که می‌خواستند در هر سالی حج را در یکی از ماههای سال بجا بیاورند؛ و بنا بر این حج را در ماههای سال، یکی پس از دیگری به گردش در می‌آوردند. و چون نوبه به هر ماهی که بنای آن سال، آن بود که حج در آن انجام شود، می‌رسید؛ نام آن ماه را ذی حجّه می‌گذاردند، و اسم اصلی آن ماه را بر زبان نمی‌آوردند.

و لازمه این مرام آن می‌شد که: هر سالی که

---

[1] «تفسیر الدُّرُّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان»، ج ۹، ص ۲۸۸.

در آن حج می‌گذاردند، سیزده ماه می‌شد؛ و نام بعضی از ماهها دوبار و یا یک بار تکرار می‌شد؛ همچنانکه در این روایت ذکر شد؛ و طبری ذکر کرده است که عرب، ماههای سال

را سیزده ماه قرار می‌داد، و در روایتی است که سال را دوازده ماه و بیست و پنج روز می‌گرفت.

و لازمه این مرام آنست که تمام اسامی ماهها تغییر کند؛ و نام هیچ ماهی بر آن ماه منطبق نگردد؛ مگر در هر دوازده سال یکبار؛ اگر این تأخیر بر اصل و نظام محفوظ بوده، و بر گونه دوران تغییر یابد.[1]

گفتار فخر رازی در تفسیر آیة: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ

فخر رازی در تفسیر خود در شرح کیفیت نسیء بطور مشروح بحث کرده است و در ذیل آیه إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ گوید:

«بدان که این شرح نوع سوّم از قبائح اعمال یهود و نصاری و مشرکین است، که در تغییر أحکامِ خدا سعی می‌کنند؛ زیرا که چون در تغییر احکام خدا در زمانهای خود سعی کردند، و آنها را به سبب نسیء تغییر دادند، پس در حقیقت سعی در تغییر سنّت به حسب آراء و اهواء خود کرده؛ و این موجب زیادی کفر و حسرت ایشان خواهد شد.»

---

[1] «المیزان» ج ۹، ص ۲۸۸.

و سپس در بیان مسئله اوّل از مسائلی که مطرح نموده است گفته است که: بدان که سال در نزد عرب عبارت

است از دوازده ماه از ماههای قمری، و دلیل آن یکی همین آیه است، و دیگری گفتار خدای تعالی: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ.[1]

«خداوند است که خورشید را نور دهنده، و ماه را نورانی قرار داد؛ و ماه را در سیر گردش خود در منازل و مکان‌های مختلفی معین و مقدّر فرمود؛ برای اینکه شما تعداد سالها و حساب را بدانید!» خداوند در این آیه گردش ماه را در منازل مختلف، علت دانستن سالها و حساب قرار داده است، نه خورشید را، و این وقتی صحیح است که سال بستگی به سیر و گردش ماه داشته باشد. و نیز گفتار دیگر خدای تعالی دلالت بر آن دارد:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ.[2]

(ای پیامبر) چون از تو درباره کیفیت هلال ماه پرسش کنند؛ بگو: این أشکال مختلف ماه برای

---

[1] آیه ۵، از سوره ۱۰: یونس.

[2] آیه ۱۸۹، از سوره ۲: بقره.

تنظیم اوقات مردم و برای حجّ است.»

و اما در نزد سایر طوائف مردم غیر از عرب، سال عبارت است از زمانی که خورشید یک دور کامل بگردد. و چون سال قمری به مقدار مشخصی از سال شمسی کمتر

است، بدین جهت ماه‌های قمری از فصلی به فصل دیگر منتقل می‌شوند. و بنا بر این حجّ در بعضی از اوقات، در فصل زمستان واقع می‌شود، و در برخی دیگر در تابستان، و این امر موجب مشقت برای حج‌گزاران می‌شد. و از طرف دیگر چون برای حجّ می‌رفتند، تجارت هم می‌کردند، و چه بسا موسم حجّ، موافق با موقع و فصل تجارت نمی‌شد، و در امر تجارت خلل پدید می‌آمد،

برای رفع این دو محذور، أعراب جاهلی، بنا بر آنچه در علم زیجات معلوم است، اقدام به عمل کبیسه کردند،[1] و حجّ خود را بر اساس ماههای شمسی و سال شمسی قرار دادند، فعلیهذا حجّشان در زمان مشخصی از فصول صورت می‌گرفت، که هم طبق مصلحت آنان از جهت سرما و گرما بود، و هم طبق مصلحت آنان از جهت منافعی که از تجارت می‌بردند.

و این نسیئ و تاخیری که در ماههای قمری

---

[1] کبیسه گرفتن در اینجا عبارت است از محاسبه تفاوت مقدار سال قمری، با مقدار سال شمسی؛ و اضافه نمودن آن تفاوت را به سال قمری در آخر سال قمری.

می‌کردند، گرچه موجب حصول منافع دنیویه ایشان بود، لیکن موجب تغییر حکم خداوند متعال می‌شد، زیرا که چون وقتی را که خداوند برای حج معلوم کرده است، معیّناً و مشخَّصاً در

ماههای محدود و مقدّری است، اگر بواسطه این نسیئ و عقب اندازی در سایر ماههای قمری واقع شود، مسلّماً حکم خدا و تکلیف خدا را تغییر داده‌اند. و بدین جهت در این آیه، آن را گناه و کفر شمرده است و به مذمّت عظیمی از آن تنقید کرده است.

و چون سال شمسی از سال قمری بیشتر است، این مقادیر زیادی را به روی هم انباشتند، و چون مقدارش یک ماه شد، آن ماه را به آخر سال اضافه کردند، و آن سال را سیزده ماه گرفتند. و از اینجاست که خداوند متعال این عمل آنها را زشت و ناپسند داشته و منکر شمرده است، و فرموده است که: حکم ازلی و قطعی خدا این بوده است که سال، دوازده ماه باشد، نه کمتر و نه زیادتر، و این حکمی را که برای بعضی از سالها نموده، و آن را سیزده ماه قرار داده‌اند، حکمی است که بر خلاف حکم خدا صورت گرفته است، و سبب برای تغییر تکالیف خدا از مواضع خود شده است، و بر خلاف دین است.

آئین عرب از زمان پیشین بنا بر سالهای قمری

بوده است؛ نه شمسی. و این روش را بطور وراثت از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما الصَّلاة و السَّلام ارث برده‌اند، و اما آئین یهود و نصاری چنین نبوده است، و این روش نسیء و

کبیسه گیری را بعضی از اعراب، از یهودیان و مسیحیان آموختند؛ و در شهرهای عرب نشین رواج دادند.[1]

و نیز فخر رازی پس از بیان مطالبی مشروح گفته است که: نسی به معنای تاخیر است،

و ابو زید گفته است: نَسَأتُ الْإِبِلَ عَنِ الْحَوْضِ أَنْسَأهَا نَسْأَ إِذَا أَخَّرْتَهَا؛ وَ أَنْسَأْتُهُ إِنْسَأءً إِذَا أَخَّرْتَهُ عَنْهُ؛ وَالْاسْمُ النَّسِئَية وَ النَّسْءُ. و اما قطرب که گفته است: النَّسِيءُ أَصْلُهُ مِنَ الزِّيادَةِ؛ يقَالُ نَسَأَ فِى الْأَجَلِ وَ أَنْسَأَ، إِذَا زَادَ فِيه.

واحدی در پاسخش گفته است که:

صحیح همان معنای أوّل است، و اصل معنای نسیئ تأخیر است، و در اینجا هم تأخیر در مدّت مراد است، نه زیادی در آن[2].

گفتار فخر رازی در کبیسه گیری أعراب

و سپس فخر رازی گفته است: اعراب جاهلّی

---

[1] «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع دار الطّباعة العامرة، ج ٤، ص ٦٣٣.

[2] «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ٣، ص ٦٣٧ و ٦٣٨.

اگر حجّ خود را بر حساب سال قمری قرار می‌دادند، چون گاهی در تابستان، و گاهی در زمستان واقع می‌شد، و مسافرت در این فصول مشکل بود، و نیز در تجارتهای خود و معاملات خود سودی نمی‌بردند، چون سایر افراد مردم از سایر نقاط به مکّه نمی‌آمدند مگر در اوقات مناسب و طبق احوال خود، فلهذا

چون دانستند که رعایت سال قمری در انجام تکالیف و حجّ، به مصالح دنیوی آنها اخلال وارد می‌کند، سال قمری را کنار زده؛ و سال شمسی را معتبر شمردند. و چون سال شمسی از سال قمری به مقدار معین و مشخّصی زیادتر است، نیازمند به کَبیسه گیری شدند، و به سبب این عملِ کَبیسِه برای آنان دو چیز پیدا شد:

اول آنکه به جهت اجتماع این زیادتی‌ها ناچار شدند که بعضی از سالها را سیزده ماه قرار دهند.

دوم آنکه حجّ از بعضی از ماه‌های قمری حرکت کرد، و منتقل به ماه‌های دیگر شد، حجّ در بعضی از سالها در ذو الحجه واقع می‌شد، و پس از آن در محرّم، و پس از آن در صفر، و همینطور به همین منوال دور می‌زد، تا بعد از مدّت معینی بار دیگر به ماه ذو الحجة قرار می‌گرفت.

پس بنا بر این به سبب این کَبیسه گیری دو چیز حاصل می‌شد: زیادی در مقدار ماهها، و تأخیر حُرمت ماههای حرام به ماههای دیگر. و ما چه لفظ نسیئ وارد در آیه قرآن را به معنای تأخیر بگیریم،

همانطور که اکثر أهل لغت بر آنند، و چه به معنای زیادتی بگیریم، همانطور که بعضی از أهل لغت بر آنند، در هر حال لفظ نسیئ منطبق بر این دو امر خواهد شد.

و حاصل و محصّل کلام آنست که بناءِ عبادات که بر سال قمری است مُخِلّ به مصالح دنیوی بوده است، و بناء آنها بر سال شمسی موافق مصالح دنیوی بوده است. خداوند ایشان را از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام امر فرموده است که بنای کار خود را بر سال قمری قرار دهند، ولیکن ایشان به جهت مصالح دنیوی خود امر خدا را مراعات نکردند، و سال قمری را ترک گفتند، و سال شمسی را معتبر شمردند، و حج را در ماه دیگری غیر از ماههای حرام انجام دادند. فلذا خداوند ایشان را مورد تعییب و تعییر و توبیخ قرار داد، و موجب زیادی کفرشان دانست.

و امّا علّت زیادتی کفر این است که: چون آنها حجّ را در غیر ماههای حرام انجام می‌دادند، و نیز معتقد شده بودند که این عمل خلاف، همان عمل واجب است، و بجا آوردن آن در ماههای قمریه واجب نیست، پس این عمل، إنکار حکم خدا با علم به آن، و تمرّد از اطاعت او می‌شده است. و به إجماع مسلمانان انکار حکم خدا و تمرّد از آن با وجود علم

موجب کفر است.

و امّا طریقه حسابی که با آن مقدار زیادی را به دست می‌آوردند، و با کبائس شُهورِ خود را تعدیل می‌نمودند، در کتب زیجات، مدوّن و مذکور است.

و واحدی گفته است که: أکثر علماء بر آنند که این نسیئ و تأخیر، اختصاص به یک ماه ندارد، بلکه در تمام ماهها صورت می‌گرفته است، و این گفتار در نزد ما صحیح است بنا بر آنچه ذکر شد، و بنا بر اتّفاق مسلمین بر آنکه چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم اراده حجّ فرمود در حجّة الوداع، در حقیقت و واقع امر، حجّ به همان زمان أصلی خود که ذو الحجة بود بازگشت نمود، و رسول خدا در خطبه فرمود:

أَلا إِنَّ الزَّمانَ قَدِ اسْتَدارَ كَهَيئَتِهِ يوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً. و چنین إراده فرمود که: ماههای حرام اینک به مواضع خود بازگشت نموده است.[1]

گفتار بیرونی درباره نسیئ و تبدیل سال قمری به شمسی

و قبل از فخر رازی، أبُو ریحان بیرونی[2] در چند

---

[1] «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ٤، ص ٦٣٨ و ٦٣٩.

[2] أبو ریحان محمّد بن أحمد بیرونی خوارزمی، از بزرگان و دانشمندان اسلام است که در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته است؛ تولّدش در سنه ٣٦٠ هجری در خوارزم؛ و وفاتش در سنه ٤٤٠ هجری در غزنة بوده است.

جای کتاب مشهور خود: «الآثَارُ الْبَاقِيةُ عَنِ الْقُرُونِ الْخَالِيةِ» از کیفیت نسیء و تأخیر اعراب در شهور؛ و اصل تأسیس تاریخ اسلامی و اسامی ماهها بحث کرده است. در یك جا پس از آنکه نام ماههای دوازده‌گانه عرب را بدین طریق ذکر کرده است:

الْمُحَرَّمُ ـ صَفَرُ ـ رَبِيعٌ الأَوَّلُ ـ رَبِيعٌ الآخِرَ ـ جُمَادَى الاولَى ـ جُمَادَى الآخِرَةُ ـ رَجَبٌ ـ شَعْبَانُ ـ رَمَضَانُ ـ شَوَّالٌ ـ ذُو الْقَعْدَةِ ـ ذُو الْحَجَّةِ[1].

می‌گوید: اعراب در زمان جاهلیت نام ماهها را به همانگونه که اهل اسلام استعمال می‌کنند، استعمال می‌کردند، و حجّ آنان در فصول چهارگانه دور می‌زد، سپس خواستند تا حجّشان را در زمانی انجام دهند که متاع و بضاعت تجاری آنان از پوست‌های دبّاغی شده، و انواع

[1] «الآثار الباقيّة» ص ٦٠.

چرم‌ها، و میوه‌ها به دست آید، و نیز سایر أمتعه آنان حاضر باشد، و این زمان پیوسته بر حالت ثابتی باقی باشد، که خرم‌ترین زمان‌ها و پر نعمت‌ترین اوقات بوده باشد.

روی این اساس عمل کبیسه گیری را از یهودیان که در مجاورت ایشان سکونت داشتند، نزدیك دویست سال قبل از هجرت آموختند. و همانند یهودیان مشغول کبیسه کردن شدند، بدین ترتیب که مقدار زیادیی که ما بین سالهای قمری آنان، و ما بین سال شمسی بود، چون به یك ماه می‌رسید، آن یك ماه را به ماههای خود ملحق نمودند. و بعد از این متولی این کار قَلامِس[1] بودند که پس از انقضاء حجّ می‌ایستادند و خطبه می‌خواندند در موسم حج، و ماه را به تأخیر می‌انداختند بدین‌معنی که

---

[1] قَلَامِسْ جمع قَلَمَّس است یعنی دریای پر آب؛ و آن لقب نَسیئ گیران در دوره جاهلیّت بوده است؛ که از قبیله بنی کنانه بوده‌اند. و اوّلین نسیئگیر حذیفة بن عبد فقیم کنانی بوده و یکی پس از دیگری منصب خود را ارث می‌بردند؛ و آخرین آنها که هفتمین نفر بود أبو ثمامة جُنادَة بن عوف است؛ (أبو ثمامة جُنادة بن عوف بن امیّة بن قَلَع بن عَبّاد بن قَلَع بن حذیفة) و اگر سنّ متوسّط هر نسل را سی سال بگیریم، مجموعاً دویست و ده سال می‌شود که چون ده سال هجرت را از آن کم کنیم، نخستین آنان دویست سال قبل از هجرت بوده است. و به این زمان مقریزی در کتاب خِطَط خود، ج ۲، ص ٥٤ تصریح کرده است.

ماه بعدی را به نام آن ماه می‌خواندند.

و چون عرب از آنها اطاعت داشتند، تمامی آنها بر این

تاخیر و تسمیه متفق می‌شدند، و گفتار ایشان را می‌پذیرفتند و این کارشان را نسیئ می‌نامیدند. زیرا آنان در هر دو سال و یا هر سه سال بقدر یک ماه، أوّل سال اعراب را به تأخیر می‌انداختند بر حسب مقداری که آن سال مستحقّ آن بود.

و روی این اصل یکی از گویندگانشان می‌گوید:

و اولین نسیئ و تأخیری که واقع شد، برای ماه محرّم بود. فلهذا ماه صفر به نام محرّم نامگذاری شد، و ماه ربیع الاول به نام صفر نامگذاری شد، و همینطور به ترتیب یکی پس از دیگری، نام هر ماهی را به روی ماههای بعدی گذاردند.

و دومین نسیئ و تأخیری که واقع شد، برای ماه صفر بود. فلهذا ماه بعدی را که ربیع بود أیضاً به نام صفر گذاردند. و همینطور این عمل نسیئ بدین ترتیب دور می‌زد، و در تمام ماههای دوازده‌گانه گردش می‌کرد، تا بار دیگر به ماه محرّم برگردد، در

این حال همان کار اول

را دوباره إعاده می‌نمودند.

عادت اعراب جاهلّی این بود که مقدار تعداد دوره‌های نسیئ را می‌شمردند، و با تعداد این دوره‌ها، زمان را اندازه می‌گرفتند، و می‌گفتند: از زمان فلان تا زمان فلان که سالها گردش کرده‌اند، یک دوره گذشته است. و با این وصف اگر باز هم ماهی از ماهها از فصل خود که از فصول أربعه بود پیش می‌افتاد، و این پیش افتادن به علت کسرهای سال شمسی، و بقیه مقدار تفاوت سال شمسی با سال قمری بود که به آن سال قمری ملحق کرده بودند، در اینصورت بار دیگر کبیسه می‌کردند[1]، و این تقدّم ماه از فصل خود به واسطه طلوع منازل ماه و سقوط آن منازل برای آنها معلوم می‌شد.

این بود تا هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم هجرت کردند، و همانطور که ذکر

---

[1] یعنی مقدار جمع شدن تفاوت‌های نادیده گرفته شده که میان سال حساب شده قمری که از کبیسه گرفتن با مقدار سال شمسی پیش می‌آید، با کبیسه دیگری که به حساب دقیق‌تر بود تصحیح می‌کردند؛ و این کیفیّت کبیسه گیری را برای اعراب جاهلیّت مقریزی متوّفی در سنه ۸٤٥ هجری در کتاب «المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار» ج ۲، ص ٥٦، از طبع مصر آورده است.

کردم نوبت نسیئ در آن وقت به ماه شعبان رسیده بود، که آن را محرّم نامیدند، و ماه رمضان را صفر نامیدند.

رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در مدت اقامت در مدینه انتظار می‌کشید، تا برای حجّ در حجة الوداع رهسپار شد، و برای مردم خطبه خواند و گفت: أَلا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيئَتِهِ يوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ، و منظور آن حضرت این بود که ماههای قمری اینك به مواضع خود بازگشت کرده‌اند، و آن کار نسیئ عرب از بین رفت و به همین جهت آن حجّ را که حجّة الوداع بود، حَجَّ أَقْوَم نام نهادند، و پس از آن این عمل حرام شد، و بکلی از بین رفت.[1]

و در جای دیگر گوید: روز نوزدهم ماه رمضان، روز فتح مکّه است، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم هیچ اقامه حجّ ننمودند. زیرا که ماههای عربی بواسطه نسیئ از جاهای خود تغییر کرده و از بین رفته بود، و حضرت انتظار کشیدند تا به جای خود برگشت، آنگاه حجة الوداع را به جای آوردند و نسیء را در آن حج تحریم نمودند.[2]

---

[1] «الأثار الباقية» ص ٦٢ و ص ٦٣.

[2] همین کتاب، ص ٣٣٢.

نَلِّینَو در کتاب «علم الفلک» خود گوید: این حدس که نسیء عبارت از نوعی کبیسه باشد، تا تعادل بین ماه‌های قمری و سال شمسی پیدا شود، از فکر بکر فخرالدین

رازی نیست، زیرا که بسیاری از صاحبان علم هیئت در این رأی از او پیشی گرفته‌اند، و قدیم‌ترین ایشان بر حسب آنچه می‌دانیم أبُومَعْشَر بَلْخِیّ،[1] متوّفی در سنه ۲۷۲ هجری قمری بوده است.

گفتار ابو معشر بلخی درباره نسیئ و کبیسه گیری اعراب

أبُومَعْشَر در کتاب «الالُوف»[2] آورده است که: اعراب زمان جاهلیت دوره سال خود را بر اساس رؤیت ماه در رؤوس شهور می‌دانستند، همچنانکه رسم مسلمانان نیز همین است، و حجّ خود را در روز دهم ماه ذو الحجّة انجام می‌دادند، و این وقت در فصل خاصّی از فصول اربعه سال واقع نمی‌شد، بلکه اختلاف پیدا

---

[1] این أبو معشر فَلَکی از صاحبان علم نجوم و هیئت است؛ و غیر از أبو معشر نجیح بن عبد الرّحمن سندیّ صاحب کتاب «مغازی» است، او از محدثین مشهور است و در سال ۱۷۰ هجری فوت کرده است

[2] این کتاب، مفقود الأثر است ولیکن این گفتار او را درباره نسیئ، عبد الجبّار بن عبد الجبّار بن محمّد خرقی، متوفّی در شهر مَرْو به سال ۵۵۳ هجری، در کتاب خود که موسوم به: «منتهی الإدراک فی تقاسیم الافلاک» است از او نقل کرده است؛ و محمود افندی که سپس به محمود پاشا فَلَکی ملقّب شد، از یک نسخه خطّی که در پاریس است استخراج نموده؛ و در مجله آسیائی به نام «ژورنال آسیاتیک» به طبع رسانیده است.

می‌کرد. گاهی در تابستان بود، و گاهی در زمستان، و گاهی در دو فصل دیگر. به علت آنکه بین سالهای شمسی با سالهای قمری اختلاف بود.

ایشان نتوانستند تا حجّشان را موافق با موقع تجارت خود قرار دهند، و در عین حال هوا از جهت گرما و سرما معتدل باشد، و درختان دارای برگ بوده، و زمین‌ها از سبزه و علف پر شده باشند، تا اینکه مسافرت به مکه بر ایشان آسان باشد، و در مکّه هم به تجارت اشتغال ورزند، و هم مناسک حجّ خود را انجام دهند، فلهذا عمل کبیسه گیری را از یهودیان آموختند و نام آن را نسیئ گذاردند، یعنی تأخیر. با این تفاوت که یهودیان از هر نوزده سال قمری هفت ماه قمری را کبیسه می‌کردند، تا اینکه نوزده سال قمری آنان به صورت نوزده سال شمسی در آید، و اعراب از هر بیست و چهار سال قمری دوازده ماه قمری را کبیسه می‌نمودند.

برای انجام این مهّم مردی از بنو کَنَانَه را انتخاب کردند و او را قَلَمَّسْ می‌گفتند و اولاد او را پس از او که متکفل این امر شدند قَلامسة نام نهادند و

آنها را نساة نیز می‌گفتند یعنی نسیئ گیران. قَلَمَّسْ دریای پر آب است، و آخرین کسی که متولی این امر از اولاد او شد أَبُو ثُمَامَة جُنَادة بن عَوْف بن امَیة بن قَلَع بن عَبَّاد بن قَلَع بن حُذَیفة بود.

قَلَمَّسْ در موسم حج چون می‌خواست منقضی شود، در عرفات به خطبه می‌ایستاد، و ابتدا می‌کرد از زمانی که حجّ در ذو الحجّة واقع می‌شد، و محرّم را إنساء می‌کرد و آن را از

ماههای دوازده‌گانه نمی‌شمرد، و اول ماههای سال را ماه صفر قرار می‌داد؛ و در این صورت ماه محرّم آخرین ماههای سال محسوب می‌شد، و به جای ماه ذو الحجّة می‌نشست، و مردم در آن ماه حجّ می‌کردند. و بنابر این حجّ در ماه محرّم دو مرتبه واقع می‌شد، و پس از آن در سال سوّم در وقت منقضی شدن حجّ، باز در موسم به خطبه می‌ایستاد، و ماه صفر را إنسآء می‌کرد، آن ماه صفری که آن را برای دو سال پیشین، ماه اوّل قرار داده بود، و ماه ربیع الاول را ماه اول سال سوّم و چهارم قرار می‌داد، بطوریکه در این دو سال حجّ در ماه صفر که آخرین ماه سال از این سال است واقع می‌شد. و پیوسته بر همین منوال در هر دو سالی یکبار إنسآء می‌کرد، تا اینکه دوره گردش به حال اوّلیه خود بازگشت کند. و این قَلامَسَهَ هر دو سال را بیست و پنج ماه حساب می‌کردند.

و نیز أبو معشر در همین کتابش از بعضی از راویان عرب نقل کرده است که: اعراب عادتشان چنین بود که در هر بیست و چهار سال قمری، نُه ماه قمری

را کبیسه می‌کردند، بدین طریق که تفاوت سال شمسی را با سال قمری که تقریبا ده روز و بیست و یك ساعت و خمس[1]

ساعت است[2] در نظر می‌گرفتند و هر وقت این زیادی مساوی با مقدار روزهای ماه می‌شد، یك ماه تمام بر سال می‌افزودند، ولی این مقدار زیادی را ده روز و بیست ساعت حساب می‌کردند. و بنا بر این ماههای ایشان با گذشت زمان بر نهج واحدی که می‌خواستند ثابت می‌ماند، نه جلو می‌افتاد، و نه عقب می‌رفت. تا آنکه پیغمبر خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم حجّ گزاردند.[3]

---

[1] این مقدار در نزد صاحبان علم هیئت مسلّم است.

[2] باید دانست که هر ماه قمری نجومی که عبارت است از فاصله دو مقارنه پی در پی شمس و قمر عبارت است از: بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه. (٢٩ ١٢ ٤٤) و چون این مقدار را در دوازده ضرب کنیم سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه می‌شود؛ پس سال قمری عبارت است از (٣٥٤ ٨ ٤٨) و چون هر سال شمسی تقریباً عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت (٣٦٥ ٦) است فلهذا تفاضل سال شمسی از سال قمری تقریباً ده روز و بیست و یک ساعت و دوازده دقیقه می‌شود (١٠ ٢١ ١٢) که همان مقداری است که أبو معشر ذکر کرده است

[3] «عِلْم الفَلَک»، تاریخه عند العرب فی القرون الوسطی» تألیف فلکی ایطالیائی: السینور کرلونلِّینو، طبع دوّم سنه ١٩١١ میلادی، ص ٨٧ تا ص

نَلَّینُو در این کتاب، درس‌های دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم خود را به اطلّاعات اعراب جاهلیت درباره آسمان و ستارگان و مسئله نسیئ که در قرآن کریم آمده است، با ذکر چند آیه قرآن و گفتار مفسّرین اختصاص داده است.[1]

نسیئ معنای عام دارد؛ و شامل هر دو نوع می‌شود

و محصّل آنچه از بحث ما در تفسیر نسیئ در این آیه شریفه به دست آمد، به انضمام روایات کثیره‌ای که در این مقام وارد شده است، و به انضمام گفتار موّرخین از علماء هیئت و نجوم همچون ابو ریحان بیرونی؛ و همچون ابو معشر بلخی؛ و همچون گفتار رحّاله کبیر و مورّخ جلیل: علّی بن حسین مسعودی متوفی ٣٤٦ هجری در «مروج الذهب»[2] و

.٨٩

[1] «علم الفلک» المُحاضرة الثانية عشر إلى المحاضرة الرابعة عشر ص ٨٣ تا ص ٩٩.

[2] در «مروج الذّهب» ج ٢، ص ١٨٨ و ١٨٩ از طبع دار الاندلس آمده است که: أسامی ماههای هلالی از این قرار است: اوّل آن ماهها محرّم است؛ و تعداد روزهای سال هلالی سیصد و پنجاه و چهار روز است که از تعداد روزهای ماههای سِرْیانی یازده روز و ربع روز کمتر است؛ و بنابراین در هر سی و سه سال از سالهای سریانی، یک سال عربی بیشتر خواهد بود؛ و در

سال‌های عربی نوروز وجود ندارد؛ و عرب جاهلی برای آنکه سال‌ها و ماههای خود را با سالها و ماههای سریانی تطبیق دهد در هر سه سال یک ماه اضافه می‌کرد و کبیسه می‌گرفت و این عمل را به نَسِیئ که معنای تأخیر دارد نام می‌نهاد؛ و خداوند این عمل را مذمّت نموده و آیه إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی الْکفْرِ را نازل فرمود؛ و عرب ماهها را به ترتیب، اوّل را محرّم قرار داد چون اوّل سال بود؛ و آن را محرّم نامید به جهت حرام بودن جنگ و غارت در آن؛ و صفر را صفر نامید به جهت بازارهائی که در یَمَن بر پا می‌شد؛ و از آن بازارها آذوقه و متاع خود را تهیّه می‌کردند؛ و هر کس از ورود در آن بازارها خودداری می‌کرد از گرسنگی هلاک می‌شد.

و بعضی گفته‌اند: وجه تسمیّه صَفَر آنستکه شهرها به علّت خروج مردم به جنگ خالی می‌شد؛ و این کلمه از" صَفِرَتِ الدّار منهم اخذ" شده یعنی خانه از آنها خالی شد؛ و ربیع و ربیع را دو ربیع گویند به جهت آنکه در این دو ماه، مردم و چهارپایان از گیاه‌ها و علف‌های سر سبز زمین بهره گیری می‌کنند. و اگر کسی بگوید فعلًا در غیر این دو ماه ربیع نیز چهار پایان از سبزی زمین بهره‌مند می‌شوند و در آن چرا می‌کنند؛ جوابش آنست که این اسم برای این دو ماه موسمی که در فصل بهار واقع می‌شده است نهاده شده و سپس با انتقال و اختلاف زمان به همان نام باقی مانده است؛ و جُمادی، و جُمادی را دو جمادی گویند، چون در این دو ماه آب‌ها جامد می‌شد و فرو می‌نشست، در آن هنگامی که این نام برای آنها گذاشته شد؛ و مردم نمی‌دانستند که سرما و گرما پیوسته دور می‌زند و گردش می‌کند؛ و اوقات آن از محلّ خود انتقال می‌یابد؛ و" رَجَب" را" رَجَب" گویند؛ چون از آن می‌ترسیدند، و گفته می‌شود:" رَجَبْتُ الشّیء" وقتی که از آن چیز ترسیدی، و شعبان وجه تسمیه‌اش همان تَشعّب قبائل است برای حرکت به سمت آبهای خود و برای طلب غارت کردن، و وجه تسمیه رمضان به جهت شدّت درجه حرارت و گرمای ریگهای بیابان است؛ و وجه تسمیه دیگرش آنست که رمضان اسمی از اسماء خداست تعالی ذکره؛ و لهذا گفته نمی‌شود رمضان؛ و باید گفت: ماه رمضان؛ و شوّال را شوّال نام نهاده‌اند به جهت آنکه شترها در آن وقت به علّت شهوت و میل به جفت گیری دُم‌های خود را بلند نگاه می‌دارند؛ و به همین سبب مردم ماه شوّال را شوم می‌دانند و ازدواج و نکاح در آن را ناپسند می‌دانند؛ و ذو القعده را بدین نام نهاده‌اند، به جهت آنکه همه مردم از جنگ و غارت دست بر می‌دارند، و می‌نشینند، و ذو الحجّة را نیز بدین نام نهاده‌اند به جهت آنکه حجّ را در این ماه به جای می‌آورند. انتهی.

از ابین بیان و از آنچه أبو ریحان بیرونی در الآثار الباقیة» راجع به علّت اسم گذاری ماههای قمری بیان کرده است معلوم می‌شود که مدّت‌ها این نام‌ها

در کتاب نفیس: «التنبیه و الاشراف» آنست که: اصول ماههای قمری در میان اعراب جاهلیت به دو علت تغییر پیدا می‌کرده است:

اوّل به سبب تأخیر ماههای حرام از محّل خود همچون ماه محرّم که آن را به عقب می‌انداختند و حُرمت آن را به تأخیر

را طبق ماههای شمسی روی فصول شمسی می‌نهاده‌اند و سپس در اثر قانون اسلام از ماههای شمسی دوباره به ماههای قمری که تطبیق با فصول نمی‌کند برگردانیده شده است؛ و این همان نَسِیئ است که در آن به جهت تأخیر احکام و تکالیف از مواقع و زمان‌های خود به زمان‌های دیرتر به جهت مصالح دنیوی، خداوند آن را موجب زیادی کفر شمرده است.

می‌سپردند، و آن را ماه صفر می‌نامیدند؛ و در آن از جنگ و قتال و نهب و غارت دریغ نمی‌ورزیدند؛ و برای آنکه چهار ماه محترم (ذو القعدة و ذو الحجّة و محرّم و ماه رجب) مقدار حرمتش محفوظ باشد؛ اجمالاً به مقدار چهار ماه از نظر کمّیت و مقدار، نه از نظر کیفیت و خصوصیت، چهار ماه را در مدّت سال دست از جنگ باز می‌داشتند، لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ؛ برای آنکه فقط در مقدار ماهها که خداوند محترم شمرده است هم میزان و هم مقدار باشند.

دوم به سبب تأخیر ایام حجّ و یا ایام روزه و بعضی از عبادات و مناسك از محل خود به زمان بعد، برای مناسب بودن آب و هوا، و برای فروش أمتعه تجارتی و جلب قبائل برای بجا آوردن حجّ. و بنا بر این حجّ پیوسته از نقطه نظر اعتدال هوا در فصل خاصی صورت می‌گرفت و در ماههای قمری دور می‌زد و گردش می‌کرد تا در هر سی و سه سال بنا بر کبیسه دقیق؛ و یا در هر بیست و شش سال بنا بر کبیسه تقریبی، همانطور که در روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش گذشت؛ حجّ به زمان اصلی خود

می‌رسید، همچنانکه در حجّ رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله سلّم که حِجَّة الوداع بود، به زمان اصلی خود بازگشت کرده بود، و روی همین اساس آن حضرت در خطبه مشهوره خود فرمود:

إِنَّ الزَّمَانَ قَد اسْتَدَارَ كَهَيئَتِهِ يوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ. و ما هیچگونه الزامی نداریم که آیه شریفه قرآن را در عدة الشهور و نسیء بخصوص تأخیر ماههای حرام، و یا بخصوص تأخیر حجّ از موقع واقعی خود بگیریم؛ بلکه آیه مبارکه به عموم و اطلاق شامل هر دو گونه از نسیء می‌گردد، و نقل روایات مشهوره بل مستفیضه نیز این معنی را تایید می‌کند.

عدم مشروعیت تبدیل ماههای قمری به شمسی

و بنا بر این در شرع أنور اسلام هم تأخیر حرمت ماههای حرام از محلّ خود حرام است، و هم تأخیر آداب و أحکام و دستوراتی که در زمانهای مشخص همچون ماه رمضان برای روزه و ماه ذو الحجّة برای حجّ مقرر شده است. و علیهذا تبدیل ماههای قمری به ماههای شمسی و تبدیل سالهای قمری به شمسی بهیچوجه من الوجوه جایز نیست.

مسلمان نمی‌تواند روزه رمضان را در شوّال و یا یکی از ماههای معتدل دیگر بگیرد و به جهت اعتدال هوا و کوتاه شدن روزها در فصل زمستان آن را بجای آورد، یعنی نمی‌تواند روزه خود را به

حساب سالها و ماههای شمسی قرار دهد.

مسلمان نمی‌تواند حجّ ذو الحجّه خود را در محرّم و یا یکی از ماههای معتدل دیگر به جهت تناسب هوا و فروش امتعه و امور اعتباریه و مصالح مادّیه و دنیویه خود، در فصل بهار و یا

پائیز قرار دهد، یعنی نمی‌تواند حجّ خود را به حساب سالها و ماههای شمسی بجای آورد.

و همچنین نسبت به سایر تکالیف از واجبات و مستحبّات و محرّمات و مکروهات و همچنین نسبت به احکام اجتماعیه و سنت‌های اعتباریه و آداب و رسوم و عاداتی که در جامعه با آن مواجه است.

تاریخ إسلام، تاریخ قمری است

مسلمان نمی‌تواند سال شمسی را ملاک و میزان برای أعمال و تاریخ خود معین و مقرّر دارد، زیرا که در قرآن مجید با صراحت سال مسلمان را سال قمری قرار داده، و إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ[1] را إعلان کرده است.

این آیه از چند جهت صراحت دارد بر آنکه سالها و ماههای رسمی اسلامی سالها و ماههای قمری است:

اوّل از جهت لفظ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ زیرا از

---

[1] آیه ۳۶، از سوره ۹: توبه.

ضروریات است که اسلام هیچ ماهی را از ماههای حرام قرار نداده است، مگر چهار ماه از ماههای قمری را که ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرّم و رجب می‌باشند. و این چهار ماه، از ماههای قمری است نه شمسی، و در روایات عدیده و در

خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که سه تا از این ماهها پهلوی هم قرار گرفته‌اند و یکی از اینها جدا و تنها است: ثَلاثَةٌ مِنْهَا سَرْدٌ وَ وَاحِدٌ مَنْهَا فَرْدٌ[1]، آن سه که پهلوی همند ذو القعده و ذو الحجة و محرم هستند، و آن یک که تنها افتاده است ماه رجب است.

دوم از جهت لفظ عِنْدالله.

و سوم از جهت لفظ فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ. چون این قیود دلالت دارند بر آنکه این ماهها ابداً قابل تغییر و اختلاف نیستند، و با وَضْع و جَعْل و امور قرار دادی سر و کار ندارند، زیرا این ماهها در نزد خداوندی که علم و احاطه او لا یتغیر است، چنین است، و در کتاب خدا در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است چنین بوده است.

پس در حکم نگاشته شده در کتاب تکوین و

---

[1] در تفسیر امام فخر رازی ج ٤ ص ٦٣٤ از طبع ٨ جلدی آورده است که: قد اجمعوا علی ان هذا الاربعه ثلاثه منها سرد و هی ذو القعده و ذو الحجّه و المحرّم و واحد فرد و هو رجب. و در ص ٦٣٥ گفته است که: ذلک الدین القیم به اثنا عشر بر میگردد چون کفّار در هر سال سیزده ماه میگرفتند.

در قانون نوشته شده در دفتر خلقت اینطور بوده است؛ و لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ تعالی. و معلوم است که ماههای شمسی به هر

صورت و به هر عنوان و از هر تاریخی که باشد، ماههای قرار دادی است که بر اساس حساب منجّم و زیاده و کمی‌های اعتباریه و وضعیه بدین صورت در آمده است.

أمّا ماههای قمری در آن وقتی که خداوند آسمان و زمین را خلقت کرد، همینطور بوده است. یعنی به ابتدای رؤیت هلال به خروج از محاق و تحت الشّعاع شروع می‌شده، و به محاق و دخول تحت الشّعاع پایان می‌یافته است. وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ* وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّى عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ* لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

(آیه ۳۸ تا ٤٠ از سوره ٣٦: یس)

«و خورشید بر مدار معین خود پیوسته در حرکت و گردش است، اینست حکم خداوند مقتدر و دانا. و ماه را ما در منزل‌های مختلف به سیر و گردش در آوردیم تا عاقبت (که آخر ماه نزدیک و محاق می‌شود) همانند شاخه زرد و لاغری در آید، نه در سیر و گردش منظّم جهان آفرینش، خورشید را چنین توان و قدرتی است که به ماه برسد و او را

دریابد؛ و نه می‌تواند شب بر روز سبقت گیرد، و هر یک از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معین و مقررّ پیوسته در حرکت و شناورند.»

ماههای قمری حسّی و وجدانی است و ابتدا و انتهای مشخصّی در عالم تکوین دارد، به خلاف ماههای شمسی که قرار دادی و اصطلاحی است، و اگرچه فصول اربعة و

سال‌های شمسی هم تقریبا حسّی است، لکن ماههای دوازده‌گانه که دارای اصل ثابتی هستند فقط ماههای قمری است.

و بنا بر این معنای آیه اینطور می‌شود که:

ماههای دوازده گانه‌ای که از آنها سال درست می‌شود، آن ماههائی است که در علم خداوند سبحانه و تعالی ثابت است. و همان ماههائی است که در کتاب تکوین در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید معین فرمود؛ و حرکات عامّه جهان خلقت را که از جمله آنها حرکات خورشید و ماه است مقرّر نمود. و آن حرکت واقعی و ثابت پایه و اصل برای تعیین مقدار این ماههای دوازده‌گانه قرار گرفت.

و از جمله آیاتی که صراحت در لزوم تاریخ قمری دارد، همانطور که ذکر شد آیه ۵ از سوره ۱۰: یونس است: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ.

«خداوند است آنکه خورشید را نور دهنده، و ماه را نورانی آفرید؛ و ماه را در منزلگاههای مختلفی به حرکت و گردش در آورد، تا شما شمار؛ سالها و

حساب امور خود را از آن بدانید!»

معلوم است که از اشکال مختلف ماه بر آسمان همچون هلال و تربیع و تثلیث و تسدیس تا در شب چهاردهم به شکل بَدْر یعنی دایره کامل درآمدن، و سپس رو به نقصان گذاردن، مردم می‌توانند بدون منجّم و نیازمند بودن به أهل حساب، در هر نقطه از خشکی و دریا، و در هر زمین از کوه

یا بیابان به مجرّد رؤیت هلال و أطوار مختلفه آن، در طول ماه قمری حساب خود را داشته باشند. و این از اختصاصات ماه قمری است نه شمسی. فلهذا با اینکه لفظ شمس در این آیه آمده است، ولیکن گردش ماه را سبب محاسبه و تقویم قرار داده است.

و از جمله آیات آیه ۱۸۹ از سوره ۲: بقره است:

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ.

«ای پیامبر از تو درباره علّت اشکال مختلف هلال (که به أطوار گوناگون بر فراز آسمان پدیدار می‌شود) چون بپرسند (در پاسخ) بگو این اختلاف أشکالِ ماه را خداوند به جهت تعیین اوقات مردم و تاریخ آنها و برای أمر حجّ قرار داده است.»

ماه‌های قمری را به شمسی تبدیل کردن، نَسِیئ است، یعنی تأخیر انداختن أعمال از زمان مقرّر خود، و این همان است که در قرآن کریم آن را موجب زیادی کفر به شمار آورده است؛ و از کلمات روشن و جالب رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در خطبه‌ای که

در مِنی ایراد کردند همین نکته است که ماههای قمری را که بر اساس سنّت إبراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح علیهما السّلام قرار داده شده بود، و در زمان جاهلیت به ماههای شمسی تبدیل کرده بودند، آن حضرت به همان ماههای قمری برگردانیده، و

جَهاراً على رؤوس الاشهاد اعلان فرمود كه اين حجّ، حجّ صحيح است كه در زمان خود واقع شده، و در اثر گردش زمان دوباره اين حجّ در موضع خود قرار گرفته است. و اين حجّ را حِجَّةُ الإسلام گويند، زيرا كه طبق قانون اسلام در جاى خود قرار گرفت و در ماه ذو الحجّه كه ماه حجّ واقعى است واقع شد.

در «سيره حلبيه» آورده است كه: يقَالُ لَهَا حِجَّةُ الإسْلَامِ؛ قِيلَ لإخْرِاجِ الْكفَّارِ الْحَجَّ عَنْ وَقْتِهِ لَانَّ أهْلَ الْجَاهِلِيةِ كانُوا يؤَّخَّرونَ الْحَجِّ فِى كلِّ عامٍ أحَدَ عَشَرَ يوْمًا حَتَّى يدُورَ الزَّمَانُ إلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيعُودُ إلَى وَقْتِهِ

وَ لِذَلِك قَالَ عَلَيهِ السَّلَامُ فِى هَذِهِ الْحِجَّةِ:

إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيئَتِهِ يوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمَوَاتِ وَ الَارْضِ؛ فَإنَّ هَذِهِ الْحِجَّةَ كانَتْ فِى السَّنَةِ الَّتِى عَادَ فِيهَا الْحَجُّ إلَى وَقْتِهِ وَ كانَتْ سَنَةَ عَشَرَ[1].

«يعنى به حجّى كه رسول خدا به جاى آوردند، حِجَّةُ الإسلام گويند به جهت آنكه آن حجّ در زمان

[1] «سيره حلبيّه» ج ۳، ص ۲۸۹.

خود واقع شد؛ و طبق آئین اسلام بود؛ چون کفّار قریش حجّ را از وقتش به تأخیر می‌انداختند؛ و در هر سال حجّی را که انجام می‌داده‌اند، یازده روز دیرتر از موقع انجام آن در سال قبل بود؛ و پیوسته به این کار مبادرت می‌کردند، تا در زمان رسول خدا که سی و سه سال از وقت حجّ واقعی گذشته بود، و زمان حجّ به وقت اصلی خود

بازگشته بود؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در خطبه فرمود: اینک زمان دور زده است؛ و رسیده است به همان وضعی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، چون آن حجّ در سال دهم بود، و آن رأس سی و سوّمین سال از تغییر بود.»[1]

و به این معنی یعقوبی و مسعودی و ابن اثیر[2] تصریح کرده‌اند بلکه مسعودی فقط از ذکر حوادث سال دهم از هجرت از تمام قضایا و داستان‌های حِجة الوداع، فقط این جمله رسول خدا را آورده است که: إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدارَ.

و این معانی همه گویا و شاهد صادقند بر آنکه تبدیل سالهای قمری به شمسی جایز نیست؛ و مسلمان باید با تمام اهتمام در حفظ اوقات بر اساس تاریخ مقرّره رسول الله که بر سنّت حضرت ابراهیم پایه گذاری شده؛ و قرآن کریم آن را حتم و لازم شمرده است عمل کند.

---

[1] «السیرة الحلبیّة» ج ۳، ص ۲۸۹.

[2] «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۱۰، و «مروّج الذّهب» طبع دار الاندلس ج ۲ ص ۲۹۰؛ و «الکامل فی التاریخ» طبع بیروت ج ۲ ص ۳۰۲.

خداوند عزّ و جل به این حقیر توفیق عنایت فرمود؛ تا رساله‌ای درباره لزوم استناد ابتدای شهور قمریه، به رؤیت هلال در خارج؛ گرد آورد. این رساله موسوعه‌ای است علمی و فقهی در لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای دخول ماههای قمری، و در آن بحث‌های فنّی و مراسلاتی

است که حلّ هر گونه إشکال را نموده و قلع مادّه خلاف را می‌کند.

این رساله با برهان علمی و دلیل شرعی می‌رساند که ماههای قمری حتماً باید با دیدن ماه در شب اوّل ماه شروع شود؛ و قول منجّمین که براساس حساب و رَصَد است، هیچگونه حجّت شرعی نیست. و به ضرورت آیات قرآن و إجماع اهل اسلام و سنّت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: صُوموا لِرَؤیتِهِ، و أفْطِرُوا لِرُؤیتِهِ! تمام ماههای قمری باید با مشاهده هلال در فوق افق صورت گیرد. و در هر جا که ماه دیده شد ابتدای آن ماه شروع می‌شود؛ و در اماکنی که ماه در آن شب قابل رؤیت نیست؛ و حتماً در شب بعد دیده می‌شود، ابتدای ماه آنها از شب بعد خواهد بود و علیهذا فتوای مشهور که دخول ماه قمری را تابع رؤیت می‌دانند؛ و هر نقطه از جهان، تابع افق خود آنست؛ صحیح است. و قول بعضی از اعلام و أساطین که خروج ماه را از تحت الشّعاع برای همه جهان و یا برای نیمکره مسکونی، کافی می‌دانند؛ و در یک شب حکم به

دخول ماه در سراسر جهان می‌کنند؛ خالی از اعتبار است. بلکه أدلّه مُتْقِنه بر خلاف آن؛ و براهین منتهی به ضرورت بر ردّ آن قائم است.

این رساله علمی و فقهی به زبان عربی بوده و به نام رسالِةٌ حَوْلِ مَسألةِ رُؤيةِ الْهِلال نامگذاری شده است و از جمله کتب مطبوعه شماره ٦ از دوره علوم و معارف اسلام انتشار یافته است.

تاریخ همه مسلمین جهان باید هجری و قمری باشد

اگر کسی بگوید:

چه اشکال دارد که مسلمانان أعمال و تکالیف عبادیه خود را مثل روزه و حجّ طبق ماه‌های قمری انجام دهند؛ و سایر آداب و شئون اجتماعیه و سیاسیه خود را طبق ماههای شمسی بجای آورند؛ و در اینصورت نَسِیئ که مستلزم کفر است، لازم نمی‌آید؛ بلکه فقط طبق قرار دادهای اعتباریه خود، امور غیر شرعیه خود را از واجبات، بر اساس تاریخ دیگری فقط از جهت تعداد روزهای ماهها همچون تاریخ رومی و یا روسی و یا فرانسوی و یا تاریخ ایران باستانی انجام دهند؛ و با فرض آنکه در تمام این تواریخ مبدأ تاریخ را هجرت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم بگیرند،

فقط تاریخ رسمی خود را بر حسب مصالح دنیوی تاریخ شمسی قرار داده‌اند.

در پاسخ می‌گوئیم: تمام إشکالات از همین طرز تفکّر پیدا می‌شود، زیرا:

أوّلاً: تاریخ شمسی را رسمی قرار دادن، خلاف نصّ قرآن و خلاف سنّت نبویّ و سیره أئمّه طاهرین و علماء اسلام، بلکه خلاف منهج راستین تمام مسلمانان است.

و ثانیاً: موجب تفکیك دین از سیاست؛ و إمضاء اعمال عبادیه طبق تاریخ قمری شرعی و احکام اجتماعیت و شئون کشوریه و سیاسیه طبق تاریخ شمسی می‌گردد؛ و این

از مصادیق واضح تفکیک دین از سیاست، و موجب انزوای دین و انحصار آن به امور شخصیه و فردیه خواهد شد.

و ثالثاً: موجب تعطیل کتابها و تواریخ نوشته شده، و قطع رابطه نسل خَلَف با سَلَف صالح است؛ زیرا از زمان صدر اسلام تا کنون در تمام کتب تفاسیر و احادیث و تواریخ و تراجم و حتّی در کتب علمیه همچون نجوم و ریاضی و هیئت و فقه و غیرها، تواریخ وقایع و حوادث بر اساس سالهای قمری و ماههای قمری آمده است؛ نه هزاران بلکه میلیون‌ها کتابی که در دوره حکومت مسلمین در حیطه قلمرو آنان آنان به رشته تحریر درآمده است چه به زبان عربی و چه به زبان فارسی و ترکی و هندی و آفریقائی و اروپائی شرقی همه و همه مستند به تاریخ هجری و سنوات و شهور قمری است؛ اینك اگر از این به بعد مبدأ تاریخ را شمسی بگذارند، آیا در انزوا در آوردن آن کتابها و قطع رابطه این نسل با فرهنگ اصیل اسلامی در قرون و اعصار گذشته نیست؟

برگرداندن تاریخ قمری به تاریخ شمسی به شباهت به برگردانیدن خطّ اسلامی به خطوط أجنبی نیست، بلکه از متفرّعات همان أصل، و از شاخه‌های پرورش یافته همان ریشه است.

و رابعاً: موجب عدم اتّحاد مسلمانان در دنیاست، زیرا

همه مسلمین بنا بر آنکه تاریخشان قمری بوده باشد، در اینصورت موجب اختلاف تاریخ ما با آنان است؛ و اگر آنها هم هر یک برای خود راهی مختصّ به خود را پیش گیرند و تاریخی شمسی خواه هجری یا مسیحی و یا زردشتی و یا کورشی و غیرها را انتخاب کنند، فَیالَلاسف بهذه الطّریقة که درست در جهت مخالف راه و روش پیامبر اکرم، و موجب تشعّب و تفرّق جامعه‌های مسلمان، و گسیختگی و از هم در رفتگی کیان آنهاست.

تاریخ از امور اصولیه احکام اسلامی است، و اتّحاد مسلمانان در تاریخ موجب اتحاد آنان در فرهنگ رسول اللهی؛ و اختلاف آنان در تاریخ موجب تفرقه و تشتّت است.

اسلامی که همه فِرَق و أقوام و عشایر را از عرب و عجم و تُرک و کُرد و هندو، و شرقی و غربی، و سیاه و سپید، و زرد و سرخ را با همه اختلاف آداب و عادات قومی در زیر یک پرچم واحد توحید جمع کرده است؛ چقدر نازیباست که تاریخ که از أهمّ امور اتّحاد و اتّفاق و موجب تحکیم روابط میان آنهاست،

آنان را یله و رها سازد؛ و هر کس دنبال مرام و مقصدی به انتخاب خود در این مورد برود؟

تسلط اجانب، بر اصل افتراق مسلمین صورت گرفت

اتّحاد تاریخ همچون اتّحاد زبان در عبادات و

مناسک، همانند قرآن و نماز و دعا و ذکر، موجب تشکیل صف واحد؛ و اختلاف تاریخ همچون اختلاف زبان در مناسک و عبادات، موجب پارگی و گسستگی آنها می‌شود.

و در حالی که می‌بینیم مسلمانان جهان از هر چه بیشتر به اتّحاد و اتّفاق نیاز دارند، و رسول اکرم پیامبر آنان همه آنان را أمر به اتّحاد نموده؛ و قرآن کریم به وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا ندا در داده است؛ و از طرفی خود این قرآن مجید، و نفس شریف رسول الله، تاریخ را تاریخ قمری اعلان کرده‌اند، چرا ما با دست خود نامه سعادت خود را پاره کنیم، و بر خلاف این مسیر گام برداریم؟

دشمنان اسلام در این چند قرن أخیر خوب دانستند که یگانه راه وسیله غلبه بر مسلمانان؛ و از بین بردن کیان عقیدتی و فرهنگی آنان، برای راه پیدا کردن برای منافع مادّی و استثمار و استبعاد آنها، ایجاد تشتّت و جدائی در آداب و رسوم و تجزیه أوطان و در هم شکستگی هر چه بیشتر در أرکان وحدت آنها می‌باشد؛ فلهذا با تمام قوا مساعی خود

را برای درهم ریختن مسلمین به کار بستند؛ و در سالیان متمادی با نقشه‌های مزوّرانه؛ آنها را پاره پاره؛ و فرهنگ و پایه‌های آداب و اخلاق و علوم آنان را یکی پس از دیگری

منهدم و واژگون نمودند.

مرحوم والدم: آية اللَه حاج سيد محمّد صادق حسينى طهرانى رضوان اللَه عليه مى‌فرمود: چون اسكندر سلوكى بر مشرق زمين مسلّط شد، و يكسره همه كشورها را فتح كرد، و تا هند پيش راند، براى استاد خود: أَرَسطو نوشت: من بر همه ممالك شرق استيلا يافتم. اينك چه كنم كه آنها در دست من باقى بماند!؟

أَرَسطو در پاسخ او چنين نوشت: اين كشورهاى گسترده مفتوحه را به كشورهاى كوچك كوچك تقسيم كن! و براى هر يك از آنها يك شاه و حاكم قرار بده! و خودت را حاكم بر همه و شاه شاهان بخوان! در اينصورت همه آنها مطيع و منقاد تو خواهند بود، و از ترس حفظ تاج و موقعيت خود بر تو نمى‌شورند، و عَلَم مخالفت بر پا نمى‌كنند و هميشه كشورهاى تو آباد و در راه حفظ منافع تو كوشا خواهند بود، و اگر أحياناً يكى از آنها به خلاف برخاست، با اين قدرت محطيه خود، فوراً او را سركوب مى‌كنى و غائله را مى‌خوابانى!

ولی اگر بنا بشود خودت بدون واسطه بخواهی بر آنها حکومت کنی! و یا همه آن کشورها را به دست یک تن بسپاری! بیم آن می‌رود که کم کم قوّت گیرند، و با

یکدیگر دست به دست هم داده و بر تو بشورند، و آن یک تن گرچه از اخصّ خواصّ تو باشد، بر تو یاغی شود، و به داعیه سلطنت قیام کند، و در اینصورت شکست خواهی خورد، و همه این سرزمین‌ها را از دست خواهی داد! تمام شد و گفتار مرحوم پدر ما رحمةالله‌علیه

انگلیس‌ها با مسلمانان بر اساس همین نقشه رفتار کردند و پس از شکست کشور پهناور عثمانی ـ که بیش از شش قرن (از ۱۲۹۹ میلادی تا ۱۹۲۳ میلادی) بر قسمت عظیمی از آسیا و اروپا و آفریقا به عنوان خلافت مسلمین حکومت می‌کردند؛ و مجموعاً سی و هشت سلطان، یکی پس از دیگری، که اوّل آنها: سلطان عثمان خان غازی بوده و در سنه ۶۹۹ هجری قمری به حکومت نشست، و آخر آنها سلطان عبد العزیز دوّم که تا ۱۳۴۲ هجری قمری حکومت کرد، بر صحنه خلافت و حکومت عرضه داشتند ـ با همین نقشه رفتار کردند؛ یعنی کشور عثمانی را قطعه قطعه کردند؛ و هر قطعه را به دست یکی از نوکران خود سپردند.

قسمت اروپائی عثمانی را که شامل کشورهای شبه جزیره بالکان و هُنگِری و قدری از رُومانی که شامل بُخارست است میباشد، به کشورهای یوگسلاوی (صربستان)، آلبانی، یونان، بلغارستان، و قسمت ترکیه اروپا، و هُنگری (مجارستان) و رومانی که شامل بخارست

است قسمت کردند.

و قسمت آسیائی کشور عثمانی را به ترکیه، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین، عَدَن، یمن، عراق و کویت تقسیم نمودند.

و قسمت آفریقائی کشور عثمانی را به مِصر و طرابلس که همان کشو ر لیبی است تقسیم کردند.

و همانطور که ملاحظه می‌شود کشور عثمانی را به نوزده قسمت تجزیه و تفکیک نمودند.

کفّار و أجانب برای آنکه بر هدف خود فائق گردند؛ بعد از تقسیم و نیز قبل از تقسیم این کشورها در سایر کشورهای اسلامی که کم و بیش رخنه کرده بوده و تسلّط یافته بودند؛ برای از بین بردن روح وحدت مسلمین، که کتاب آسمانی آنان قُرآن مجید است، تا توانستند اهل هر کشور را به ملیت و آداب و رسوم قومیت و محبّت به وطن، که منظور همان حدود مشخّصه‌ای بوده است که خود آنها دور میز نشسته و تعیین کرده‌اند؛ دعوت کردند. و با روزنامه‌ها، و رادیوها، و سینماها، و تسلّط بر معارف و فرهنگ مردم

به وسیله مدارس و دانشگاهها، و تأسیس دانشگاههای مستقلّی فقط برای حفظ نمودن آداب و ملیت هر قومی که جز الفاظی تو خالی چیزی نیست؛ و جز افتخار و

مباهات بر استخوان خشک نیاکان، و تنافس در مقداری کاسه و کوزه شکسته به عنوان آثار ملّی؛ و جمع آوری و نگهداری از آنها در موزه‌های مجلّل چیزی به دست نمی‌دهد مردم را سرگرم کردند.

ایرانیان را دعوت به آداب و رسوم زردشتی و إحیاء زَند و أَوِستا؛ و تعریف و تمجید بی حد و حساب از شاهنامه فردوسی، و بیان افسانه‌های کورش و داریوش و سیروس و رستم زال نمودند.

ما با چشم خود می‌دیدیم که در شب چهارشنبه سوری از روی آتش می‌پریدند و نوروز و مهرجان را محترم می‌شمردند، و روز سیزده را نحس و سیزده بدر می‌رفتند، و هزاران قصّه و افسانه‌های سرگرم کننده دیگر که جزو دستورات سیاسی طبقه حاکمه بود، که با مصارف هنگفتی می‌باید در این کشور اجرا گردد.

لُغت قرآن را که زبان اوّل هر مسلمان است لغت أجنبی خواندند؛ و تعلیم و تدریس لغت و زبان و دستور عربی را در مدارس به سرحدّی تنزّل دادند که در حدّ حکم عدم بود؛ ولی لغات أجنبی و لغات غیر

مأنوسه‌ای را از کتاب اوستا می‌یافتند و با هزار برهان و دلیل می‌خواستند به جای آن لغات مأنوس و شیرین عربی به کار برند. و برای وزارت

معارف، فرهنگستان تشکیل دادند، و در آن جز این روش اسلام زدائی و غرب گرائی چیز دیگر ملموس نبود.

دست اجانب در تاریخ مسلمین

در هر یك از کشورهای اسلامی به مناسبت سوابق تاریخی قبل از اسلام آن، همین برنامه را اجرا کردند. در ایران به نام پان ایرانیزم و در کشورهای عرب به نام پان عربیزم و نعره العُروبة، و در ترکیه به نام پان ترکیزم، و در هند و پاکستان به نام پان هندوئیزم و بالاخره در هر محدوده و محیط کوچکی هم که بود همچون سواحل خلیج فارس و شیخ نشین‌های قَطَر و قطِیف و أبو ظَبِی و غیرها هِی استقلال دادند و بر روی آن یك پَان گذاردند.

باری این کشورها را که تجزیه می‌کردند و استقلال می‌دادند، استقلال نبود؛ بلکه در محدوده ضعیف خود به حال نیمه جان زندگی کردن، و تحت الحمایة و مستعمره بودن آنها بود.

از مهمترین چیزهائی را که موفّق شدند بردارند،

تاریخ قمری اسلامی بود که ظاهراً در غیر از عربستان سعودی از همه جا برداشتند. به عنوان ندای اتّحاد بین المللی، و لزوم رابطه با تاریخ کشورهای صنعتی و تجارتی و برای روابط سیاسی، تاریخ قمری اسلام را منسوخ و به جای آن تاریخ شمسی، آنهم با مبدأ میلاد حضرت مسیح قرار دادند. تاریخ رسمی

کشورهای مسلمانان مسیحی شد؛ و دیگر نه از هجرت رسول الله چیزی به گوش مردم می‌رسید؛ و نه از ماه محرّم و صفر.

در عراق و بین النّهرین مبدأ سال را ژانویه گذارده و ماهها را ماههای رومی قرار داده و بدین ترتیب طبق ماههای مسیحی که اوّل آن ژانویه و بین ماه اوّل و ماه دوّم زمستان است ابتدای سال خود را شروع می‌کردند: ۱ ـ کانون دوّم. ۲ ـ شُباط، ۳ ـ آذار، ـ ٤ ـ نیسان، ـ ٥ ـ أَیار، ـ ٦ ـ حَزیران، ـ ۷ ـ تَمُوز، ـ ۸ ـ آب، ۹ ـ إیلول، ـ ۱۰ ـ تشرین اوّل، ۱۱ ـ تشرین ثانی، ۱۲ ـ کانون اوّل[1] که

---

[1] در «نصاب» آمده است:

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه ** شباط و آذر و نیسان أیار است

حزیران و تموز و آب و أیلول ** نگهدارش که از من یادگار است

و راجع به مقدار روزهای این ماهها آورده‌اند: تشرین أوّل ۳۱ روز، تشرین آخر ۳۰ روز، کانون اوّل ۳۱ روز، کانون آخر ۳۱ روز، شباط ۲۸ روز، و در سالهای کبیسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نیسان ۳۰ روز، أیار ۳۱ روز، حزیران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، اب ۳۱ روز، إیلول ۳۰ روز (التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۱۸۳). و امّا شعر معروف «نصاب».

لا و لَا لَبْ لَا و لَا لَا شش مه است ** لَلْ کَطُ و کَطْ لَلْ شهور کوته است

راجع به ماههای رومی بر لغت عربی حمل و ثور و جوز است. یعنی تعداد روزهای شهور رومی از حَمَل به ترتیب ۳۱ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۱ و ۳۱ و ۳۱

ماه اوّل زمستان است و ابتدای سَنَوات را نیز تاریخ تولّد حضرت عیسی گرفته و سال‌ها را مسیحی نامیدند.

و در هر یک از شامات (سوریه ـ لبنان ـ فلسطین) و مصر و غیرها همان تاریخ فرنگی را با اسم فرنگی همانند: نوامبر و دسامبر و غیرها رائج نموده و مبدأ سال را نیز مسیحی کردند، و در هند و پاکستان از این قرار بود.

در ایران مصلحت ندیدند یکباره تاریخ را مسیحی کنند، چون مردم این سرزمین شیعه نشین و تابع علماء راستین می‌باشند، و از حکام جائر وقت إطاعت و حرف شنوی ندارند، و به خلاف کشورهای سنّی نشین که مردم آن مرز و بوم، حاکم را هر چه باشد، واجب الاطاعة و أولوا الامر می‌دانند، و چون حاکم حکم به پیروی از تاریخ مسیحی کرد،

ششماه اوّل تا آخر سنبله است و ۳۰ و ۳۰ و ۲۹ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۰ ششماه دوّم تا اخر حُوت است که مجموعاً سیصد و شصت و پنج روز می‌شود.
البتّه چون سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه است، برای آنکه سال عقب نیفتد، باید این خورده‌ها را در چهار سال یک بار که یک روز می‌شود جمع نموده و یک روز به آن سال اضافه کرد، و این سال را کبیسه گویند.

همه تسلیم و منقاد می‌شوند.

و با وجود علماء متنفّذ و با قدرت در کشور شیعه برگرداندن تاریخ هجری قمری به مسیحی شمسی بسیار مشکل بلکه ممتنع بود.

فلهذا منظور و مقصود خود را به طور مرحله‌ای انجام

دادند تا کم کم چشم و گوش مردم به مراحل قبلی خو گرفته و عادت کرده، و انجام مراحل بعدی برای آنها ممتنع نباشد.

تبدیل سالهای قمری به شمسی در مجلس دوم

در هشتاد سال پیش از این؛ در دوره دوّم قانونگذاری مجلس شورای ملّی، یک مرحله از آن را اجرا کردند؛ و آن فقط تبدیل ماههای قمری، به ماههای شمسی بود، آنهم فقط در دوائر دولتی؛ بدون آنکه رأس سَنَوات شمسی از جای خود تغییر کند؛ و بدون آنکه نام ماههای شمسی عوض شود؛ بلکه راس سنوات همان هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از مکّه به مدینه طیبه بوده[1]، و نام ماهها هم عربی معمول و طبق حرکت شمس در بروج دوازده گانه باشد؛ یعنی به ترتیب از اوّل بهار بدین

---

[1] چون بعثت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در ۲۷ رجب واقع شده و ۱۳ سال آن حضرت در مکه بماند و سپس در ۱۲ ربیع الاوّل به مدینه هجرت فرمود؛ پس دقیقاً درنگ تحقیقی آن حضرت در مکه دوازده سال و هفت ماه و نیم می‌شود و آن حضرت ده سال تمام منهای ١٤ روز یعنی از ۱۲ ربیع الاوّل سال اوّل هجرت تا ۲۸ صفر سال یازدهم از هجرت در مدینه توقّف فرمود. هجرت آن حضرت در سال ٦٢٢ مسیحی و اوّل محرّم آن سال که مبدأ سال مسلمانان واقع شد مطابق با ١٦ ژوئیه ٦٢٢ به تعدیل تقویم ژولین و ۱۹ ژوئیه به تعدیل تقویم فعلی مسیحی گرگواری بوده است.

قرار باشد.

حَمَل و ثَوْر و جَوزا و سَرَطان و سُنبُله و مِیزان و عَقْرَب و قَوْس و جَدْی و دَلْو و حُوت.

و جهت لزوم تغییر را هم در مجلس از نقطه نظر تنظیم امور مالی مطرح کردند، که سال شمسی به نفع دولت است؛ برای آنکه چون سال شمسی یازده روز از سال قمری بیشتر است؛ در اینصورت بودجه دولت و حقوق کارمندان را طبق این برج‌ها پرداختن به صرفه دولت تمام می‌شود.

مثلًا اگر در سال، بیست و چهار میلیون، دولت طبق سالهای شمسی خرج کند؛ اگر آن را طبق ماههای قمری بدهد، باید در هر سه سال دو میلیون بیشتر صرف کند، زیرا در هر سه سال یک ماه زیادتر می‌شود و دولت دو میلیون زیان می‌کند.[1]

---

[1] و هفتاد سال قبل از این تاریخ، عثمانی‌ها هم متوجّه این موضوع شدند؛ و تاریخ دولتی خود را شمسی کردند یعنی در سنه ۱۲۵٦ قمری تاریخشان را عوض کردند؛ ولی یک سهوی که در آن وقت برای آنها واقع شد، آن بود که از آن روز به این طرف را شمسی کردند؛ و از آن روز به قبل را قمری گذاشتند؛ پس فعلًا تاریخ آنها از اوّل هجرت نه قمری را نشان می‌دهد و نه شمسی را. هفتاد سالش را شمسی گذاردند و أسامی رومی، شباط و تشرین و غیرها را بر آن گذاردند و سابقه‌اش به حال قمری و محرّم و صفر باقی ماند.

و بنابراین تا این تاریخ که نگارنده می‌نگارد و ربیع الاوّل یکهزار و چهار صد و پنج قمریّه است؛ و از آن تاریخ یکصد و پنجاه سال می‌گذرد؛ و کسری این مقدار چهار سال و نیم است؛ باید تاریخ سنوات عثمانی یکهزار و چهارصد باشد. ولی مصطفی کمال پاشا که روی کار آمد نه تنها تاریخ هجری را برانداخت؛ و آن را مسیحی کرد؛ بلکه تمام آداب و رسوم و خط را أجنبی نمود؛ و مساجد را تعطیل و تعطیلات جمعه را به روز یکشنبه تبدیل نمود.

و همچنین وقتی در ایران گمرک دائر شد تصوّر کردند که یک تاریخ شمسی برای امور دولتی لازم است. از مردم پرسیدند که سال چندم شمسی است؟ هیچ در دست نبود؛ گفتند: در سالهای منجّمین یک حَمَل و ثَوْری هست که آنها می‌دانند؛ همان را بلژیکی‌ها گرفتند و معمول کردند.

بنده هر چه فکر می‌کنم که این أدلّه چگونه برای تغییر دادن ماهها و سالهای قمری اسلامی به برج‌ها و سالهای شمسی کافی است؛ هیچ فکرم به جائی نمی‌رسد. آخر دلیل تا این اندازه واهی و ضعیف است که به جهت نیاز یک تعرفه گمرکی به سال شمسی، سال یک کشوری را تغییر دهند؛ و تمام آداب و رسوم و تعطیلات و تشریفات را در همه دوائر از دادگستری و فرهنگ و غیرها و حتّی وزارت مالیه و دارائی در همه امور کشور تبدیل کنند؛ این چه حسابی است؟! این چه کتابی است؟!

و امّا قضیه بودجه و مخارج دولت که طبق ماههای قمری زیان متوجّه او می‌شود؛ به قدری سُست است که انسان از عقل و درایت پیشنهاد

کنندگان تغییر تاریخ در شگفت می‌ماند.

آخر که گفته است که دولت بودجه خود را از جمع آوری مالیات‌ها و غیره به حسب ماه و سال قمری از ملّت

و رعایا بگیرد؛ آن وقت طبق بروج و سالهای شمسی خرج کند؟ و به کارمندان بپردازد؟ اگر دولتی به حسب تاریخ شمسی جمع آوری می‌کند، به حسب شمسی هم پرداخت می‌کند؛ و اگر دولتی به حسب تاریخ قمری جمع آوری می‌کند؛ به حسب قمری هم پرداخت می‌کند؛ نسبت در هر دو حال محفوظ و أبداً نفع و زیانی متصوّر نیست.

اگر بودجه کشور بیست و چهار میلیون در سال شمسی است، چنانچه بخواهند طبق سال قمری بپردازند؛ دیگر بیست و چهار میلیون بودجه آن نیست؛ طبعاً کمتر است؛ و پرداختن همان مقدار کمتر به ماهها و سالهای کوتاه‌تر چه ضرری می‌رساند؟

تعیین بودجه و دخل و خرج دولت، و پرداخت و جمع آوری آن، چه طبق سالهای شمسی باشد و یا سالهای قمری، هر دو در دست دولت است؛ و تناسب در هر حال محفوظ؛ و یک ریال کم و بیش نخواهد شد.

اگر شما در منزل ده نفر میهمان دعوت کنید؛

در نزد هر یک از آنان یک ظرف طعام می‌گذارید! و اگر بیست نفر دعوت کنید! باید بیست ظرف طعام بگذارید! و در هر دو حال میهمانان فقط از ظروف خود خورده و سیر می‌شوند! بلی اگر شما بیست نفر دعوت کنید! و طعام ده نفر را برای آنان

قرار دهید، همگی نیم سیر می‌مانند!

شما هیچگونه الزامی ندارید که بیست نفر دعوت کنید؛ و طعام ده نفر به آنها بدهید! یا بیست نفر دعوت کنید؛ با طعام بیست نفر، و یا ده نفر دعوت کنید با طعام ده نفر؛ و در هر دو صورت هم همگی میهمانان سیر شده‌اند؛ و هم شما مورد خجلت کمبود طعام واقع نشده؛ و از عهده بر آمده‌اید!

باری تمام این دلیل‌ها بهانه است؛ می‌خواهند محرّم و صفر و رمضان و ذو الحجّة را بردارند؛ و یک درجه قدم پیش نهند؛ و یک مرحله را پشت سر گذارند؛ تا برای قدمهای بعدی مراحل پیموده نشده، راه استوار باشد.

مجلس دوره دوّم سالها و ماههای قمری را برداشت؛ و بجای محرّم و صفر حَمَل و ثَوْر و جَوْزا را گذاشت. و در پاسخ طبقه روشن بین و تیز هوش و متعهّد که می‌گفتند: شما شعائر اسلام را بر می‌دارید! و محرّم و صفر را تغییر می‌دهید! می‌گفتند:

ما أبداً به محرّم و صفر شما کاری نداریم!

شما در محرّم و صفر، عزاداری خودتان را بکنید! و در رمضان روزه خود را بگیرید! و در ذو الحجّة به حجّ بروید!

أبداً ما با این أعمال عبادی، در این زمانهای مقرّره در شرع کاری نداریم! این راجع به شماست! ما از نقطه نظر کارهای دولتی، و روابط

دیپلماسی، و تنظیم و تنسیق امور حکومت، و تشکیلات اداری و وزارتخانه‌ها، تاریخ رسمی کشور را تاریخ شمسی قرار می‌دهیم! آنهم به هیچ جا ضرری نمی‌رساند!

هر وقت که ما گفتیم: شما در بُرج حَمَل روزه بگیرید! و یا در رأس سَرَطان به مکّه بروید! حقّ با شماست! و جای اعتراض باقی است!

کسی به آنها نگفت: در اسلام امور عبادی و سیاسی تفاوتی ندارد؛ و تشکیلات اداری از نماز و روزه جدا نیست؛ وزارتخانه‌ها در استخدام فرهنگ اصیل اسلام و حجّ و زیارت؛ و روزه رمضان و عزاداری سید الشّهداء علیه السّلام قرار دارند؛ ما و شما نداریم! دولت و ملّت اسلام واحد است!

تغییر تاریخ قمری به تاریخ شمسی، موجب تفکیک ملّت مسلمان از دولت است. موجب به انزوا در آوردن اسلام از صحنه اجتماع و رسمیت است. و در حقیقت موجب نَسْخ اسلام و برقراری متد غرب و غرب گرائی است.

باری این مرحله أوّل از تغییر بود که در مدّت

بیست سال به همین منوال در کشور ساری و جاری بود، تا نوبت به اجراء طرح مرتبه دوّم رسید؛ و از هر جهت زمینه آماده و دشمنان اسلام در انتهاز فرصت برای إجراء مرحله دوّم بودند.

تبدیل سالهای شمسی به باستانی در دوره پنجم

تا در دوره پنجم مجلس شورای ملّی در جلسه یکصد و

چهل و سوّم که روز سه شنبه ۲۷ حوت ۱۳۰۳ شمسی و مطابق با ۲۱ شعبان ۱۳٤۲ قمری بود؛ تاریخ شمسی که طبق بروج و به اسامی عربی بود، نسخ؛ و به جای آن تاریخ هجری شمسی باستانی قرار دادند.

آنچه در آن مجلس از نطق ها و خطابه‌ها خوانده شد که از این امر جلوگیری به عمل آید، مؤثّر واقع نشد؛ و مخصوصاً جناب شریعتمدار دامغانی مستدلًا بیان کرد که:

ماههای شمسی که طبق حرکت آفتاب در برج‌ها معین و مقرّر است بهتر است از ماههای ساختگی باستانی که با اصول علمی هیچگونه موافقت ندارد.

اصل این پیشنهاد به وسیله أرباب کیخسرو شاهرخ[1] مرد زرتشتی مذهب و دشمن اسلام و از اعضاء فراماسونری ایران؛ و به تشویق و ترغیب سید

---

[1] به کتاب «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» تألیف اسماعیل رائین، طبع پنجم، جلد دوّم از ص ۱٤۲ تا ص ۱٤۷ و نیز به صفحات ٤۹ و ۵۰ و ۵٤ و ۷۵ و ٤۵۱ مراجعه شود.

حسن تقی زاده[1] مهره خاصّ أجنبی؛ و از رؤسآء و سابقه داران شصت ساله فراماسونری در ایران صورت گرفت.

سید محمّد تدین[2] چنانکه از گفتار او در همان مجلس

پیداست، سهم به سزائی در این انگیزه داشته است.

این پیشنهاد بدین طور بود که در تاریخ رسمی شمسی کشور، دو تغییر باید داده شود: أوّل: نام ماههای عَرَبی از حَمَل و ثَوْر و جَوزا به نام ماههای ایران باستانی: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، أمرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن و اسفند[3] تبدیل شود.

دوّم: در تعداد روزهای این بروج، شش ماه اوّل را ۳۱ روز؛ و پنج ماه دوّم را ۳۰ روز، و ماه آخر را ۲۹

---

[1] به همین کتاب، جلد سوّم از ص ۵۳۱ تا ص ۵۳٤ مراجعه شود.

[2] سیّد محمّد تدیّن در کمک و مساعدت روی کار آمدن پهلوی سهم بسزائی داشته است. و سالیان دراز مقام وکالت مجلس و وزارت را در عهد او، و پس از او در عهد پسرش عهده دار بود.

[3] این نامها را مسعودی در کتاب «التنبیه و الإشراف» ص ۱۸٤ آورده است.

گرفت؛ این می‌شود سیصد و شصت و پنج روز. و برای خرده آن هر چهار سال یکبار اسفندماه را ۳۰ روز بگیرند؛ و آن سال را ۳٦٦ روز محاسبه کنند.

می گفتند:

این طریق از تقویم سلطان ملکشاه سلجوقی أخذ شده است؛ و چون او ملاحظه کرد که سالهای شمسی به واسطه عدم محاسبه تعدیلات، و عدم محاسبه کبائس دقیق رو به عقب رفته است؛ لذا با تنظیم و تنسیق حکیم عُمَر خیام و بعضی از منجّمین دیگر، سالهای شمسی را بدین گونه قرار داد، که: تمام برج‌ها سی روز باشد، که مجموعاً می‌شود سیصد و شصت روز؛ آنگاه برای کسر نیامدن سالها پنج روز به آخر آبان ماه؛ و یا اسفندماه اضافه می‌کردند، و آن را خَمسه مسْترقه می‌گفتند؛ و این هم به علّت آن بود که زرتشتیان قبل از اسلام پنج روز از سال را جزو سال حساب نمی‌کردند؛ و در آن پنج روز مجاناً دنبال کارهای خیر می‌رفتند.

و با این پنج روز، سال سیصد و شصت و پنج روز می‌شد؛ و هر چهار سال یک سال را کبیسه می‌کردند؛ و سیصد و شصت و شش روز می‌گرفتند؛ و باز برای حساب دقیق‌تر، کبیسه دوّم گرفته و هر سی و سه سال یکبار سال کبیسه را سال پنجم قرار می‌دادند؛ یعنی بعد از سال ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ که می‌باید سال سی و دوّم را کبیسه بگیرند؛ یکسال عقب انداخته و سال ۳۳ را کبیسه می‌کردند.[۱]

با این حساب سالهای شمسی تا شش هزار سال فقط یک روز عقب می‌افتد!

سلطان ملکشاه سلجوقی این تقویم را تنظیم و ابتدای سال را نیز مبدأ جلوس خود به تخت سلطنت قرار داد. و تاریخ هجری را نادیده گرفت. و این تقویم را می‌خواست رائج کند.

ولی به علّت تغییر مبدأ تاریخ از هجرت به جلوس بر تخت سلطنت خویش، مردم نپذیرفتند؛ و

---

[۱] و این بدین طریق بود که طبق محاسبات خیّام باید در هر ۳۳ سال ۸ سال را کبیسه نمود تا اختلافی پیدا نشود. لهذا بنابراین گذارد که در هر ٤ سال یک سال را کبیسه کنند؛ و در رأس آخر که سال سی و سوّم است کبیسه را در رأس سال پنجم که سی و سوّمین سال است قرار دهند، و بنابراین در دوره آخر چهار سال ساده و سال پنجم کبیسه خواهد بود.

در ایران این تقویم رائج نشد، ولی از جهت محاسبه دقیق است.

حال اگر شش ماه اوّل را سی و یک روز؛ و پنج ماه دوّم را سی روز؛ و روزهای اسفند را بیست و نه روز قرار دهیم، و هر چهار سال یک بار کبیسه کنیم؛ و هر سی و سه سال یکبار کبیسه دوّم بگیریم؛ در تعداد روزهای سال مجموعاً تغییری پیدا نمی‌شود؛ و سال هم به عقب نمی‌افتد؛ یعنی از نقطه نظر محتوا طبق تقویم ملکشاه است، و از نظر تعداد روزهای هر ماه بخصوصه، با آن تفاوت دارد و این امر مهمّی نیست.

و خلاصه مطلب آنکه در سالهای شمسی به اندازه

بودن سَر و تَهِ سالها لازم است، ولی ماههای شمسی چه تفاوت می‌کند، که سی روز باشد، یا سی و یک روز، و یا کمتر و یا بیشتر؛ عمده حساب مجموع است.

ما اسم فروردین را برای ماه اوّل بهار قرار می‌دهیم خواه با برج حَمَل تطبیق کند و یا نکند.

این از جهت تعداد روزهای برج‌ها، و امّا از جهت تغییر اسامی، گفتند:

هیچ مهم نیست. فقط تغییر الفاظ است؛ و به جائی صدمه نمی‌زند، الفاظ عربی را برداشتن و بجای آن الفاظ باستانی گذاردن، موجب احیاء سنّت ملّی است. و هر ملّتی باید آئین خود را محترم بشمارد، و مخصوصاً گفتند که: اسلام هم ما را به إحیاء سنّت‌های ملّی دعوت کرده است.

چون به آنها گفته شد:

منظور شما برداشتن محرّم و صفر است!

گفتند:

ما چنین منظوری نداریم! امور شرعیه بجای خود محفوظ است؛ ما می‌خواهیم الفاظ عربی را برداریم، و الفاظ زیبا و قشنگ باستانی را بجای آن

گذاریم! ما که نباید از عرب هم عرب‌تر شویم؛ امروزه در بین النهرین (عراق) و غیره، نامهای تشرین و کانون و شباط به کار می‌برند، و هیچ به یاد نداریم که کشور عربی نام حَمَل و جوزا و سنبله به کار برد.

در اینجا که مرحوم مجاهد عالم عالیقدر سید حسن مدرّس گفت:

در تمام ممالک اسلامی مُحَرَّم و صفر استعمال می‌کنند!

گفتند:

ما به محرّم و صفر کار نداریم؛ آن مال ملّتهاست، که امور شرعیه خود را انجام می‌دهند؛ گفتار ما راجع به تقویم رسمی دولتی است؛ نه امور شرعیه مردم.

و همچنین تقویم رسمی شمسی را که تا به حال داشتیم، اینک می‌خواهیم الفاظ ماهها را تغییر دهیم؛ و این ضرری نمی‌زند؛ و به محرّم و صفر کاری ندارد. آنها به جای خود محفوظند. ما می‌خواهیم اسم حَمَل و جوزا را به اردیبهشت و فروردین تبدیل کنیم؛ و این إحیاء سنت و آثار کهن است.

یکی از نمایندگان مخالف گفت:

شما اگر می‌خواهید تغییر الفاظ بدهید، به الفاظی که یکی از منجّمین فعلی برای این ماهها ساخته است، و بسیار مناسب‌تر است تغییر دهید. سید جلال الدین طهرانی تقویمی ساخته است و نام ماههای سال شمسی را به ترتیب از این قرار قرار داده است: چَمن آرا، گُل آور، جان پرور، گرماخیز، آتش بیز، جهان

بخش، دِژَم خوی، باران ریز، اندوهگین، سرما ده، برف آور، مشگین فام.[1]

این نامها بسیار زیباتر و از جهت معنی مناسبتش بیشتر است، تا معانیی که آقای ارباب کیخسرو از روی کتابهای باستانی تهیه کرده‌اند.

چمن آرا مناسبتش بیشتر است تا فروردین که آن را به (هم مانندی روانان) که مساوات أرواح باشد ترجمه کرده‌اند.

و گل آور بهتر است از اردیبهشت که به (نظم کامل و تقدّس بهترین) ترجمه کرده‌اند.

باری آنان اصرار داشتند که چون إحیاء سنت کهن است، الفاظ

---

[1] این نامها را سیّد جلال الدّین طهرانی در گاهنامه خود متعلّق به مورّخه ۱۳۰۹ شمسی در صفحه ۷۹ آورده است.

فروردین و اردیبهشت و غیرها بهتر است؛ و حتّی در لفظ مرداد گفتند حتماً باید أمرداد باشد، با همزه مفتوحه، چون در لغت باستانی با همزه است[1].

---

[1] در «لغت نامه دهخدا» در مادّه أمرداد گوید: در أوستا أمرتات است، جزء اخیر آن که تات باشد پسوند است که جداگانه مورد استعمال ندارد، همین جزء در خرداد نیز دیده می‌شود.
پاره دیگر این واژه از دو جزء ساخته شد؛ نخست از «آ» که از أدوات نفی است یعنی نه. از برای این جزء در فارسی «نا» یا «بی» آورده می‌شود. جزء دوّم مِرْت یا مَرْت است یعنی مردنی و درگذشتنی و نیست شدنی و نابود گردیدنی. بنابراین أمرداد یعنی بی مرگ و آسیب ندیدنی یا جاودانی، و باید أمرداد با أدات نفی «ا [آ]» باشد نه مرداد که معنی بر خلاف آن را می‌دهد.
أمرداد در دین زردشتی أمشاسپندی است که نماینده بی مرگی و جاودانی یا مظهر ذات زوال ناپذیر أهورامزدا است. در جهان خاکی نگهبانی گیاهها و رستنی‌ها به او سپرده شده است (از فرهنگ ایران باستان نگارش ابراهیم پور داود ص ۵۹) و رجوع به مزدیستا و تاثیر آن در ادبیات فارسی تالیف آقای دکتر معین و أمشاسپندان شود
و محصّل آنچه که در اینجا از «لغت نامه دهخدا» آوردیم در تعلیقه ماده مرداد از همین لغت نامه آورده است؛ و نیز گوید: أمرداد که پنجمین ماه سال و هفتمین روز ماه بدو سپرده شده؛ از أمشاسپندان و مظهر جاودانی أهورامزدا و در جهان مینوی بخشایش ایزدی، جزای کارهای نیکوکاران است؛ و در جهان خاکی نگهبانی گیاه با أمرداد است.
استرابون مورّخ یونانی معبد أمرداد را در آسیای صغیر دیده است؛ أمرداد روز از ماه أمرداد جشن أمردادگان بر پا می‌شده ...
زرتشتیان ایران هم آن را أمرداد خواند (از حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع؛ ذیل مرداد) و نیز در این تعلیقه آورده است که: تات که پسوند است، دالّ بر اسم مجرّد مؤنّث است.
و نیز در همین لغت نامه درباره مادّه أمشاسپند گوید که: به معنای فرشته و مَلک است؛ و در أوستا «أمِشَه و سِپنه [سپنته- ظ]» آمده: مرکب از دو جزء: جزء اوّل (أمشه) نیز مرکب است از (آ) علامت نفی؛ و (مشه) از ریشه مَرْ به معنی مردن؛ جزء دوّم (سپنته) یعنی مقدّس، مجموعاً به معنی «جاودان مقدّس» است. شماره أمشاسپندان یا مهین فرشتگان هفت است که نام شش تای آنان در ضمن ماههای دوازده گانه کنونی مندرج است. هومن- بهمن؛ اشه و هیشته- أردیبهشت؛ خشتره و اثیریه- شهریور. سپنته ارمئیتی-

باری هر چه وکلای مخالف گفتند:

باید روی این مطالب تأمّل شود؛ و فعلًا کارهای مهمتری مجلس در بردارد، و فعلًا در آن موّاد مذاکره کنیم، و وقت مجلس را به تغییر نام نگیریم؛ سودی نبخشید و با قیام و قعودهائی با فوریت رأی گرفته شد.

نام شش ماه از ماههای باستانی، نام شش فرشته در آئین زردشت است

در این جلسه حقیقتاً نمایندگان مخالف را إغفال کردند و گفتند:

ألفاظ باستانی و حفظ ملیت و قومیت است! دیگر شرح ندارند که این ألفاظ از أوِستا گرفته شده؛ و نام شش فرشته نماینده أهورامزدا که زنده و جاودانه‌اند در میان این ماههاست؛ و آنها عبارتند از اردیبهشت و خرداد و أمرداد و شهریور و بهمن و اسفند.

بسیاری از نمایندگان مخالف هم گیج و ویج

سپندارمد؛ هُور و تات- خرداد؛ أمرتات- أمرداد؛ در رأس این شش؛ سپنتامینو (خِرَد مقدّس) قرار داشته است؛ بعدها به جای او أهورامزدا را گذاشتند؛ در گاتهای که قدیمی‌ترین قسمت أوِستا است، نام أمشاسپندان به کرّات ذکر شده است.

شده، نمی‌فهمیدند چه بگویند، می‌گفتند:

ما با آداب و رسوم ملیت مخالف نیستیم.

یک نفر نگفت: این آداب ملیت، ملیت زردشت است، اسلام آئین زردشت را به باد فنا داد؛ و آفتاب

درخشانش دیگر زمینه‌ای برای ذکری از أهورامزدا و فرشتگان او باقی نمی‌گذارد.

در کشور اسلام و آئین محمّدی و رسمیت قرآن کریم، چه معنی دارد که تاریخ را بر اساس روزها و ماهها زردشتی قرار دهند؟ این نسخ اسلام است؛ صحبت از الفاظ قشنگ نیست؛ صحبت از حمله دیو شوم أهریمنی بر کیان اسلام است. امروز شما نام ماهها را به نام فرشتگان مذهب زردشت می‌گذارید! و از ترس و عدم موقعیت رأس تاریخ را به همان هجرت رسول الله باقی می‌گذارید! فردا آن را هم عوض می‌کنید! و تاریخ هخامنشی، با مبدأ جلوس سیروس بزرگترین پادشاه هخامنشی؛ و یا با مبدأ سلطنت کورش و یا داریوش می‌گذارید! و یا مبدأ سلطنت پهلوی را همانند سلطان سلجوقی، به عنوان پدید آورنده آثار نوین و براندازنده ارتجاع و فرسودگی مذهب و افکار کهنه؛ مبدأ تاریخ قرار می‌دهید!

در آن مجلسی کسی که بالنّسبه دفاع کرد، مرحوم شریعتمدار دامغانی بود که مستدلًا گفت:

تغییر روزهای ماهها فائده ندارد، و خروج از موازین علمیه می‌باشد؛ و ألفاظ حَمَل و ثَوْر و جَوزا از الفاظ فروردین و اردیبهشت که معنای مناسبی ندارند بهتر است،

ولی مطلب را نشکافت و مبرهن نکرد که این پیشنهاد

تغییر تاریخ به عنوان إحیاء سنّت ملّی، در حقیقت إحیاء سنّت زردشت؛ و إماته احکام شرعی و اساسی محمّدی در کشور اسلام است. زیرا همانطور که ما اینجا بیان کردیم و در تعلیقه نامی از فرشتگان آئین زردشت بردیم، شاید او نمی‌دانست؛ و از اصل و ریشه این تغییر خبر نداشت. زیرا پیشنهاد کنندگان، مقصد خود را مخفی کرده؛ و فقط به عنوان تغییر الفاظ عربی به الفاظ باستانی وارد مسئله شدند، و گفتند:

فقط مسأله تغییر ألفاظ است و بسیار مسأله سهل و آسان است.

در روز ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳٤۲ که سه روز به نوروز مانده بود، با این عجله و شتاب، در یک جلسه رأی گرفتند[۱]؛ و تاریخ را عوض

---

[۱] به طوری که تعدیل این تاریخ را معیّن نکردند و به همین قدر اکتفا کردند که در سالهای کبائس اسفند ۳۰ روز گرفته شود؛ امّا کدام سال کبیسه است معیّن نشده است؛ و به همین علّت بود که در سال ۱۳۰۸ نزدیک بود که اشتباه شود، چه مطابق معمول واضح بود که سال چهارم بعد از سه سال ۳۰۵- ۳۰٦- ۳۰۷ می‌بایست کبیسه محسوب شود؛ و حال آنکه در واقع و حقیقت امر می‌بایستی ساده باشد؛ چون سال ۱۳۰۹ سال آخر از دور ۳۳ سالی بوده است؛ و آن را می‌بایست کبیسه قرار داد؛ و به همین سبب یک تقویم اشتباه ضبط کرده؛ و اسفند ۱۳۰۸ را ۳۰ روز دانسته است؛ و این عمل

کردند[1]؛ و پس از

تشریفات لازم در ۱۱ فروردین ۱۳۰٤ شمسی به تصویب رسید و مؤتمن الملک (حسین پیرنیا) که در آن دوره رئیس مجلس بود به صورت نظامنامه به دولت ابلاغ کرد که در دوائر دولتی اجراء نمایند. و به عنوان هدیه نوروزی برای ملّت ایران الفاظ قشنگ اردیبهشت و بهمن را آوردند؛ و زهر جانکاه را با پوشش‌های شیرین ملّیت به خورد مردم دادند، به طوریکه تا به حال هم بسیاری از حقیقت مسأله آگاه نیستند؛ و نامهای باستانی را بر زبان می‌آورند و اصلش را نمی‌دانند.

در اثر رسمی شدن نامهای فروردین و اردیبهشت، در ادارات دولتی و مدارس و تقاویم و اعلانات، اوّلًا این نامها که تا آن زمان جز عدّه معدودی

ایجاب می‌کند که روز دوّم حمل مطابق با اوّل فروردین شود. و این اشتباه ناشی از نقص قانونی است که از مجلس گذشته است (گاهنامه ۱۳۰۹، سیّد جلال الدّین طهرانی، ص ۷۸)

[1] مطالبی که از مجلسی شورای ملّی درباره تغییر تاریخ نقل شده است؛ همگی از روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی از صفحات ۱۰۱۰ تا ۱۰۱٤، و از صفحات ۱۰۵٦ تا ۱۰٦۰، راجع به جلسه یکصد و چهل و سوّم، صورت مشروح مجلس صبح سه شنبه، ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳٤۲ می‌باشد.

کسی از آنها خبری نداشت؛ مشهور و معروف شدند؛ و از مدارس به منازل؛ و از تقویم‌های اداری به تقویم‌های دیواری منزلی سرایت کرد؛ و آذر و بهمن و اسفند، همچون قل هو اللَه احد محفوظ هر خُرد و پیر، و زن و مرد شد!

و ثانیاً نام محرّم و صفر و ربیع الاوّل و جمادی الثانی و

ذو القعده و غیرها کم کم از بین رفت، نه کسی از این ماهها، و از دخول و خروجش خبری داشت و نه أعمال روزانه و تکالیف اجتماعیه و تشریفات و دعوت‌ها و جشن‌ها و ماتم‌ها و عزاهای خود را بر این ماهها منطبق می‌نمود.

فقط ماه محرّم به جهت عزاداری، و ماه رمضان به جهت روزه، قدری معروف‌تر بود؛ و بجز پیرمردان تمام مردم که می‌خواستند مثلًا در ما رمضان روزه بگیرند می‌گفتند:

مثلًا باید امسال از ۱۵ بهمن ماه تا ۱٤ اسفند ماه روزه بگیریم،

همچون جوانان مسلمان در خارج از کشور که أعمال عبادیه خود را با روزهای ماههای فرنگی همچون فوریه و مارس و آوریل و مه و ژوئن و ژوئیه و غیرها منطبق می‌نمایند.

و این درست، در خطّ همان راهی است که استعمار کافر برای منزوی کردن آئین استوار اسلام کشیده و ترسیم نموده است؛ و از اینجا نیز درست در می‌یابیم که آن کافر تا چقدر در انجام مرام خود پیروز شده؛ و نامهای اجنبی و زردشتی را به جای

نامهای اسلامی نشانده؛ و دست هر مرد و زن؛ و مورد استعمال هر عالم و عامی؛ و هر اداری و بازاری، و هر کارگر و کشاورز داده است[1]؛ تا جائی که از ...[2]

---

[1] و نظیر این تغییر را در ساعات دادند، چون بنا بر دخول ماههای قمری که ابتداء آنها [ادامه در صفحه بعد]

[2] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خروج قمر از تحت الشّعاع و رؤیت آن بعد از غروب آفتاب است؛ اوّل هر ماه قمری از اوّل شب آن شروع می‌شود؛ و شب هر روز مقدّم بر روز آن است. و بنابراین ساعت ۱۲ اوّل غروب و ابتدای دخول شب است؛ و هر ساعتی که بگذرد یک ساعت از شب گذشته است فلهذا در شرع مقدّس وارد است که در ساعت اوّل و یا دوّم و یا سوّم و یا چهارم از شب گذشته، انسان چه تکالیفی را انجام دهد، و این در صورتی است که مبدأ حساب ساعت را که اوّل شب است ساعت ۱۲ یعنی سر دسته قرار دهیم.

در اینصورت اوّلًا روشن است که چند ساعت از شب ما گذشته است؛ ساعت ٦ یعنی ٦ ساعت از شب گذشته است؛ و ثانیاً در سپیدی روز می‌دانیم که ما چند ساعت روز داریم؛ زیرا ساعت ۱۲ یعنی غروب آفتاب و ابتدای شب؛ پس ساعت ۵ در روز می‌دانیم که ما ۷ ساعت روز داریم؛ و ساعت ۹ می‌رساند که ما ۳ ساعت روز داریم، و علیهذا ساعت غروب کوک برای تعیین مقدار شب و تعیین مقدار روز بسیار ساده و مفید است؛ و مسلمان که می‌خواهد از شب خود استفاده کند و از روز بهره‌مند شود می‌داند چقدر از شب گذشته است و چقدر به روز باقیمانده است.

و امّا ساعت‌های زَوالی (ظهر کوک) شب و روز را نشان نمی‌دهند؛ آنها فقط نصف شب و نصف النّهار را نشان می‌دهند؛ در صورتیکه مبدأ کار ما از اوّل غروب است، مبدأ نصف شب به چه درد ما می‌خورد؟ و علاوه ساعت ۱ یعنی یک صبح؛ در حالی که از اوّل شب ما چند ساعت بیشتر گذشته است و ساعت ۱ ساعت یک نخواهد بود؛ برای مسلمان صبح عبارت است از اوّل فجر صادق و یا از اوّل آفتاب و از آن به بعد روز او شروع می‌شود؛ نه از ساعت نصف شب. مبدأ نصف شب برای کسانی است که بین شب و روز و ابتدای هر کدام و انتهای هر کدام فرقی نمی‌گذارند؛ و فقط اجمالًا ٢٤ ساعت خود را به ۲ تا دوازده ساعت با بمدأ نصف النّهار و نصف اللّیل تقسیم

بعضی از علماء نیز دیده شده است در إعلانات خود ماههای باستانی را به کار برده؛ و در امضای تاریخ شمسی و

کرده‌اند؛ مانند اقوام غیر مسلمان و در اینصورت از ساعت ۱۲ شب به بعد متعلّق به فردای آن روز بوده و نصف از شب بعد از آن روز تا ساعت ۱۲ نیز متعلّق به همان روز است. یعنی هر روز تمام، دو نیمه شب در جلو و عقب دارد. فلهذا می‌گویند: شب سه شنبه و سه شنبه شب. یعنی شب پیش و شب بعد؛ ولی بر اساس ماههای قمری که حتماً هر روز یک شب تمام دارد؛ و آن شب پیوسته قبل از آن روز می‌باشد؛ اشتباهی هم رخ نمی‌دهد؛ شب سه شنبه یعنی شب پیش از روز سه شنبه، و شب چهاردهم رمضان یعنی شب بعد از روز سیزدهم رمضان و هکذا تمام احکام و تکالیفی که برای شب‌ها مقرّر شده است برای شبهای قبل از روز بوده و ابتدای آن دستورات از اوّل شب است؛ یعنی ساعت ۱۲ سر دسته غروب کوک.

ولی چون ساعت‌های ظهر کوک در کشورهای غربی مرسوم بود، کم کم حکومت‌های مسلمانان بر اساس ساعت گرنویچ که زَوالی است، ساعتهای خود را میزان کردند؛ و ملّت‌ها نیز رفته رفته از حکومتها پیروی نمودند؛ و برای استماع رادیو و غیره که به ساعات زَوالی بود؛ و برای فرستادن أطفال خود به مدرسه؛ و برای رفتن به ادارات؛ ساعتهای منازل خود را نیز ظهر کوک نمودند. در صورتی که برای آنان از ساعت غروب کوک منافع بیشتری حاصل بود.

ساعت ظهر کوک را ساعت فرنگی کوک؛ و یا ساعت انگلیسی؛ و ساعت غروب کوک را ساعت شرعی می‌نامیدند.

نامهای زردشتی را به کار برده؛ و در ضمن گاهی از اوقات مطابق با ۷ محرّم ۱۳۸۷ هجری قمری را مثلًا با آن ضمیمه نموده‌اند؛ و گاهی هم از این تطبیق رفع ید کرده؛ به مجرّد تاریخ باستانی اکتفا نموده‌اند.

باری این مرحله دوّم از تغییر بود که پنجاه سال تمام دوران خود را طیّ کرد؛ و پیوسته در صدد پیدا شدن زمینه مساعد برای اجرای طرح مسأله سوّم بودند؛ و آن که از جهت اهمیت بسیار از تغییر دو مرحله قبل، مهمتر بود؛ نسخ تاریخ هجری و تبدیل آن به تاریخ شاهنشاهی بود. یعنی نسخ خود رسول الله و به روی کار آمدن طاغوت و رسمیت حکام جائر در عقائد و سرنوشت قلوب ملّت.

مرحله سوم از خط استعمار: تبدیل سالهای هجری به شاهنشاهی

گرچه مدّتها بود که طاغوت بر ملّت حاکم بود، ولی تا به حال إعلان نَسخْ حکومت رسول الله، و إعلان نسخ قرآن و إعلان نسخ شرف و فضیلت و وَحْی و نبوّت و ولایت، و نسخ ایمان و عقیده نشده بود.

اینک با این تغییر، جهاراً علی رؤوس الاشهاد، إعلان عدم نیاز به دین و مذهب، و آئین محمّدی؛ و بریدن زنجیر ظاهر را با باطن؛ و بیرون جستن از دامان معنویت و روحانیت رسول خدا و استغناء و عدم نیاز به احکام الهیه را نمودند.

ما در اینجا متن روزنامه اطلاعات مورّخه یکشنبه ٢٤ اسفندماه ١٣٥٤ شماره ١٤٩٥٩ را می‌آوریم و سپس به بحث مختصری در پیرامون آن خواهیم پرداخت:

متن درشت روزنامه:

امروز با تصویب یک قطعنامه تاریخی در جلسه مشترک مجلسین، تقویم و مبدأ تاریخ ایران تغییر کرد. نوروز آینده سال ٢٥٣٥ شاهنشاهی

خواهد بود.

نخست وزیر هویدا: تقویم مذهبی کما کان مورد استفاده است.

قطعنامه إجلاسیه مشترک مجلسین سنا و شورای ملّی به ریاست جعفر شریف امامی در کاخ سنا.

ابتدا درود و سپاس خود را بر دودمان پهلوی فرستاده از زحمات ۵۰ ساله آنان در راه اعتلاء مملکت قدردانی می‌نماید؛

و انقلاب شاه و مردم را تنها عامل رهائی و آزادی و استقلال میهن به شمار می‌آورد.

و اینک متن مورد نظر:

مجلسین با ایمانی قاطع به نظام شاهنشاهی، که در طول بیش از ۲۵ قرن منشأ و مبنای قوام و دوم قومیت و ملّیت کشور ما بوده است؛ آغاز سلطنت کورش کبیر بنیان‌گزار شاهنشاهی ایران را به عنوان سرآغاز تقویم و مبدأ تاریخ ملّی ایران به شمار می‌آورد[1]؛ مجلسین با اعتقاد راسخ به اصول حزب

---

[1] باید دانست که از صدر اسلام تا کنون همه مسلمانان جهان مبدأ تاریخ خود را هجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از مکه مکرّمه به مدینه طیّبه قرار داده‌اند؛ و این تصویبنامه‌ای که از مجلسین گذشت، إعلان به خروج از صفّ مسلمین، و جدائی از آنان به عنوان عدم اعتناء به شأن رسول خدا بود. مسعودی در کتاب «التّنبیه و الإشراف» از ص ۱۹۵ تا ص ۲٤۰ آورده است که مسلمانان از هجرت به بعد برای هر یک از سنوات به مناسبت واقعه مهمّی که در آن سنه واقع شده است آن سال را به آن نامیده‌اند و آن نام، عَلَم برای آن سال شده است. سال هجرت را سنة الهجرة گفتند. سال دوّم را سنة الامر، سال سوّم را سنة التمحیص. سال چهارم را سنة التّرفیه. سال پنجم را سنة الاحزاب. سال ششم را سنة الاستئناس. سال هفتم را سنة الاستغلاب. سال هشتم را سنة الفتح. سال نهم را سنة ... و سال دهم را سنة حجّة الوداع و سال یازدهم را سنة الوفاة. و در ص ۲۵۲ گوید: در سنه ۱۷ یا ۱۸ عمر با اصحاب رسول الله درباره تاریخ مشورت کرد که مبدأ تاریخ مسلمین چه باشد؟ آراء و نظریّه‌ها بسیار شد. حضرت أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب فرمودند: مبدأ روزی باشد که رسول الله هجرت کرد و زمین شرک را ترک فرمود. همین سال را مبدأ گرفتند ولی تاریخ را از اوّل محرّم قرار دادند که قبل از آمدن پیامبر به دو ماه و دوازده روز بود و دوست داشتند مبدأ تاریخ از اوّل سال باشد.

رستاخیز ملّت ایران، این قطعنامه را در جلسه مشترک مورّخ بیست و چهارم اسفندماه یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار تصویب نمودند.

در این جلسه ابتدا رئیس مجلس و بعد سناتور دکتر عیسی صدیق،

هلاکو رامبد، سناتور عماد تربتی، دکتر مصطفی ألموتی، سناتور شوکت ملک جهانبانی، خانم دکتر مهین صنیع صحبت کردند؛ و آنگاه قطعنامه به اتّفاق آراء تصویب شد.

ابتدا شریف امامی طیّ نطق افتتاحیه خود از زحمات شاه تجلیل کرده، و اظهار می‌دارد برای کمی وقت، دو مجلس در هم ادغام شده؛ و از هر کدام سه نفر نماینده صحبت می‌نمایند. (روز تولّد رضا شاه).

قطعنامه توسّط دکتر جواد سعید نائب رئیس مجلس شورای ملّی قرائت شد و آنگاه هویدا سخن گفت.

سخنران اوّل دکتر صدیق بود که پس از ستایش از زحمات رضا شاه، و شرح احوال ایران در آن دوره، و هرج و مرج، إقدامات مهمّ او را به چند مورد تقسیم می‌کند: إعزام دانشجو به خارج؛ تأسیس دانشگاه تهران در فروردین ۱۳۱۰؛ تحصیل رایگان در تمام کشور؛ تشکیل باشگاه و استخرهای شنا به دست ولایتعهد؛ برگزاری هزاره فردوسی در ۱۳۱۳ و گشایش آرامگاه وی در طوس (در سال مذکور در دانشگاههای درجه اوّل دنیا نیز فردوسی و خدمات

او به زبان و ملّیت و تاریخ ایران مورد تجلیل واقع شد)؛ و اقدام بسیار مهمّ که به نظر ممتنع می‌آمد، رفع حجاب از زنان بود در ۱۷ دیماه ۱۳۱٤؛ و اجتماع دانشمندان دنیا و تحقیق درباره فردوسی و مفاخر ایران ملّی.

و سپس در این مورد شرح می‌دهد و بعداً درباره زحمات و خدمات محمّد رضا شاه سخن گفته؛ و پس از آن درباره انقلاب سفید بحث کرده است.

و پس از دکتر صدیق، سناتور عماد تربتی سخنرانی کرد، و او نیز مانند صدیق مطالبی ایراد کرد.

و پس از او سناتور شوکت ملک جهانبانی سخنرانی کرد، و از سعی رضاشاه در مورد کشف حجاب سخن گفت.

و پس از او دکتر مصطفی ألموتی در همین زمینه‌ها سخنرانی نمود.

و پس از او هلاکو رامبد، و پس از او نیز خانم دکتر مهین صنیع در همین زمینه‌ها سخن گفتند.

و پس از تصویب قطعنامه، سناتور علّامه وحیدی سخنرانی کرد؛ و چون این سخنرانی بسیار مزوّرانه و مکّارانه و شامل تحریف و تبدیل معنوی است؛ و استادانه با دلیل، حکّام جور را تأیید کرده و از زبان رسول الله آنها را ستوده است، و روایات و اخباری که درباره امام و حاکم عادل وارد شده است بر سلاطین جور و حکّام فاسق و جائر تطبیق نموده است، لذا ما عین گفتار او را می‌آوریم تا خوانندگان خود به موارد شیطنت و تدلیس و تلبیس او پی برند؛ او سخنرانی خود را بدین گونه آغاز کرد:

«اجازه بفرمائید به مبانی دین مبین اسلام و به موازین استنباط و اجتهاد، مختصری در عظمت بنیانگذار شاهنشاهی ایران کورش کبیر و وجوب اطاعت از پادشاهان را به استحضار برساند.

در علم اصول، مأخذ استنباط: کتاب و سنّت و اجماع و عقل است، کتاب یعنی قرآن مجید، کتاب آسمانی و راهنمای جهانی که بر رسول اکرم، صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شده است؛ و در این کتاب

مقدّس الهی آیات باهراتی مربوط به شخصیت و خیرخواهی و بشر دوستی کورش کبیر به نام ذو القرنین دیده می‌شود.

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً و نام گذاری کورش کبیر به ذو القرنین از لطائف معجزات قرآن مبین است؛ که پس از پژوهشهای دقیق علمی معلوم شد که دو طرف کلاه این شاهنشاه دو برآمدگی داشته؛ و به این مناسبت قرآن کریم از این شهریار گرانقدر به نام ذو القرنین یاد فرموده است»

سپس برای دفع اینکه مقصود از ذو القرنین اسکندر است، می‌گوید:

«اسکندر مرد ظالم و سفّاکی بوده است و قرآن کریم هیچگاه مدح مرد ظالم را نمی‌کند».

و سپس می‌گوید:

«مفاد آیات دیگر هم نمایانگر پندار و رفتار این شاهنشاه دادگستر است».

و می‌گوید:

«اکنون به ذکر عظمت پادشاه و اعتقاد به رژیم سلطنت می‌پردازم: در خبر است که خدای جلیل به ابراهیم خلیل خطاب فرمود: «ای ابراهیم! تو مظهر آگاهیّ مائی و پادشاه مظهر شاهیّ ما.» و از این خبر چنین استفاده می‌شود که مقام شامخ سلطنت همیشه مورد عنایت خاصّ الهی بوده و هست.

اشاره به مضمون این خبر است که جلال الدّین مولوی می‌گوید که: ـ «پادشاهان مظهر شاهیّ حقّ» و سنّت رسول مکرّم هم مؤید این خبر می‌باشد. سخنی است مأثور و خبری است مشهور که نبیّ اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم مکرّر در مکرّر در جمع صحابه بر

عظمت زمان ولادت خود اشاره می‌فرماید: وُلِدْتُ فِی زَمَنِ الْمَلِك العَادِلِ (در زمان پادشاه عادل متولّد شده‌ام) که ضمناً پیغمبر گرامی با نهایت صراحت از شاهنشاه ایران انوشیروان تجلیل می‌فرماید.

امّا حدیث دیگر که با کمال وضوح اطاعت از پادشاه را واجب می‌داند؛ و بهتر است قبلًا مرجع حدیث را ذکر نموده؛ و سپس به بیان آن بپردازیم تا تصوّر نرود: گفته منظور مستند و مأثور نیست؛ مأخذ خبر کتاب معتبر و بزرگ دانشمند عالم اسلام شیخ صدوق می‌باشد؛ در کتاب

«أمالی» است: لَا تُدِلُّوا رِقَابَکُم بِتَرْکِ طَاعَةِ السُّلْطان! تا اینکه می‌فرماید: وَ إِنَّ صَلَاحَکُمْ فِی صَلَاحِ سُلْطَانِکُمْ وَ إِنَّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ الوَالِدِ الرَّحِیم؛ فَأحِبُّوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لإنفسِکُمْ وَ أَکْرَهُوا لَهُ مَا تَکْرَهُونَ لِانفسِکُمْ. «خودتان را به سبب ترک اطاعت از پادشاه خوار و سرافکنده نکنید! صلاح شما در صلاحدید پادشاه است! پادشاه به منزله پدر مهربان است؛ پس دوست بدارید برای او آنچه را که برای خودتان دوست می‌دارید! و کراهت داشته باشید برای او آنچه را که برای خود کراهت دارید»!

حدیث دیگری که آنهم در همین کتاب معتبر و ارزنده است: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ، وَ مَنْ تَرکَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ فَقَدْ تَرکَ طَاعَةَ اللَهَ عَزّ وَ جَلَّ وَ دَخَلَ فِی نَهْیهِ: «اطاعت از پادشاه واجب است؛ و کسی که مطیع پادشاه نباشد، مطیع خدای عزّ و جلّ نمی‌باشد؛ و از فرمان خدا سرپیچی کرده است.»

می بینیم در اینجا بدون هیچ ابهامی اطاعت از پادشاه را اطاعت از خدا می‌داند.

امّا وجوب اطاعت از پادشاه به موجب

اجماع؛ چون ما اجماع را کاشف قول معصوم می‌دانیم؛ و سر سلسله معصومین، اطاعت از پادشاه را واجب فرموده؛ نظر به وحدت ملاک؛ از این لحاظ هم اطاعت از پادشاه واجب است.

بخصوص بر ما ایرانیان که در حقیقت به فرموده مولای متّقیان أمیر مؤمنان، دارای ویژگیهای ایمان و خصائص روحانی هستیم؛ و از طرفی هم به شهادت تاریخ از لحاظ سنن ملّی هم فرمان شاه را فرمان خدا می‌دانیم؛ «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه.»

و ناگفته نماند چون به موجب مفاد أخبار عدیده اطاعت از پادشاه مُسَلَّم الصدور از معصوم است، این را هم با توجّه به وحدت ملاک مانند إجماع مصطلح می‌دانیم.

اما دلیل عقلی دائر به لزوم اطاعت از پادشاه؛ بدیهی است سرپیچی از فرمان پادشاه عادل و دانا و توانا، موجب اختلال نظم و از هم‌گسیختگی

امور سیاسی و اجتماعی و علمی و اقتصادی و غیره می‌باشد.

لَوْ لَا السُّلْطَانُ لاکلَ النَّاسُ بَعْضُهُم بَعْضاً.

نمایندگان محترم! برای حسن ختام حدیث مشهوری که را که ناقل آن شیخ المحدّثین حرّ عاملی است نقل می‌نمایم:

السُّلْطَانُ ظِلُّ الله فِی الارض، یأوِی إلَیهِ کُلُّ مَظْلُوم، که سعدی گرانمایه این حدیث را به نظم ترجمه نموده؛ و آمیختگی سایه را با صاحب سایه افزوده است:

با دقّت در این سخنرانی ملاحظه می‌شود که چگونه علّامه وحیدی[1] خود مسخ شده و حقایق را

---

[1] علّامه وحیدی فرزند آقا شیخ أبو القاسم رئیس العلماء کرمانشاهی و از نوادگان مرحوم آیة الله آقا محمّد باقر وحید بهبهانی است. خود از طلّاب و فضلاء نجف اشرف و از شاگردان اساتید مبرّزی همچون آقا ضیاء الدّین عراقی است؛ گویند اجازت متعدّد اجتهاد از علماء دریافت نموده است؛ در سنه ۱۳۱٤ شمسی که به دستور رضا شاه مجالس میهمانی زن و مرد تشکیل می‌شد، او و خانمش در کرمانشاه جزء مدعوین بودند. میزبان منزل آقا سیّد اصغر شاه بود؛ و در حالی که رئیس نظمیّه و بسیاری از مدعوین با خانمهایشان بدون حجاب در این منزل حضور پیدا کردند؛ علّامه وحیدی که از علماء به شمار می‌رفت و به لباس روحانیّت و اهل علم ملبّس بود با

تحریف کرده است

ما در اینجا به سخنان سایر گویندگان که سخنرانی کرده‌اند؛ و برداشتن حجاب و عفّت زنان؛ و یا تجلیل از فردوسی افسانه ساز که او را سمبل ملّیت و قومیت قلمداد کرده، و در مقابل اسلام، به اسم مقابله با عرب، سر دست بلند کرده؛ و در زیر مجسمّه او جمع شده و سینه می‌زنند؛ و نظیر این گفتارها کاری نداریم؛ زیرا که این گویندگان؛ افراد معلوم الحالی هستند که از دوران طفولیت در همین مدارس استعماری درس خوانده؛ و در نزد همین

خانمش وارد شد و و یک قصیده طولانی در ذمّ حجاب که خود سروده بود و مطلع آن اینست: «به شرع احمد مرسل حجاب لازم نیست» خودش قرائت کرد. و پس از آن شرحی در مدح پهلوی بیان کرد. و از آن پس به تهران آمد و عمامه و قبا و عبا را برداشت و فُکل و کراوات و زُنّار بست و ریش تراشید؛ و تا آخر عمر در کمک و مساعدت به خاندان پهلوی دریغ نکرد؛ و از آخوندهای درباری شد و سالها سناتور و وکیل بود تا بالاخره نتیجه وخامت اعمال او را در گرفت و صاعقه الهی بر سرش فرود آمد. وَ لا یَزالُ الَّذِینَ کفَرُوا تُصِیبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِیباً مِنْ دارِهِمْ حَتَّی یَأْتِیَ وَعْدُ اللهِ إِنَّ اللهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ (آیه ۳۱ از سوره ۱۳: رعد) وحیدی در مدت پنجاه سال حکومت جابرانه خوش رقصی‌های بسیار کرد؛ و دین و مذهب و شرف را به دنیا فروخت؛ و از زمره گدایان و خوشه چینان سفره خونین حکام جور درآمده تا بالاخره حسرت زده در مقابل تیر غیب الهی قرار گرفت. خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذلِک هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ یکباره سرازیر دوزخ شد و با موالیان خود محشور شد؛ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ این سزای دنیوی است ببین تا جزای اخروی چه باشد (وَ لَوْ لَم یَکنْ إِلَّا المَوْتُ لَکفَی، کیْفَ وَ مَا بَعْدَ المَوْتِ أَعْظَمُ وَ أَدهَی).

استادانی که روی خطّ مشیِ تعیین شده از خارج برای تضعیف اسلام، ملیت و قومیت باستانی و ایرانی زردشتی را به رخ می‌کشند؛

تعلیم دیده‌اند. فلهذا از شنیدن این سخنان مکرّره و مکرّره از اینها هیچ ترتیب اثری نمی‌دهیم.

زیرا مَمْشی و مسیر و مبدأ و منتهی و غایت و هدف اینان جز همین قبیل سخنان تو خالی و بی مغز چیزی نیست؛ اینان چه بسا کسانی هستند که در خارج تعلیم و تربیت یافته؛ و از زبان و اندیشه همان استادان خارجی که برای رقاء و پیشرفت کشورهای شرقی دایه از مادر مهربان‌تر هستند، مطالبی را شنیده و آموخته و به جان و دل پذیرفته و نوکر حلقه به گوش أجانب و استعمار کافر بوده و هستند، فلهذا اگر پهلوی و خاندان او را ـ که به شهادت تاریخ، دست استعمار أجنبی پنجاه سال با چماق و سر نیزه و تبعید و حبس و شکنجه و قتل و اسارت، بر این ملّت مسلمان تحمیل کرد ـ یگانه شاهنشاه عادل ملّت پرور دادگستر بدانند هیچ در شگفت نخواهیم بود.

ولی تعجّب ما از أمثال وحیدی است که چگونه با وجود سرمایه‌های علمی برای خوشایند شاه جائری که خودشان از ظلمها و ستمهای او بهتر از ما خبر دارند؛ و در مجالس و محافل خصوصی از

آن بازگو می‌کنند؛ برای جیفه و مردار دنیا، شرف و فضیلت خود را می‌فروشند، و برای دراز کردن دست بر سر سفره فرومایه آنان اینطور تملّق و

چاپلوسی می‌کنند. و برای ریاست چند روزه و بهره برداری از حُطام کاسِدِ این افراد بی مایه، دین و مذهب و قرآن و رسول الله و اخبار و آیات را وجه المصالحه قرار می‌دهند؛ و همه را به ثمن بَخْس می‌فروشند؟

آخر هر عاقل و دانشمندی که به مبانی اصول و فقه اسلام آشنائی داشته باشد با ملاحظه این سخنرانی این مرد، به خوبی در می‌یابد که جز تزویر و خدعه و مکر و فریب چیزی به کار نبرده؛ و جز تحریف و تصحیف تحویل نداده است.

قرانی که از طرف حضرت باری برای تحکیم عدل و توحید آمده، کجا اطاعت از حاکم را لازم می‌شمرد؟ پیامبری که برای برقراری توحید و عدل و مبارزه با شرک و ظلم بیست و سه سال خون جگر خورد؛ و در مدت هجرت ده سال در مدینه، خود در مُقدَّم‌ترین نقطه از صفّ مجاهدین در قبال دشمن قرار می‌گرفت؛ و به طور متوسّط هر دو ماهی که در مدینه بود یک غزوه صورت می‌گرفت؛ و خود در آن شرکت می‌فرمود؛ کجا خود امر به اطاعت پادشاه

می‌کند و پیروی از او را بدون چون و چرا لازم می‌شمارد؟

این روایاتی که ایشان نقل کرده با وجود ضعف و ارسال در سند آنها هیچگاه دلالت بر پیروی حاکم جائر

ندارند. مراد از سلطان، سلطان عادل، و امام بحقّ و یا فقیه جامع الشّرائط منصوب از قِبَل امام است.

حرمت پیروی از سلطان جائر، و تبعیت از حاکم فاسق و گناهکار، به مقتضای حدیث متّفق علیه بین شیعه و سنّی: لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیةِ الخَالِقِ (برای هیچ مخلوقی در معصیت امر خدا، اطاعتی نیست) دیگر إطلاق یا عموم برای مطلقات وجوب اطاعت سلطان بنا بر فرض صحّت سند آنها باقی نمی‌گذارد. در قرآن کریم وجوب اطاعت را منحصراً به رسول الله، و اولی الامر که مراد أئمّه دین و پیشوایان حقه سید المرسلین معین فرموده؛ و فقط و فقط أنبیاء عظام که از طرف حضرت پروردگار مبعوث می‌شدند، طبق آیات قرآن، وجوب اطاعت داشته؛ و خودشان به لزوم پیروی مردم از آنها امر می‌کرده‌اند.

قرآن که سراسر از پادشاهان جائر جهان همچون فرعون و نمرود و هامان و دست اندرکارانشان تنقید می‌کند؛ و امّت‌ها را به پیروی از پیامبران، به شورش در مقابل آنان بر می‌انگیزد؛ کجا

خود بدون قید و شرط اطاعت أمثال آنها را لازم می‌شمرد؟

خیانت آقای وحیدی در نقل این اخبار، أوّلًا: آنها را به صورت خبرهای صحیح السَّند و مشهور و معروف جلوه دادن

است، که البته چنین نیست و در هیچیك از مجامع شیعه و یا اهل تسنّن با سند صحیح یافت نمی‌شود؛ و ثانیاً: بیان مطلق کردن و از ذکر قید و مقید و خاصّ و مخصَّص صرف نظر نمودن است؛ و این خیانتی عظیم است.

در اینکه مراد از ذو القرنین کورش بوده است؛ اشکال و ایراد بسیار است؛ و بر فرض صحّت این معنی؛ فقط قرآن خصال ذو القرنین را ستوده است؛ امّا کجا از لزوم پیروی و متابعت او به عنوان پادشاه، ذکر به میان آورده است؟ ایشان نشان دهند.

و عجیب اینست که خود ایشان در مقام استدلال که نمی‌توان ذو القرنین، اسکندر باشد، می‌گویند چون او مرد ظالم بوده است؛ و قرآن از او تعریف و تمجید نمی‌کند؛ آنگاه چگونه خودشان از بیان قرآن و از لسان اخبار، این بیانات را در لزوم پیروی از شاه و شاهنشاه و خاندان پهلوی دارند؟ گویا همه آنها مردم معصوم و طاهر و مطهّر و همچون فرشتگان سماوی بوده؛ و آیه تطهیر درباره آنان نازل شده است.

آنچه را که به رسول خدا نسبت می‌دهند از اینکه فرموده است: وُلِدتُ فِی زَمَنِ المَلِك العَادِلِ حدیثی است ساختگی و مجعول؛ و در هیچیك از مجامع شیعه و سنّی دیده نشده است. انوشیروان مرد ظالمی بوده است و پیامبر از

او تعریف نمی‌کند. اینکه ایشان گفته‌اند: «سخنی است مأثور و خبری است مشهور که رسول خدا مکرّر در مکرّر در جمع صحابه به عظمت زمان ولادت خود به جهت انوشیروان اشاره می‌فرماید» دروغ محض است.

شهرت این خبر از کجاست؟ و در کدام کتاب حدیث و یا فقه و یا رجال شهرت دارد؟ و یک بار هم در میان جمع صحابه نفرموده‌اند؛ تا چه رسد به مکرّر در مکرّر.

گفتار فردوسی: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» بر اساس مذهب زردشتیان است که شاه را نماینده خدا می‌دانند، به اسلام چه مربوط؟ و اسلام خود یزدان را که در مقابل اهرمن است، ردّ می‌کند؛ و اعتقاد به او را شرک و ثنویت می‌داند؛ تا چه رسد به سایه یزدان و نماینده او.

فردوسی در مقابل این غلط کاریهائی که نموده است؛ و این خلط و خبطهائی که آورده؛ در موقف عرصات قیامت در پیشگاه عدل پروردگار وقوف دارد؛ و باید از عهده برآید. این اشعاری که

حقایق را کنار می‌زند؛ و اطاعت از سلطان و شاه و حاکم را هر چه باشد و هر که باشد به مردم تحمیل می‌کند.

وحیدی جمله وَ إنَّ صَلَاحَکُم فی صَلَاحِ سُلْطَانِکم را درست عکس معنی کرده است. زیرا معنای این جمله اینست

که: «شما هنگامی صالح و پسندیده خواهید بود که سلطان شما صالح و خوب باشد.»

ایشان اینطور معنی کرده‌اند که: «صلاح شما در صلاحدید پادشاه است»؛ یعنی شما وقتی صالح خواهید بود که طبق نظریه و آنچه را که پادشاه برای شما صلاح بداند عمل کنید! و این خیانت در ترجمه است.

دیگر آنکه ایشان برای اقامه ادلّه أربعه اصطلاحیه اصولیه چون خواستند از اجماع که یکی از ادلّه اربعه است استفاده کنند، و أبداً اجماعی در دست نبوده است؛ گفته‌اند که چون ملاک حجّیت اجماع قول معصوم است؛ و از جهت کاشفیت قول معصوم حجّت است؛ لذا چون قول معصوم در مسأله هست، پس ملاک اجماع وجود دارد؛ بنا به وحدت ملاک اجماع و خبر صادره از معصوم.

اهل علم و واردان به فنّ اصول می‌دانند که این اجماع نیست، اجماع در مقابل سنّت که مراد روایات صادره از معصوم است، عبارت است از: اتّفاق همه مسلمین به طوری که کاشف از قول

معصوم باشد. ایشان برای اینکه دلیل‌های خود را زیاد کنند، یک تزویری در معنای اجماع نموده، و به عبارت دیگر خواسته‌اند در مسأله اصولی هم خیانتی کرده باشند؛ تا آنکه خدمت تمام باشد؛ و ادلّه اربعه همگی قائم و استوار.

و امّا دلیلی عقلی، عقل به خلاف آنچه را که گفته‌اند حکم می‌کند. عقل حکم می‌کند که انسان نباید هیچگاه تابع باطل و فاسد شود؛ و نباید از سلطان جائر و حاکم ستم پیشه اطاعت کند. بلکه باید پیوسته خود را از زیر حکومت او برهاند. و از سلطان عادلِ، واقع بین، از خود گذشته، و صمیم و دلسوز به امّت، و متحقّق به حقیقت و واقع الامر، که سِرّش از رذائل اخلاقی و دنیا دوستی و شهرت طلبی و استکبار و خودمنشی و خود محوری آزاد است، پیروی کند.

باری ما در اینجا سخن را در تفسیر کلام ایشان توسعه دادیم، تا مردم بدانند در هر زمانی حکّام جائر برای عوام فریبی، نظیر چنین افرادی را در دستگاه خود داشته‌اند و آنها را می‌پروریده‌اند، تا برای عوام النّاس مُهر سکوتی باشد.

آن وقت نباید تعجّب کرد که چگونه أمثال أبو هریره‌ها، و أبو دَرداها، و کَعْب أحبارها، و سَمْرَة بن جُندُب‌ها و غیرهم، با آنکه مدّت‌ها از اصحاب رسول خدا بوده‌اند، چگونه از حاشیه نشینان سفره رنگین

معاویه شدند؛ و هزاران حدیث در فضلیت شیخین و خاندان بنی امیه و عثمان و معاویه، و در تعییب و قدح أمیر المؤمنین علیه السّلام جعل کردند؛ و برای مردم بر فراز منبر از زبان رسول خدا

می خواندند.

تاریخ جز تکرار حوادث واقعه چیزی نیست؛ و اگر ما بخواهیم وضع دربار معاویه را تماشا کنیم، به همین مجلسین سنا و شورای ملّی و سناتورها و وکلای شورا نظر کنیم؛ این آینه کاملًا حکایت از آن چهره می‌کند.

معاویه فرستاد نزد سَمْرَة بن جُنْدُب و پیام داد: یکصد هزار درهم می‌دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه قرآن: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ[1] «بعضی از مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را می‌دهند و به خدا می‌فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است» درباره ابن ملجم مرادی که شقی‌ترین کسی از قبیله مراد بوده است، نازل شده است. و آیه: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يُشْهِدُ اللَّهَ عَلى ما فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ* وَ إِذا تَوَلَّى سَعى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسادَ* وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ

---

[1] آیه ۲۰۷، از سوره ۲: بقره.

أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ»[1]

«و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زیبنده و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکوست؛ و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدّعای باطنی و دل خود گواه می‌گیرند؛ در حالی که دشمن‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنان به اسلام و قرآنند. و چون پشت کنند؛ از نزد تو بروند؛ آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین؛ و از ریشه برانداختن نسل مردم؛ و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند؛ و خداوند فساد را دوست ندارد؛ و چون به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! چنان مقام شخصیت طلبی و عزّت او را به گناه درگیرد؛ و باد غرور در سر بدواند؛ که هیچ جایگاهی جز جهنّم و آن محلّ پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد.»

درباره علیّ بن أبی طالب نازل شده است.

سَمُرةُ بن جُنْدُب قبول نکرد، معاویه دویست هزار درهم داد؛ سَمُرَة قبول نکرد؛ معاویه چهارصد

---

[1] آیات ۲۰٤ تا ۲۰٦، از سوره ۲: بقره.

هزار درهم داد، سَمُره قبول کرد.[1]

باری این تغییر تاریخ همان نهایت مرحله سوّم از مراحلی بود که دست استعمار عملی کرد، و بدون هیچگونه اطلاع قبلی مردم، و با فوریتی هر چه تمامتر، به طوری که دو مجلس را در هم إدغام نمودند؛ تا در فاصله بین دو مجلس که طبعاً موجب اطّلاع مردم می‌شود شورشی بر پا نکنند؛ و قیام و إقدامی در منع این قطعنامه صورت نگیرد، اقدام به این عمل نمودند.

[1] «الغدیر» ج ۲، صد ۱۰۱، از «تاریخ طبری» ج ۵، ص ۲۲۹، و «کامل بن أثیر» ج ۳، ص ۱۱۷، و «شرح ابی أبی الحدید» ج ۲، ص ٢٤.

در این جلسه به خوبی پیدا بود که با تغییر این تاریخ، فاتحه اسلام را خواندند، و از نقطه نظر سیاست همان ملّی گرائی و قوم‌پرستی و زردشتی گری را برای مّلت محروم و مظلوم ایران به ارمغان آوردند.

هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه در این جلسه گفت:

«تعیین مبدأ جدید برای تاریخ ایران، اساسی‌ترین قدم برای رسمیت دادن بر قومیت کهنسال ایرانی است.

تقویم جدید یک تقویم صد در صد ایرانی و ملّی و بازگوینده تحوّل اصیل تاریخ پر افتخار ماست.»

فرهنگ مِهر رئیس دانشگاه پهلوی شیراز در این جلسه گفت:

«ایران به صورت یک واحد مستقلّ؛ و ملّت ایران به صورت یک گروه متشکّل، با کورش و سلسله هخامنشی به وجود آمد.»

أمیر عباس هویدا نخست وزیر بعد از تصویب در این جلسه سخنانی گفت. از جمله:

«ما در این لحظات از قرن بیست و ششم تاریخ شاهنشاهی سخن می‌گوئیم. بدیهی است که تقویم هجری قمری که تاریخ مذهبی ماست، بجای خود محفوظ خواهد ماند ... ولی تصمیم امروز شما در واقع تجلّی این واقعیت تاریخی است که در تمام این دوران طولانی، یک ایران و یک نظام شاهنشاهی وجود داشته و دارد؛ و این دو آنچنان به یکدیگر پیوسته‌اند که یک مفهوم دارند.»

در فردای آن روز، یعنی در روز دوشنبه ۲۵ اسفند ماه ۱۳۵٤ شمسی روزنامه اطلاعات در سرمقاله خود، در ضمن

مقاله‌ای می‌نویسد:

«اکنون با طرحی که در جلسه مشترک مجلسین از تصویب گذشت، این تقویم ملیّ (که منظور فروردین و اردیبهشت، ولیکن بر اساس تاریخ هجرت رسول الله است) یک مبنای دقیق تری پیدا می‌کند که آغاز شاهنشاهی ایران؛ یعنی جلوس کورش بزرگ بر اورنگ سلطنت ایران است. تقویم ملّی ما که از نخستین روز فروردین شروع می‌شود؛ و ماههای دوازده‌گانه آن همه ایرانی و دارای نامهای باستانی ایران است؛ ظاهراً این نقص را داشت که شامل سالهای تاریخ ایران در دوره قبل از اسلام واقع نمی‌شد ...

و تا آنکه گوید:

«برای کشوری که تاریخ مدوّن و منظّم دارد؛ و اساس شاهنشاهی آن از جلوس کورش بزرگ تا به امروز مستمرّاً دوام یافته است؛ این چنین وضعی چندان منطقی نبود. برای اینکه هیچکدام از حوادث تاریخی منجمله حمله عرب تداوم تاریخ و استمرار شاهنشاهی ایران را بر هم نزده است.

و ما در حالیکه آئین مقدّس اسلام را

پذیرفته‌ایم و بدان مفاخرت می‌کنیم؛ تاریخ و تمدن خودمان را نیز داشته و داریم؛ تقویم مذهبی ما که مانند همه کشورهای اسلامی از ماه محرّم آغاز و به ماه ذیحجّه ختم می‌شود، جای خود را دارد؛ تقویم ملّی ما که از فروردین ماه شروع و به اسفند ختم می‌شود جای خود را.

آن تقویم هجری است؛ و این تقویم شاهنشاهی؛ که یکی نماینده مذهب ماست، و دیگری نماینده قومیت ما.»

باری از ملاحظه این این عبارات و این سخنان به خوبی پیداست که منظور از تغییر تاریخ، جدا کردن مذهب از ملیت و قومیت است؛ و تفکیک مذهب از سیاست و امور اجتماعیه؛ و رسمی کردن شعائر ملّی و آداب و سنن

جاهلی؛ و به انزوا در آوردن آئین حقّ و سنّت محمّدی، و اصالت و شرف مردمی که در فطرت آنها به ودیعت نهاده شده؛ و دین و مذهب آن را تأیید و تحکیم می‌کند.

و بطوری که سابقاً اشاره کردیم؛ آنها می‌گویند:

«ما به تاریخ هجری قمری کاری نداریم؛ آن به جای خود محفوظ است. ولی تاریخ رسمی مملکتی باید شمسی و فروردینی و شاهنشاهی باشد.»

یعنی آنچه به درد کشور می‌خورد، فروردین ماه و افتخار به تخت سلطنت کورش و اورنگ پادشاهان هخامنشی است. این است که مردم را از دین می‌بُرد و رابطه آنها را با مذهب و دفاع از وطن و ناموس و جان و مال از دست اجانب، قطع می‌کند، و این به درد استعمار می‌خورد.

تاریخ هجری قمری که فلان پیرزن در لای مفاتیح الجنان خود گذارده؛ و یا فلان پیرمرد آداب و اعمال لیلة الرغائب را از او آن مشخّص می‌کند؛ چه ضرری به استعمار و نقشه‌های شوم و سهم آگین آنها

می‌زند؟

می گویند:

«مبدأ تاریخ را اگر هجرت رسول الله قرار دهیم، این موجب نقصان و شکست تاریخ ماست، ولی اگر بر أریکه سلطنت قرار گرفتن کورش بگیریم، موجب سربلندی و سرافرازی.»

أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ[1]

«اف بر شما باد بر این افکار پوسیده و اوهام واهیه، که در مقابل عبودیت پروردگار، اتّخاذ نموده؛ و آن را آئین خود دانسته‌اید.»

تمام ملّت‌های عالم، افتخار و شرف خود را به انتساب به پیامبرانشان می‌دانند. مسیحیان عالم تاریخ خود را میلاد مسیح می‌گیرند. زردشتیان و یهویدان همگی بر این اساس گاهنامه و سالنامه دارند.

پیامبر اسلام برای شما ننگ بود، که از انتساب خود به او خودداری می‌کنید؟!

شما که در نوکری استعمار، دست همه کشورهای استعماری را عقب زده‌اید! آنها تاریخ خود را از هجری به مسیحی برگرداندند. آخر مسیح هم یک پیغمبر عالیقدر بود، شما آن را هم نپذیرفتید! و یکباره دست از همه انبیاء شسته، و به دامان کورش و سیروس متوسّل شدید! أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَسِيرونَ عَلَى مَنْهَجِ الشَّيطانِ.

---

[1] آیه ٦٧، از سوره ٢١: انبیاء.

انقراض خاندان پهلوی، در اثر اعلان نسخ تاریخ محمدی

اینجاست که دیگر غیرت خدا به جوش می‌آید؛ و مقام عزّت او تحمّل این گونه تعدّی‌ها را نمی‌کند و بعد از طیّ سه مرحله: اوّل تبدیل هجری قمری به هجری شمسی؛ دوّم تبدیل هجری شمسی به هجری باستانی؛ سوّم تبدیل هجری باستانی

به شاهنشاهی باستانی؛ نتیجه نکبت أعمال و سزای تعدیات و تجاوزات آنها را در می‌گیرد؛ و چنان خانه و کاخ بر سر آنان خراب می‌شود، و اثر به خبر تبدیل می‌شود فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ[1] «آنها را درو کردیم، و چنان از بیخ و بن برانداختیم که گویا اصلًا در دیروز در این مکانها اقامت و مسکن نداشتند.»

فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ.[2]

«در اثر سزای اعمالی که انجام دادند، صاعقه عذاب خداوندی که خوار و ذلیل کننده بود، آنها را گرفت.»

اصل هفدهم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

بر اثر آنچه ما در اینجا آوردیم، انتظار می‌رفت که پس از فرو ریختن کاخ ظلم و استبداد، و حرکت سیل خروشان ملّت مسلمان که هزار و چهارصد سال از پستان مادرانی که آنها را با نام محمّد شیر داده‌اند؛

---

[1] آیه ٢٤، از سوره ١٠: یونس.

[2] آیه ١٧، از سوره ٤١: فصلّت.

و سپرده شدن اختیار ملّت به خود ملّت در مجلس خبرگانی که تشکیل شد، تاریخ را فقط هجری قمری اعلام کنند، ولی چنین نکردند، و اصل هفدهم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدین صورت تدوین شد:

«مبدأ تاریخ رسمی کشور هجرت پیامبر اسلام (صلّی الله علیه و آله

و سلّم) است؛ و تاریخ هجری شمسی و هجری قمری هر دو معتبر است؛ امّا مبنای کار ادارات دولتی هجری شمسی است. تعطیل رسمی هفتگی روز جمعه است.»

در اینجا می‌بینیم اصلاحی که به عمل آمده فقط طرح مسأله سوّم است یعنی از شاهنشاهی به هجری برگشت. ولی باز هم سالهای شمسی به رسمیت باقی است؛ و ماههای زردشتی باستانی همچون خرداد و بهمن نیز تغییر نکرده است.

و در این سه اشکال است:

اوّلاً معتبر دانستن تاریخ شمسی و قمری هر دو چه معنی دارد؟ جائی که قرآن کریم، تاریخ را منحصراً به شهور قمریه منحصر می‌کند، و سنّت پیامبر اکرم، و منهاج پیشوایان دین إجماعاً و اتّفاقاً نیز به ماههای قمری اقتصار کرده‌اند؛ اعتبار دادن و عمل نمودن طبق تاریخ ماهها و سالهای شمسی، منضمّاً به ماههای قمری صحیح نیست.

و ثانیاً مبنای کارهای دولتی چرا خصوص تاریخ شمسی است که در آن دو مرحله از اشکال باقی

است؟ اگر مذهب از سیاست انفکاك ندارد، حتماً باید مبنای کارهای دوائر دولتی بر شهور قمریه باشد؛ این تفکیك از کجا پیدا شده است؟

و ثالثاً مبنای کارهای دولتی را تاریخ شمسی قرار دادن، عبارة أُخرای رسمیت دادن ماهها و سالهای شمسی

است. چون رسمیت معنائی ندارد جز آنکه در مورد عمل، باید آن را مورد استفاده قرار داد. و علیهذا دوائر دولتی تاریخ شمسی را به رسمیت می‌شناسند، نه قمری را؛ و در میان خود با آن معامله می‌کنند، نه با قمری؛ و این عین محذور است یعنی تاریخ قمری اسلام منسوخ شده است؛ و به جای آن تاریخ دیگری نشسته است؛ گرچه از جهت تیمّن و تبرّک، مبداء آن، هجرت است.

یادبودها، و سالگردها بر أساس تاریخ هجری قمری

و این گفتار با طرح تغییر سوّم که در مجلسین گذشت چه تفاوتی دارد؟ آنها هم می‌گفتند:

تاریخ قمری هجری به جای خود محفوظ؛ و برای انجام امور مذهب مورد استفاده است؛ و تاریخ باستانی شاهنشاهی برای رسمیت کشور و ادارات و دید و بازدیدهای رسمی دولتی؛ و نشست‌ها و سمینارها؛ و کنفرانسها؛ و جشن‌ها؛ و سالروزها؛ و معاهده‌ها و غیر ذلک.»

اینها هم امروز در امور رسمی به تاریخ قمری اعتنائی ندارند. سالروز انقلاب؛ و شهادت‌ها؛ و

جشن‌ها؛ و غیرها را به تاریخ شمسی می‌گیرند. مثلًا شهادت مرحوم آقا شیخ مرتضی مطهّری را ۱۲ اردیبهشت می‌گیرند، با آنکه آن مرحوم در روز ۵ جمادی الثّانیة به شهادت رسید.[۱] و شهادت مرحوم دستغیب و مرحوم صدوقی و مرحوم قاضی و مرحوم

اشرفی و مرحوم مفتّح را که به عنوان روز فیضیه و دانشگاه، و روز وصل طلّاب با دانشجویان قرار داده‌اند؛ و غیر ذلک همه را بر اساس تاریخ شمسی فروردینی می‌گیرند.

رحلت علامه آیة الله طباطبائی را که در روز ۱۸ محرّم واقع شد[۲] را در روز ۲٤ آبان می‌گیرند در حالی که روح آن مرحوم از این سالگردها منزجر است؛ و او متحقّق به حقّ و امضای شهور و سالهای قمری است.

از اینها گذشته این شهادتها و جشن‌ها و

---

[۱] مرحوم مطهّری در پنجم جمادی الثانیة سنه ۱۳۹۹ به شهادت رسید. مطابق ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸.

[۲] رحلت ایشان در صبح یکشنبه هجدهم محرّم الحرام یکهزار و چهارصد و دو هجریّه قمریه سه ساعت به ظهر مانده واقع شد و برای اطّلاع اخبار و ابرار از سایر شهرستانها مراسم تشیّع و تدفین به روز بعد موکول شد.

یادبودها چون بر اساس نهضت دینی و اسلامی صورت گرفته است، برای برقراری و پایداری آن در خاطرات نسل فعلی و آینده، مناسب‌تر است که با ماههای قمری یاد آوری شود. شهادت عالم مظلوم غریب مجاهد سید حسن مدرّس رضوان الله علیه در بندگاه کاشْمَر که در ماه رمضان، و در حال روزه هنگام غروب آفتاب و نماز صورت گرفت اگر در ۲۷ ماه رمضان یاد آوری شود و سالروزش گرفته شود، بهتر است یا در ۱۰ آذرماه؟*[1] به آویخته شدن شهید راه عدل مرحوم شیخ

فضل الله نوری در روز میلاد امیر المؤمنین علیه السّلام در ۱۳ رجب[2] بهتر است یا در فلان ماه شمسی مثلًا؟

قیام مردم پس از دهه محرّم که ده روز تمام عزاداری کرده، و در مجالس و محافل با خطبه‌ها و سخنرانیها؛ و یاد عظمت سید الشّهداء علیه السّلام که

---

[1] مرحوم مدرّس در بیست و هفتم ماه رمضن، سنه ۱۳۵٦ به شهادت رسید. مطابق ۱۰ آذرماه ۱۳۱٦.

[2] شهادت مرحوم شیخ فضل الله نوری در ۱۳ رجب سنه ۱۳۲۷ در میدان سپه تهران واقع شد.

منتهی به خطابه تاریخی رهبر انقلاب در عصر روز عاشورا در مدرسه فیضیه شد، و بالاخره موجب بازدداشت بسیاری از علماء و فضلاء در تهران و سایر شهرستانها؛ و آوردن ایشان به تهران به قصد اعدام؛ و قیام ملّت مسلمان در تهران و قم؛ در روز دوازدهم محرّم بهتر است یا در پانزدهم خرداد؟

قیام مردم تهران در شب اوّل و روز اوّل محرّم که کفن پوشیده و به یاد سید الشّهداء علیه السّلام بانک الله اکبر سر دادند و رژیم سفّاکانه، این قیام را به خون نشاند در اوّل محرّم بهتر است یا در ۵ مهرماه؟

باری طبق مدارک شرعی و براساس تجربه تاریخی، ماههای قمری، ملاک گاه شماری امّت اسلام است؛ نه غیر آن.

امروزه در سمینارها و نشست‌هائی که در بین ممالک

اسلامی صورت می‌گیرد، و ایرانیان این ایراد را به آنان دارند که چرا سالهای شما مسیحی است؟ اگر آنها بگویند چه تاریخی را قرار دهیم، که با هم مشترک باشیم؟ جز هجری قمری مگر چیزی هست؟ آنها هم به ما این ایراد را دارند که نه سالهای شمسی، اسلامی است؛ و نه فروردین ماه و بهمن ماه. پس همه با هم باید بر اساس و اصل صحیح قرآنی خود را اصلاح کنیم؛ تا در اوّلین چیزی که شرط وحدت مسلمانان است؛ با یکدیگر تشریک مساعی نموده و سهیم باشیم.

باز هم می‌گوئیم چگونه سالگرد رحلت أمیر المؤمنین علیه السّلام را به شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و إلّا یک روز در شوّال و یک روز در ربیع الاوّل واقع می‌شود؟ و چگونه عاشورا را شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و الّا یک روز در رجب و یک روز در شوّال واقع می‌شود؟ و چگونه نیمه شعبان میلاد امام زمان علیه السّلام را شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و الّا یک روز در محرّم و یک روز در صفر واقع می‌شود؟ و به طور کلّی در تمام سال دوران می‌کند؛ همینطور سایر امور از سالگردها و

غیرها صحیح نیست[1].

و این همان نَسی است که قرآن ما را از آن نهی کرده؛ و در سنّت پیامبر در خطبه حجّة الوداع به شدّت ما را تحذیر نموده‌اند. زیرا که سالهای شمسی عقب‌تر از سالهای قمری است؛ و اگر بنا شود گاهنامه را بر اساس تاریخ شمسی قرار دهیم، هر سال یازده روز در اوقات سال قبل تأخیر انداخته‌ایم؛

---

[1] درباره عید غدیر در «فروع کافی» طبع مطبعه حیدری ج ٤، ص ١٤٩، محمّد بن یعقوب کلینی از سهل بن زیاد، از عبد الرحمن بن سالم، از پدرش روایت کرده است که او گفت: از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام پرسیدم: آیا برای مسلمانان غیر از جمعه و عید أضحی و عید فطر، عیدی است؟ فرمود: اری! عیدی هست که از جهت احترام از انها اعظم است! گفتم: فدایت شوم! آن کدام عید است! فرمود: روزی است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در آن روز أمیر المؤمنین علیه السّلام را نصب نمود و گفت: مَن کنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاه. من گفتم: آن چه روزی است؟ فرمود: وَ ما تَصْنَعُ بِالْیُوْمِ؟ إنَّ السَّنَة تَدورُ؛ وَ لَکنَّهُ یَوْمُ ثَمانِیَةَ عَشَرَ مِنْ ذِی الْحَجَةِ تا آخر روایات که اعمال روز عید را از ذکر خدا و روزه و عبادت و ذکر محمّد و آل محمّد، بیان می‌کند. باری چون سائل می‌خواهد روز غدیر را به حسب فصول و ماههای شمسی بداند، حضرت او را منع می‌کنند و می‌گویند: مناط و میزان تعیین روزها و اعیاد و غیرها با شهور قمریّه است نه شمسیّه. و عید غدیر روز هجدهم ذی حجّه است. ولیکن بر حسب شهور شمسیّه روز مشخصّی نیست. زیرا پیوسته روزها در سال می‌گردد و هر روز ماه قمری در یک روز خاصّ از ماه شمسی قرار در یک روز خاصّ از ماه شمسی قرار نمی‌گیرد بلکه پیوسته دور می‌زند و گردش می‌کند. مثلًا یک روز عید غدیر در بهار و برج حمل است و یک روز مثلًا در تابستان و برج سرطان و یک روز در پائیز و برج قوس و هکذا. و چون مدار امور شرعیّه و حساب با شهور قمریّه است؛ دانستن و تطبیق آن با شهور شمسیّه، فائده‌ای ندارد. و لهذا به سائل گفتند: وَ ما تصنع بالیوم؟ ان السَّنة تدور و لکنّه یوم ثمانیة عشر من ذی الحجة

پس برای عدم ابتلاء به نَسی و برقراری هر فعل در موضع و زمان مختصّ به خود هیچ چاره‌ای از اتّخاذ شهور قمریه نداریم.

چون در خطبه رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در مِنَی، موضوع نَسیئ ذکر شد، و ما ناچار از شرح و تفسیر آن بودیم، سخن در کیفیت نَسیئ ما را به بحث کامل و شاملی در پیرامون شهور قمریه و سنوات شمسیه کشانید.

فلله الحمد و له المنّة که این بحث پاکیزه تقدیم و مورد مطالعه خوانندگان محترم کتاب قرار گرفت.

فوائد سال قمری، و مضار سال شمسی

تَذییل: سال شمسی عبارت است از گردش یك دوره زمین به دور خورشید؛ یعنی از ابتدای وصول زمین به اوّل برج حَمَل، تا وصول مجدّد آن به این نقطه، که عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه. و چون تقسیم این مقدار بر دوازده محسوس نیست؛ و خُرده می‌آورد، لذا همانطور که برای اصل تعیین این مقدار، محاسبه منجّم لازم است؛ برای کیفیت تقسیم این مقدار بر ماههای دوازده گانه نیز محاسبه منجّم از

امور ضروریه و حتمی است. و چون منجّمین در کیفیت تقسیم، اختلاف نموده‌اند؛ لذا ماههای شمسی بر اساس تاریخ‌های مختلف، رومی؛ مسیحی قیصری معروف به تاریخ ژولین؛ مسیحی گرگواری؛ و هجری شمسی، شمسی یزدگردی؛ و جلالی ملکشاهی و شمسی باستانی[1]

...[2]

---

[1] سالهای رومی مرکب از دوازده ماه بدین ترتیب است: [ادامه در صفحه بعد]

[2] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] تشرین اوّل ۳۱ روز، تشرین ثانی ۳۰ روز، کانون اوّل ۳۱ روز، کانون ثانی، ۳۱ روز، شُباط ۲۸ روز و در سالهای کبیسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نیسان ۳۰ روز، أیار ۳۱ روز، حزیران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، آب ۳۱ روز، ایلول ۳۰ روز.

تعدیل تاریخ رومی به تاریخ ژولین است، و همچنین کبیسه آن در هر ٤ سال یک بار است که در آخر شُباط افزوده می‌شود و بنابراین در سالهای کبائس ٣٦٦ روز می‌باشد.

سالهای مسیحی قَیصری از نقطه نظر مقدار ماهها و کبائس عیناً مانند سالهای رومی است، با این تفاوت که مبدأ سال را اوّل ژانویه ٧٥٤ از بنای شهر رمه قرار داده؛ و تولّد مسیح را در ۲۵ دسامبر دانسته است.

سالهای این تاریخ بدین ترتیب عیناً مانند تاریخ رومی سیر می‌کند؛ و معروف به تاریخ ژولین است:

ژانویه ۳۱ روز، فوریه ۲۸ روز و در کبیسه ۲۹ روز، مارس ۳۱ روز، آوریل ۳۰ روز، مَه ۳۱ روز، ژوئن، ۳۰ روز، ژوئیه ۳۱ روز، اوگست ۳۱ روز، سپتامبر ۳۰ روز، اکتبر ۳۱ روز، نوامبر ۳۰ روز، دسامبر ۳۱ روز.

و همانطور که ملاحظه می‌شود فقط نام این ماهها با ماههای رومی تفاوت دارد، و فی مقدارش مساوی است چون ژانویه که بین ماه اوّل و ماه دوّم زمستان است؛ مطابق با کانون ثانی است و فوریه همان شباط است و به همین ترتیب.

تفاوت دارد، و در هر یک از این تواریخ در تعداد روزهای ماه اختلاف است.

در این تاریخ که تاریخ ژولین است همانند تاریخ رومی سال را سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت می‌گیرند ۲۵/ ۳٦٥ روز فلهذا فقط هر ٤ سال یک بار کبیسه پیدا می‌کنند.

تاریخ مسیحی گرگواری چون سال حقیقی شمسی با سال شمسی ژولین اختلاف داشت؛ نتیجه این شد که در هر ۱۲۰ سال یک روز تاریخ به عقب رفت. فلهذا پاپ گرگوار با کمک منّجم ایتالیائی: لیلیو بدین طریق تصحیح کرد، که علاوه بر ٤ سال یکبار که کبیسه می‌گیرند، در هر چهارصد سال سه روز کسر کنند. بدین طریق که در رأس هر صد سال که می‌باید آن سال را کبیسه کنند، نکنند و سه مرتبه یعنی در [ادامه در صفحه بعد]

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] رأس سه صد سال کبیسه نکنند، و در رأس صدة چهارم مطابق معمول کبیسه کنند. و تا زمان گرگوار که تاریخ ۱۰ روز عقب رفته بود و مردم ۵ اکتبر می‌دانستند او دستور داد تا تاریخ را ۱۵ اکتبر کنند. و از آن به بعد تاریخ گرگواری مشهور شد؛ و تاریخ ژولین منسوخ شد؛ و امروزه تمام مسیحیان دنیا تاریخ خودشان را گرگواری محاسبه می‌کنند.

در تاریخ هجری شمسی که مبدأ آن هجرت رسول الله است؛ و سالهای آن شمسی حقیقی و ماههای آن که بروج شمسی است مطابق حرکت زمین در بروج دوازده گانه منظم گردیده که از ۳۲ روز بیشتر و از ۲۹ روز کمتر نیست بدین طریق:

حَمَل ۳۱ روز، ثَوْر، ۳۱ روز، جَوزا ۳۲ روز، سَرَطان ۳۱، رأسَد ۳۱ روز، سُنبلَه ۳۱ روز، میزان ۳۰ روز، عَقْرب ۳۰ روز، قَووس ۲۹ روز، جَدْی ۲۹ روز، دَلْ ۳۰ روز، حُوت ۳۰ روز، اوّل سال هجری شمسی همیشه اول اعتدال ربیعی است.

و تعدیل این تاریخ برای ضبط کبائس، همان تعدیل تقویم ملکشاهی است که خواهد آمد.

و تاریخ شمسی یزدگردی مبدأش جلوس یزدگر سوّم آخرین پادشاه سامانی است، که در سال یازدهم از هجرت بوده است. سالهای این تقویم تقریبی است چون سال ۳٦۵ روز حساب شده فلهذا هر چهار سال یک روز تاریخ به عقب می‌رود بدین ترتیب:

فروردین ۳۰ روز، اردیبهشت ۳۰ روز، خرداد ۳۰ روز، تیر ۳۰ روز، مرداد ۳۰ روز، شهریور ۳۰ روز، مهر ۳۰ روز، آبان ۳۰ روز، آذر ۳۰ روز، دی ۳۰ روز، بهمن ۳۰ روز، اسفند ۳۰.

و پنج روز به اسم اندرگاه، به آخر اسفند و یا آبان اضافه می‌کردند که همان خمسه مسترقّه می‌باشد.

و تاریخ جلالی ملکشاهی همان تقویمی است که به مساعد حکیم عمر خیّام درست شد؛ و علّت این بود که تا آن تاریخ که دوران حکومت ملکشاه بود، تاریخ شمسی یزدگردی معمول بود؛ و چون بواسطه نقص حساب هر چهار سال یک روز به عقب رفته بود، فلهذا تعداد این ماهها را مانند تاریخ یزدگری گرفتند و خمسه را در آخر اسفند اضافه کردند؛ و برای نقص و ضبط کبائس دور ۳۳ سالی قائل شدند که در هر ۳۳ سال، هشت سال کبیسه نمایند؛ یعنی در هر رأس سال چهارم یک بار، و در آخر ٤ سال پی در پی ساده، و در رأس سال پنجم کبیسه کنند؛ و با این تقویم تا مدّت ششهزار سال نقص وارد نمی‌شود.

تاریخ شمسی باستانی را که در دوره پنجم مجلس رسمی کردند؛ ششماه اوّل

و أمّا سالهای قمری چون عبارت است از دوازده ماه قمری، و ماه قمری محسوس و مشهود است، که عبارت از

را از فروردین هر یک ۳۱ روز، و پنج ماه دوّم را هر یک ۳۰ روز، و ماه اسفند را ۲۹ شمردند؛ و در سالهای کبیسه اسفند را ۳۰ روز قرار دادند.

فاصله میان دو مقابله پی در پی خورشید و ماه است؛ و ابتدای آن حتماً باید به رؤیت هلال تحقّق پذیرد؛ پس در سالها و ماههای قمری نیازی به محاسبه منجّم، و تعدیلات، و ضبط کبائس نیست. گرچه منجّمین هم برای خود کبائس درست کرده‌اند؛ ولی آن راجع به شهور قمریه نجومی است، نه شهور قمریه شرعیه که حتماً باید با رؤیت هلال بعد از خروج از محاق صورت گیرد.

اساس اسلام فطرت است، و ماههای آن قمری

و چون دین مقدّس اسلام دین فطرت است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ.[1]

«وجهه دل و چهره باطن خود را، برای دینی که پیوسته از باطل به سوی حق گرایش دارد، و میل می‌کند استوار بدار! این همان فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن فطرت سرشته است و در آفرینش خداوندی تغییر

---

[1] (آیه ۳۰ از سوره ۳۰: روم)

و تبدیلی نیست؛ اینست دین استوار و پا برجا؛ ولیکن اکثر مردم این حقیقت را ادراک ننموده‌اند.»

فلهذا احکام و قوانین آن همه بر اساس فطرت و طبیعت و مشاهده و رؤیت و أمثالهاست. می‌گوید:

هر وقت ماه را بر فراز آسمان بعد از محاق دیدی، آن را أوّل ماه خود قرار بده! و این ماه را ادامه بده تا رؤیت دیگر!

این دستوری است ساده و آسان و همگانی و غیر قابل تغییر و تحریف و زیاده و نقصان.

این قسم محاسبه ماه، و رؤیت آن در بدو آن، و سیر ماه را در آسمان دیدن، برای تعیین اوقات قضیه‌ای است همگانی. و برای عالم و جاهل و ریاضی دان و درس ناخوانده و منجّم و غیر منجم و متمدّن و بَدَوی و حَضَری و سَفَری تفاوتی ندارد؛ و در حساب اشتباه نمی‌شود.

اگر کسی سالیان دراز مثلًا پنجاه سال یا بیشتر در روی کشتی بر روی آب بماند؛ و یا بر فراز قلّه کوه تنها و دور از مردم و اجتماع زیست کند؛ و یا در قُراء و قصبات، دور از مجتمع زندگی نماید؛ و یا از

کاروان منقطع شود، و سالهای در میان بادیه و بیابان بماند؛ باز می‌داند ماهش کدام است. و امروز کدام روز از ماه است.

و اسلام که دین همگانی عالَمی و فطری است، اینطور مقرّر داشته است، که برای تمام افراد عالم سالها و ماهها

بر اصل رؤیت أهِلّه و شهور قمریه ترتیب یابد.

و این به قدری دقیق و ظریف است که اگر دو نفر مجاهد فی سبیل الله که نه تقویم همراهشان هست و نه منجّمی و نه محاسبی؛ چنانچه از هم جدا شوند؛ یکی در این طرف کره در مشرق زمین؛ و دیگری در آن طرف کره در مغرب زمین، قرار گیرد؛ و سالیان دراز هم از هم جدا باشند؛ چون به یکدیگر برسند، می‌دانند الآن چه روزی از چه ماهی و از چه سالی است. زیرا پیوسته حساب ماهها را با رؤیت هلال دارند؛ و حساب سالها را به انباشته شدن هر دوازده ماه دارند؛ و حساب روزها را نیز دارند.

و این قانونی است که در آن نقصان و زیاده پیدا نمی‌شود؛ و نیاز به محاسبه منجّم ندارد، و قائلین و پیروان آن با یکدیگر اختلافی ندارند؛ و نیاز به جَعْل و حَدْس و تقریب و تخمین و قرار داد نیست.

و این قانونی است که می‌تواند بشر را اداره کند؛ و برای تمام عالم در هر شرائط و به هر صورت، حکم بفرستد؛ و همه را متّفقاً و متّحداً در تحت یک پرچم و یک تاریخ و یک تقویم در آورد؛ و شریعت

آسان و همگانی که رسول خدا بیان فرموده که: بُعِثْتُ عَلَی شَرِیعةٍ سَمْحَةٍ سَهْلَة[1] همین است.

امّا اگر بنا بود تقویم شرعی و اسلامی، تقویم شمسی باشد؛ چه اشکالاتی در پی داشت؛ خدا می‌داند!

اوّلْا: نیاز به رَصَد، و منجّم، و تعیین نقطه اعتدال ربیعی، و یا اعتدال خریفی بوده؛ و إسلام هیچگاه احکام خود را به نیاز امر مجعول خارجی مقید نمی‌کند.

ثانیاً: کدامیك از شهور شمسیه را معتبر داند؟ زیرا که دانستیم در مقدار و اندازه شهور شمسیه بنا بر تقاویم مختلف، متفاوت است.

ثالثاً: اگر اختیار تعیین شهور را به دست منجّم می‌سپرد؛ هر منجّمی به دلخواه خود به طوری مخصوص، ماهها را مرتّب و منظّم می‌نمود، و این موجب خلاف و اختلاف در امّت در تقویم و احکام می‌شد. و می‌دانیم که چنانچه منجّمین در اصل حساب

---

[1] «خداوند مرا بر تبلیغ شریعت آسان و سهل التّناولی برانگیخت.»

و تعیین مقدار کبیسه اشتباه نکنند، اختیار تعیین مقدار ماهها امری است مجعول و در تحت اختیار آنان. و هیچ رأی منجّم خاصّی را با حفظ اصول حساب نمی‌توان بر رأی منجّم دیگری مقدّم داشت.

و رابعاً: موجب اختلاف مسلمین در نقاط مختلفه عالم به علّت دسترس نبودن تقویم و تاریخ می‌گشت، و اهالی قُرائ و قصبات و کاروانها و مسافران دریائی و هوائی در صورتی که

سفرشان به طول می‌انجامید؛ حساب خود را گم می‌کردند.

و در اینصورت دیگر برای بقاء شریعت و حَلالٌ محمّدٍ حلَالٌ الی یولا القیامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمدٍ حَرَامٌ إلَی یومِ القِیامَة[1] مفهوم و مصداقی باقی نمی‌ماند.

پس می‌بینیم که چگونه با آیه کریمه

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ.

أوّلاً: این ترتیب ماهها قمری را منوط به خلقت و آفرینش دانسته؛ و دوازده تا بودن آنها را، مربوط به اصل تکوین و فطرت، و پیدایش آسمان و زمین دانسته؛ و علاوه این را دین قیم یعنی آئین استوار و پا برجا و ثابت معرّفی کرده است. یعنی سالهای قمری و شهور قمریه آئین استوار و حکم تغییر پیدا نکردنی و تحریف ناپذیرفتنی خداوند متعال است؛ تا هنگامی که آسمانها

---

[1] گفتار رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است که شیعه و سنی روایت کرده‌اند: حلال محمد حلال است که تا روز قیامت و حرام محمد حرام است تا یوم القیامه».

و زمین بر پاست.[1]

مرحبا بر این دینی که تاریخش چنان دقیق و منظّم، است که امروز که روز چهارم ربیع الثانی یکهزار و چهار صد و پنج هجریه قمریه است؛ در تمام نقاط عالم، و در میان همه مسلمانان جهان، بدون هیچ اختلافی همین روز؛ و همین ماه؛ و همین سال است.

حال در می‌یابیم که چگونه دست استعمار کوشیده است، که این تاریخ قویم را بر هم زند، و یا بر اساس ماهها و سالهای شمسی، گرچه مبدأ هجرت بجای خود باقی باشد؛ و یا براساس تبدیل تاریخ هجری به مسیحی؛ و یا به تاریخ شاهنشاهی، این وحدت را قطع کند؛ و این ریسمان متین را ببرد. قَطَعَ

---

[1] و روی همین اساس است که شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۲ ص ۲۸ پس از تفسیر این آیه مبارکه گوید: و فی هذه الآیة دلالة علی أنّ الاعتبار فی السِّنین بالشّهور القمریّه لا بالشّمسیّة، و الاحکامُ الشَّرعیّة مُعلّقةٌ بها. و ذلک لِما علم الله سبحانه فیه من المصلحة، و لسهولة معرفة ذلک علی الخاصّ و العامّ: «و در این آیه دلالت است بر اینکه معتبر در شریعت خداوندی ماههای قمری است نه ماههای شمسی؛ و احکام شرعیّه منوط و مربوط به ماههای قمری است. و این به جهت آنست که خداوند سبحانه می‌دانسته است که در آن مصلحتی است، و نیز به جهت آسانی شناسائی آن برای خواصّ و برای عامّه مردم.

اللَهُ أَيدِيهُمْ وَ تَبَتْ كلِمَتُهُم وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا وَ بِمَا عَمِلُوا، و ثَبَتَ اللُهُ الْمُؤْمِنِينَ بِدِينهُمُ القَويمِ وَ صِراطِهِمُ المُسْتَقِيمِ وَ أَعْلَى كلِمَةَ الْمُسْلِمِينَ، وَ هِيَ كلِمَةُ الْعُلْيا.

ثانياً: از منافعی که از سالها و ماههای قمری به نظر می‌رسد، تطوّر اعمال افراد مسلمان است در تمام فصول و اوقات مختلفه سال. مثلًا روزه ماه رمضان پیوسته در سنوات فصول گردش می‌کند. و مسلمان روزه دار در زمستان و بهار و

تابستان و پائیز روزه می‌گیرد؛ بدون امکان هیچگونه تخلّفی. و بنابراین علاوه بر آنکه مزاج و طبع او در فصول أربعه نیاز به روزه در فصول أربعه دارد ـ طبق برداشت أحکام و قوانین از اصل فطرت ـ و منافع صحّی روزه به طور کامل عائد او می‌شود؛ مزاج و طبع و إراده او را آماده برای گرسنگی در اوقات طولانی و گرم نیز می‌کند. و بنابراین جهاد فی سبیل الله که واجب و همگانی و برای پیر و جوان است، و اختصاص به فصل سرما و اعتدال هوا ندارد؛ و چه بسا ممکن است در تابستان گرم واقع شود؛ و لازم می‌آید که امّت مسلمان در شرائط سخت گرما و طولانی بودن روز؛ و یا سرما و شدّت آن از حقوق حقّه خود دفاع کنند، و به جهاد با خصم برخیزند؛ این جهاد و دفاع، برای مسلمان آسان می‌شود. و همچنین حجّ که در ذو الحجّة صورت می‌گیرد؛ و در فصول اربعه گردش می‌کند ـ مضافاً به بهره کامل مسلمان از فوائد حجّ حتّی در سرمای سرد و در گرمای گرم ـ او را برای سفر و جهاد در راه دور، با هر موقعیت و شرائطی آماده و مجهّز می‌سازد.

و محصّل مطلب آنکه چون طبیعت انسان، در دوران سال، در چهار فصل می‌گردد؛ اسلام که بر اساس فطرت و سرشت انسان بنا نهاده شده است؛ احکام و تکالیف را

طوری مقرّر فرموده است که با طبیعت انسان در گردش چهار فصل در گردش باشد.

نوروز

و امّا آنچه راجع به عید نوروز در افواه شهرت یافته است، که اسلام آن را امضاء کرده؛ و غسل و نماز و دعا را در هنگام تحویل شمس به برج حمل، مرغوب دانسته است؛ کلامی است از حقیقت خالی.

اسلام أبداً در این باره ترغیبی نکرده است؛ بلکه گرفتن عید را به عنوان سنّت ملّی و آداب قومی بدعت شمرده؛ و مردود دانسته است. روایتی که در در این باب از مُعلَی بن خُنیس وارد شده، ضعیف السّند است، و بقیه احادیث نیز به همین منوال. و غسل و دعا نیز بنا بر ادلّه تسامح در سُنن بر اساس روایات مَن بَلَغَهُ ثَوابٌ عَلَی شَیءٍ فَأتی به التِمَاسَ ذَلِكَ الثوَابِ أوتَیهُ وَ إنْ لَم یکُنْ کَمَا بَلَغ[1] مشرَع حکم نیست، و استمساك به آنها در این مورد مبنی ندارد. و ما در باب عید نوروز و عدم جواز

---

[1] «هر کس که به او ثواب و پاداش بر عملی ابلاغ شود؛ و آن کس به جهت دریافت آن ثواب، آن عمل را به جای آورد، آن ثواب به او داده خواهد شد؛ و اگرچه واقع امر، طبق آن ابلاغی که شده نبوده باشد.»

تمسّك به ادلّه تسامح در سنن در این مورد، در نظر داریم رساله شامل و کاملی بنویسیم بحول اللَه و قوتّه و لا حول و لا قوّة إلّا باللَه العلیِّ العظیم.

و همچنین درباره مهرجان که عید مهرگان است نهی وارد شده است. و تمسّک به نیروز و مهرجان را از آداب جاهلیت شمرده است. امید است با توفیق تحریر این رساله حقایق بیشتری ظهور کند. انشا الله تعالی.

در اینجا دیگر بحث درباره شهور و سنوات قمریه و شمسیه را به پایان می‌بریم؛ و در تفسیر نسیئ که در آیه کریمه و در روایت شریفه نبویه در حِجّة الوداع مده بود، مطلب را ختم می‌کنیم؛ و توفیق علم و عمل را برای خود و برای جمیع مؤمنین و مؤمنات از درگاه حضرت منّان مسئلت داریم.

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی